

چراغ

نشریه دگرباشان جنسی ایران
شماره ۷۲، اسفند ماه ۹۱

روز عشق مبارک

فهرست مطالب:

۵	سرمقاله - درفواست زندگانی - رامتین شهرزاد
۷	پند نکته در مورد پناهندگی در ترکیه
۸	قانون اساسی و انواع رسیدگی‌های قضایی و غیرقضایی به پرونده‌های اقلیت‌های جنسی - مهدی سزاوار
۱۴	رابطه بین گرایش جنسی و آسیب‌شناسی روانی، از افسانه تا واقعیت - صدرا اعتمادی
۱۸	توفان در مرداب - نوشته‌ی مرسا
۲۳	طپش‌های دل: نظری بر زندگی و آثار زاویر دولان - امسان
۲۸	دلفواسته‌ها: گذری بر یک رابطه‌ی تاریخی سافویی-رسول معین
۳۱	انسانی به نام سارا کین
۳۲	زندگی‌شمار سارا کین
۳۴	نمایشنامه‌های سارا کین
۳۶	گفت‌وگو با سارا کین
۴۱	نگاهی مختصر به گروه‌ها و رسانه‌های همجنس‌گرایان ایران - محمد
۴۹	To leave or not to leave



عکس از «آدمخوار»

چراغ/نشریه دگرباشان جنسی/شماره ۷۲/اسفند ۱۳۹۱

ماهنامه‌ی دگرباشان جنسی ایران
 سال هفتم، شماره‌ی ۷۲، اسفند ماه ۱۳۹۱
 صاحب امتیاز: سازمان IRQO
 مدیرمسئول: ساقی قهرمان
 سردبیر: رامتین شهرزاد
 طراحی و حروف‌چینی: پرهام
 طراح و برنامه‌نویس سایت: امیر پدرام
 هماهنگی‌های سایت: رامین
 مدیریت صفحه‌ی فیس‌بوک مجله: سپهر
 آدرس وبسایت: www.cheragh.org
 آدرس وبلاگ: www.blog.irqo.org
 ایمیل مجله: cheragh@cheragh.org



- چراغ در ویرایش مطالب رسیده آزاد است.
 - مسئولیت معنوی مطالب، با نویسندگان مطالب است. نویسندگان در بیان عقاید خود آزاد هستند و الزاماً دیدگاه‌های چراغ، PGLO یا IRQO را منتقل نمی‌کنند.
 - چراغ هفتم هر ماه به تقویم شمسی مطالب شماره‌ی بعد خود را می‌بندد.
 - چراغ هفته‌ی اول هر ماه به تقویم شمسی منتشر می‌شود.
 - برای ارایه‌ی مطلب خود در مجله با سردبیر مجله هماهنگ باشید.
 - چراغ به زبان‌های فارسی و انگلیسی منتشر می‌شود.
 - مطالب مجله علاوه در وبسایت، می‌توانند به صورت فایل‌های صوتی یا تصویری نیز منتشر بشوند.



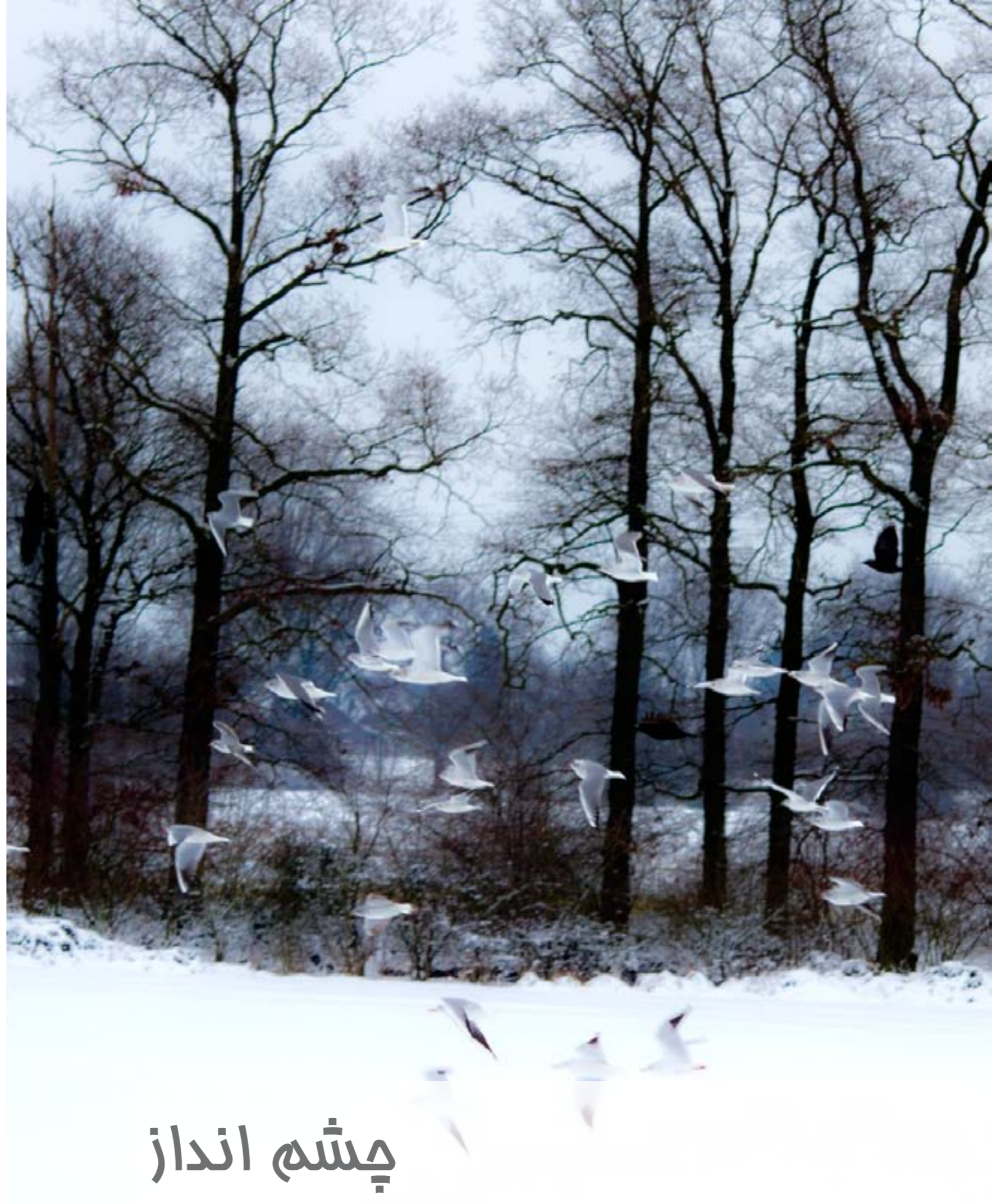
ندارم و برای اولین بار بعد از سال‌ها، دوباره مثل یک کودک شده‌ام، کنجکاو و بی‌اعتنا. هرچند این واقعیت برای من وجود دارد، برای اکثریت آدم‌های اطراف من، پناهجویی دورانی است سخت و لبریز از انتظار کشیدن. در این دوران افسردگی و میل به خودکشی شایع‌ترین احساس در زندگی آدمی است. چرا؟ خب، من نظر شخصی خودم را می‌توانم بگویم: چون واقعیت‌های زندگی برای پناهجو به شکلی واضح تعریف نشده است. پناهجو درست نمی‌داند با چه چیزهایی طرف است، نمی‌تواند تصمیمی عقلانی برای وضعیت خودش بگیرد. اینجا زندگی در مشکلات اقتصادی بسته می‌شود و همچنین زندگی در دوری آدمی از سرزمین و فرهنگ جامعه‌ی خود بسته می‌شود. اینجا تو درنهایت عمده‌ی حرف‌های هیچ‌کسی را بیرون درب خانه‌ات نمی‌فهمی. اینجا تقریباً هر چیزی می‌تواند باعث وحشت تو بشود. شاید برای من فضا آرام‌تر شده است، چون من تسلیم شده‌ام، دیگر انتظاری از گذشته ندارم.

برای من درخواست پناهندگی یک امر ساده نبود: نمی‌خواستم چنین انتخابی داشته باشم اما درنهایت من حق انتخاب نداشتم، مجبور بودم تا خودم را به شرایط و واقعیت‌های موجود زندگی‌ام تسلیم کنم. مجبور شدم تا از ایران خارج بشوم چون ایران گام به گام با واقعیت نظامی و واقعیت ایدئولوژیک خود، من، هویت من و زندگی مرا از آن خود می‌ساخت. من تبدیل به بخشی از رژیم حاکم در ایران می‌شدم و این به معنای نابودی «قلم» من و نابودی «خود» من بود. نباید چنین اجازه‌ای می‌دادم. من نه بازجو هستم نه مروج بازجو، من یک نفر هستم نشسته است کارهای خودش را انجام می‌دهد، ولی همین نکته کافی است تا در چرخه‌ی نابودی و تغییر شکل رژیم حاکم در ایران قرار بگیرد تا تبدیل به کسی بشود برای آن‌ها کارهایی انجام می‌دهد و خود عاری از هرگونه هویت، تفکر و تصمیم است. می‌گویند بنویس و او می‌نویسد، امضا می‌کند، تبلیغ می‌کند و شعار می‌دهد. این یکی را «من» دیگر نمی‌توانستم باشم. در این شرایط من به آنکارا رفتم اما تنها نبودم: مجموعه‌ای از اطلاعات را از طریق شبکه‌ی مجازی فیس‌بوک دریافت کرده بودم، با دوستانم در استانبول و چند شهر دیگر ترکیه، همچنین با دوستانم در امریکای شمالی مفصل صحبت کرده بودم. یک وکیل در واشنگتن اطلاعات کاملی در اختیارم قرار داده بود و روزی که جلوی ساختمان کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در

برای هر انسانی حق انتخاب وجود دارد ولی درحقیقت در اینجا حق انتخابی برای تو وجود ندارد: تو می‌توانی این مسیر را شروع نکنی اما زندگی در شرایط قبلی تو، منطقی است؟ چند روز آخر وحشتناک گذشت، روزهایی که در استانبول مثل یک شیخ راه می‌رفتم و فکر می‌کردم، به بایدها و نبایدها، به چیزهایی که کسب می‌کنم و چیزهایی که از دست می‌دهم، به واقعیت‌ها و به شایعه‌ها. صدها فکر مختلف در ذهنم تاب می‌خورد و نمی‌دانستم کدام درست است. لحظه‌ی تصمیم‌گیری، هولناک بود. شب در اتوبوس آنکارا به تصویرهای تیره‌ی بیرون خیره بودم و فکر می‌کردم. درحقیقت تا جلوی درب ساختمان سازمان ملل فکر می‌کردم، حتی لحظه‌ای که در تاکسی را باز کردم، به خودم گفتم بس است، آمدی، دیدی، حالا برگرد. ولی رفتم و وقتی از ساختمان سازمان ملل دور می‌شدم، با برگه‌های تاریخ پیش مصاحبه و معرفی به پلیس، در ذهنم یک جمله تکرار می‌شد و تکرار می‌شد: «پناهندگی یک انتخاب نیست، یک اجبار است.»

از آن موقع بیشتر از یکصد و بیست روز کامل گذشته است. روز اول فکر می‌کردم «پناهجو در این اجبار باید به سوال‌های بی‌شماری نیز پاسخ دهد و در این میان حق پاسخ‌های گنگ را نخواهد داشت، بلکه او مجبور است تا جدی و روشن تکلیف خودش را با تمامی موضوعات زندگی‌اش مشخص کند. او باید سراغ بیگانه برود و از او درخواست زندگانی داشته باشد. این درخواست در شرایط عادی با انکار بیگانه روبه‌رو می‌شود، زیرا در واقعیت بیگانه مشکلات خودش را دارد و در زندگی روزمره‌اش خواهان مشکلات بیشتر از طرف انسان‌هایی نیست که از شدت بی‌پناهی از سرزمین خود گریخته باشند. بیگانه سراپای زندگانی او را به کنکاش خواهد نشست و انگشت هر اتهامی را سمت او نشانه خواهد رفت.» این را سه روز بعد از ثبت نام خودم و درخواست پناهندگی‌ام، نوشته بودم. حالا چه فکر می‌کنم؟

حالا فکر می‌کنم خودم، زندگی را بیشتر از حد لازم، جدی گرفته‌ام. حالا فکر می‌کنم چقدر آرام‌تر شده‌ام. این زندگی شخصی من است، برای من دوران پناهجویی تبدیل به یک شرایط امن برای کار کردن شده است و در این فضا من برای اولین بار در سه سال گذشته احساس امنیت می‌کنم و برای اولین بار در عمرم، وقتی حرفی را می‌زنم نگران تاثیرهای مستقیم گفتن این حرف، بر زندگی‌ام نیستم. برای اولین بار بعد از سال‌ها هیچ عجله‌ای



پیشه انداز

امور پناهندگان در آنکارا رسیدم، حتی خانام نیز مشخص شده بود و فقط باید امور اداری را انجام می‌دادم و مطمئن می‌شدم مرا به شهر دیگری نمی‌فرستند.

این وضعیت برای دیگر پناهندگان وجود نداشت: اکثریت مطلق کسانی که در صف ایستاده بودند، نمی‌دانستند روند اداری امور چگونه است. آن‌ها فقط چیزهایی گنگ شنیده بودند و عمده‌ای اطلاعاتشان بر پایه‌ی صرف شایعات بنا شده بود و نمی‌دانستند چه باید بگویند، چه درخواستی داشته باشند. بیشتر آدم‌های جلوی من فقط پاسپورت یا مدارک شناسایی خود را به گیشه تحویل می‌دادند و یک شماره می‌گرفتند. تمامی این انسان‌ها تاریخ‌های پیش‌مصاحبه برای سال ۲۰۱۴ میلادی دریافت کردند: یعنی دو سال - در برخی موارد کمی بیشتر از دو سال کامل - منتظر بمانند و بعد تازه بیایند و بگویند سلام، مشکل من این است. وقتی جلوی گیشه رسیدم، پیش از آنکه پاسپورتم را به خانم مترجم تحویل بدهم، با تاکید و صدایی بلند گفتم من یک پسر گی، همجنس‌گرا از ایران هستم. به فارسی صحبت نکردم، به انگلیسی خواستم تا حتما این موضوع ثبت شود.

خانم مترجم با دست اشاره کرد صبر کنم. نامم را بر کاغذ پرونده‌شان نوشتند، پایین آن بزرگ به انگلیسی نوشته شده LGBT و سپس از من نام یک شهر را جويا شدند، نام همان شهر را نوشتند و آخرسر من شماره‌ی تلفن همراهم را در اختیارشان قرار دادند. البته، سازمان ملل در سال ۲۰۱۲ شاهد حضور نزدیک به ۲۲ هزار پناهجو در دفتر آنکارا بوده است - تقریباً دو و نیم برابر سال میلادی گذشته - و درخواست‌ها بیشتر از همه از سوریه است و ایران. همان‌طور که سازمان ملل پیش‌بینی کرده بود، موج پناهجوها از ایران جاری است و این موج، همچنان رو به گسترش است: به احتمال قوی اگر شرایط همین باشد، سال ۲۰۱۳ بیشتر از هر کشوری، ایرانی‌ها به دفتر آنکارا مراجعه کنند. ایرانی‌هایی که اطلاعات کافی ندارند، ایرانی‌هایی که ذهن‌شان لبریز از شایعات شده است.

در اولین نگاه نزدیک به پناهجویی، این موضوع حق تمامی انسان‌ها نیست، بلکه حق انسان‌هایی شده است که توانایی خروج از کشور را به شکل قانونی یا غیرقانونی آن داشته باشند. یعنی پول برای سفر و عبور از مرز در اختیارشان باشد. همچنین این حق برای کسانی است که بتوانند از عهده‌ی هزینه‌های چند سال زندگی خارج از مرزهای ایران بربایند. هزینه‌هایی که ارزان نیستند: از هزینه‌های دریافت ویزای اقامت - کیملیک - تا هزینه‌ی خانه، فیش‌های آب و برق و گاز و اینترنت، هزینه‌ی لباس و خورد و خوراک، همچنین هزینه‌ی حمل و نقل و سفر تا آنکارا و برگشت. البته، سازمان‌هایی از پناهجویان حمایت

پنج نکته در مورد زندگی پناهجویان در ترکیه تهیه و تنظیم: چراغ

خودتان باید مراقب فوبیایا و مخصوصاً هموفوبیای مردم عادی باشید. همچنین مراقب باشید: اگر مذهبی نیستید، این موضوع را علناً اعلام نکنید، حتی ترک‌های همجنس‌گرا هم بعضاً از انسان‌های غیرمذهبی پرهیز می‌کنند.

چهار - مردم ترکیه فقط به زبان ترکی صحبت می‌کنند
در عمل خیلی، خیلی کم به زبان انگلیسی یا فرانسه صحبت می‌کنند اما انگشت‌شمار بیشتر از چند جمله‌ی مرسوم می‌توانند در این زبان‌ها حرف بزنند. در نتیجه شما یا خانه‌نشین خواهید شد یا باید زبان ترکی یاد بگیرید و به زندگی معمولی وارد بشوید. شما معلوم نیست چه مدتی را در خاک ترکیه بگذرانید ولی به احتمال قوی، دورانی بیشتر از یک سال را در این کشور خواهید ماند. سعی کنید زبان ترکی یاد بگیرید تا بتوانید زندگی بکنید. اگر زبان ترکی را یاد بگیرید، می‌توانید در این کشور به راحتی کار پیدا بکنید. فراموش نکنید: شما احتمالاً به اینترنت و رایانه دسترسی راحتی خواهید داشت. اگر این چنین است، از اینترنت به‌سادگی و بدون هیچ هزینه‌ای - به جز هزینه‌ی اینترنت و برق - می‌توانید استفاده کنید و زبان ترکی را بیاموزید. سایت‌های مختلف و همچنین نرم‌افزارهای مختلفی در این زمینه وجود دارند. همچنین یوتیوب امکانات گسترده‌ای در همین زمینه در اختیار شما قرار می‌دهد.

پنج - باور نکنید

حرف‌های زیادی به شما گفته می‌شود. هر حرفی را باور نکنید مگر اینکه این حرف سندیت کافی را داشته باشد. مواردی در مورد پلیس یا در مورد کمیساریای عالی پناهندگان به گوش شما می‌رسد، تا خودتان اطمینان پیدا نکرده‌اید، حرف‌ها را باور نکنید. همیشه شایعات زیادی وجود دارد. از شایعه‌ها دوری کنید. فراموش نکنید ایرانی‌ها دوست دارند خودشان را عالم نشان بدهند و همه، دقیقاً همه، می‌خواهند در مورد پرونده و وضعیت شما اظهار نظر بکنند و همه، دقیقاً همه، به شما می‌گویند فقط به حرف آن‌ها توجه نشان بدهید. اول از همه، سعی کنید تا می‌توانید در مورد اطلاعات خصوصی خودتان، مخصوصاً اطلاعات مربوط به پرونده‌ی خودتان، با کسی صحبت نکنید مگر اینکه مطمئن باشید او می‌تواند کمکی به شما بکند - مثلاً وکیل است یا با یک سازمان حقوقی در زمینه‌ی کمک به پناهندگان کار می‌کند - و تمام حرف‌هایی که می‌شنوید را بررسی کنید و صحت آن‌ها را دریابید. پلیس فقط برای گرفتن امضا از شما نیست، از پلیس می‌توانید سوال بپرسید. در مراجعه‌های خودتان به دفتر کمیساریای عالی پناهندگان می‌توانید سوال‌های خودتان را بپرسید. از چهره‌هایی مانند ساقی قهرمان می‌توانید سوال‌های خودتان را بپرسید. فقط فراموش نکنید: بین دروغ و واقعیت یک مرز باریک بیشتر نیست اما دروغ شما را از مسیر حرکت‌تان منحرف خواهد کرد اما واقعیت به شما کمک خواهد کرد.

یک - هزینه‌های زندگی با خود شما است

شما در ترکیه به کمپ برده نمی‌شوید. خُب، یعنی مشکلات کمپ (اغلب محدود شده به فضایی مانند زندان) را نخواهید داشت ولی در عوض هزینه‌های زندگی پناهجویی بر عهده‌ی خودتان خواهد بود: اجاره‌ی خانه، وسایل خانه (اگر آپارتمان مبله نتوانید بگیرید)، اینترنت (اگر بر روی اجاره‌ی خانه نباشد)، فیش‌ها (گاز، برق و آب)، هزینه‌ی تلفن همراه (در ترکیه اکثر مردم فقط از تلفن همراه استفاده می‌کنند و خانه‌ها تلفن ثابت ندارند)، هزینه‌ی خورد و خوراک، هزینه‌ی رفت و آمد (در ترکیه سفر بر اساس مسافت طی شده نیست و بیشتر بلیط‌ها قیمت‌های نزدیک بهم دارند. بستگی دارد با کدام تعاونی اتوبوس‌رانی سفر کنید. بعضی وقت‌ها قیمت بلیط اتوبوس و هواپیما یکی می‌شود)، هزینه‌ی پوشاک، هزینه‌های جنسی دیگر و... تمامی این موارد بر عهده‌ی خود شما است.

دو - شما با دولت و قوانین ترکیه طرف هستید

همه به اشتباه می‌گویند «سازمان ملل» ولی درحقیقت شما به «کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل» مراجعه می‌کنید. این سازمان وابسته به سازمان ملل متحد است اما در واقعیت با پلیس و وزارت کشور ترکیه، همچنین با سازمان امنیت ترکیه (MIT) همکاری بسیار نزدیکی دارد. شما در طول دوران پناهندگی، مرتب با پلیس اتباع خارجی ترکیه طرف هستید. همچنین شما در فرآیند خود در کمیساریای عالی پناهندگان، برگه‌ای را امضا می‌کنید و به این سازمان قانوناً اجازه می‌دهید تا اطلاعات مرتبط به شما را بسته به نیازمندی‌ها در اختیار مقامات ترکیه قرار بدهد. در نتیجه باید مراقب قوانین مربوط به ترکیه باشید: مخصوصاً قانون‌های مربوط به اقامت و امضا‌های مربوط به پلیس. هرچند لازم نیست از دولت یا پلیس ترکیه وحشت داشته باشید: اگر غیرقانونی حریم خصوصی شما را زیر پا گذاشتند، همیشه راه‌هایی برای جلوگیری از این اقدام‌ها وجود دارد. فقط باید روش‌های قانونی را از طریق کانال‌های مناسب - مثلاً کمیساریای عالی پناهندگان یا NGOهای مرتبط به حقوق شما - بردارید.

سه - ترکیه یک کشور مسلمان است

درحقیقت ترکیه حتی به‌نحوی بدتر از بسیاری از شهرهای ایران مسلمان است و سنتی. مذهب و عرف اجاره‌ی بسیاری از فعالیت‌ها را به شما نمی‌دهد. فراموش نکنید در شهرهای مختلف، شیوه‌های گوناگون زندگی وجود دارد اما در تمامی این شهرها - به جز نقاط توریستی بسیار معدودی مثلاً خیابان استقلال در استانبول - شما نمی‌توانید در خیابان نوشیدنی‌های الکلی را آشکارا به‌دست بگیرید. شما نمی‌توانید رفتارهای همجنس‌خواه‌گرایانه را در فضاهای عمومی از خودتان نشان بدهید - مگر در بارها و کلوب‌ها و فضاهایی که مخصوص چنین رفتارهایی در معدود شهرهای توریستی وجود دارند. شما در طول دوران اقامت خود در ترکیه، بسته به شهر محل زندگی

می‌کنند اما حمایت‌های آنان به‌زحمت بخشی از این هزینه‌ها را شامل می‌شود و تقریباً بار تمامی این‌ها بر دوش پناهجو است. در آنکارا برای اولین بار از اینکه همیشه یک همجنس‌خواه بودم، وحشت نداشتم بلکه باعث خوشحالی‌ام هم بود. همجنس‌گراها از من حمایت می‌کردند، آن در این وضعیت گیج و سردرگمی که من می‌گذراندم: آن‌ها نادیده، اطلاعات در اختیار من قرار دادند و در بدو ورود به شهر جدید، خانه‌ای برای اقامت موقت و همچنین پیشنهادهایی برای همخانه شدن برایم داشتند. مهم‌تر از این، مجموعه‌ای مفصل از اطلاعات جزئی در مورد زندگی در شهر جدید در اختیارم قرار گرفت. آخرسر از من فقط پرسیدند: می‌خواهی چه کار بکنی؟ من سریع‌ترین و منطقی‌ترین راه را انتخاب کردم و در کمتر از یک هفته در اتاق جدیدم بودم در یک آپارتمان جدید و باید برنامه‌های ذهنی‌ام را اجرا می‌کرد: یکی‌اش همین «چراغ» که این سومین شماره است به سردبیری من منتشر می‌شود. «چراغ» همیشه برای من یک آرزو بوده است، یک بار از داخل ایران تلاش کردیم و در یک کار گروهی چهار شماره منتشر شد. حالا دوباره تلاش می‌کنیم. این بار من خارج از ایران هستم، این بار وضعیت خانوادگی یا وضعیت امنیتی، باعث نمی‌شود تا کنار بکشم. مشکلات زندگی در خارج از مرزهای ایران بوده، هست و خواهد بود. درحقیقت، مشکلات همیشه در زندگی وجود خواهند داشت. مساله این است که هدف چه باشد: هدف من ساده است، سعی بکنم تا در کارهای فردی و گروهی، آگاهی بیشتری برای جامعه‌ی ما کسب بشود. آگاهی که براساس آن بتوان تصمیم‌های منطقی و مفید گرفت تا در نهایت فقط بتوانیم بگوییم: به سلامتی آینده!



با ذکر این موارد پی می‌بریم که قانون اساسی تا چه حد در سرنوشت مردم یک کشور، در هر دسته، طبقه، قومیت، فرهنگ و نژاد موثر است. علاوه بر این در قانون اساسی به مواردی مانند پرچم، سرود، نشان ملی، پایتخت و روابط با سایر کشورها اشاره می‌شود.

قانون اساسی در تاریخ ایران

قانون اساسی مشروطه، اولین قانون اساسی ایران بود که در ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ هجری قمری به امضای مظفرالدین شاه قاجار رسید. این قانون اساسی دارای پنجاه و یک اصل بود که عموماً مربوط به طرز کار مجلس شورای ملی و سنا می‌شد. با پیروزی مشروطه‌خواهان، تغییراتی به نام «متمم قانون اساسی» تهیه و به تصویب مجلس شورای ملی رسید. محمد علی شاه قاجار در سال ۱۳۲۵ این متمم را امضا کرد. این قانون اساسی و متمم آن، تا سال ۱۳۵۷ یعنی تا پایان حکومت پادشاهی در ایران، بر ایران حاکم بود.

بعد از انقلاب مردم در سال ۱۳۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی توسط مجلس موسسین قانون اساسی تنظیم و در همه‌پرسی ۱۰ و ۱۱ فروردین سال ۱۳۵۸ به رسمیت مردم رسید. البته این قانون در سال ۱۳۶۸ مورد بازنگری قرار گرفت و در ۶ مرداد ۱۳۶۸ به همه‌پرسی گذاشته شد.

تفاوت قانون اساسی با قوانین دیگر

قانون اساسی مادر همه‌ی قوانین است، نباید قانونی مخالف آن تصویب بشود. اصول کلی یک کشور و اداره‌ی آن، در این قانون مشخص و به‌نوعی معرفی‌نامه‌ی یک کشور است. ولی تفاوت ظاهری و شکلی این قانون با سایر قوانین عبارت می‌شود از:

محتوای قانون اساسی که با اعداد مختلف از هم جدا شده است، از آن به‌عنوان «اصل» یاد می‌شود. مثلاً اصل یک صد و بیست و دوم. ولی در سایر قوانین که رتبه‌ی پایین‌تری نسبت به قانون اساسی دارند، مواد آن که باز هم با اعداد از هم جدا شده به‌عنوان «ماده» نام برده می‌شود. مثلاً ماده‌ی ۱۲۹ قانون مدنی یا ماده‌ی ۲۳۴ قانون مجازات اسلامی.

نگاه به اقلیت‌ها در قانون اساسی ایران

به دلیل نگاه دینی براساس مذهب شیعه‌ی دوازده امامی که بر قانون اساسی ایران حاکم است، می‌توان میزان آمیختگی اصول این قانون با دین را دید که تا چه اندازه است. به همین دلیل، جز در موارد معدودی مانند اصل سیزده و بیست و شش، ما واژه‌ی اقلیت را در جای دیگری نمی‌بینیم چه رسد به مبحث اقلیت‌های جنسی در قانون اساسی که در این دو اصل نیز، واژه‌ی اقلیت درخصوص اقلیت‌های دینی می‌باشد.

به‌نظر نگارنده مسأله‌ی طرح حقوق اقلیت جنسی در قانون اساسی جز اولین مباحثی است که در راستای تلاش‌های این

پیش‌درآمد

در سال‌های اخیر با دقت به اکثر برخوردهای مشهود و غیرمشهود با اقلیت‌های جنسی در ایران به‌نوعی آمار تقریبی می‌تواند دست یافت که در کل چنین پرونده‌هایی به دو صورت قضایی (بدین صورت که در دادگاه صالح مثلاً انقلاب یا عمومی) و در غیرقضایی (اطلاعاتی، امنیتی، بدون ثبت و نظارت مرجع خاصی) رسیدگی می‌شود.

در این میان اقلیت‌های جنسی ایران به‌عنوان جامعه‌ای که روزمره‌ی آن از دید قانون‌گذار جرم است (مانند نوع رفتار، ظاهر شدن در اجتماع، شرکت در میهمانی، دیدار با دوستان و...) باید با اصلی‌ترین تصویرگر تفکر قانون‌گذار در کتابی به نام «قانون اساسی» نمود پیدا می‌کند، آشنا باشد.

این مطلبی است که نیاز هر شهروند ایرانی محسوب می‌شود ولی متأسفانه کمتر از کسی را می‌توان یافت که حداقل یک مرتبه به‌طور کامل قانون اساسی را مطالعه کرده باشد یا از ضرورت مطالعه‌ی آن آگاه باشد. بد نیست که جایگاه هرکدام از رسیدگی‌های یاد شده را در سایه‌ی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با توجه به اصول مرتبط با آن، مورد بررسی قرار دهیم تا در صورت گرفتاری در روند هر یک از رسیدگی‌های قضایی و غیرقضایی، بهترین تصمیم را برای دوری از خطرات احتمالی اتخاذ کنیم.

قبل از ورود به این مبحث، احتیاج به توضیح قانون اساسی، سیر تاریخی و جایگاه آن خواهد بود. بعد از آن، به‌اندازه‌ی توان این مقاله، توضیحاتی درباره‌ی هرکدام از موارد داده می‌شود.

سوال‌های پیش روی ما:

- ۱ - قانون اساسی چیست؟
- ۲ - نگاه قانون اساسی، به اقلیت‌های مختلف مانند اقلیت جنسی، چگونه است؟
- ۳ - حقوق نامبرده در قانون اساسی، برای فرد، در هر یک از رسیدگی‌ها (قضایی یا غیرقضایی) در صورت بروز مشکلات حقوقی، چیست؟

قانون اساسی

قانون در لغت به چه معنا است؟ بحث مفصلی در این میان است بین واژه‌شناسان ولی در مجموع قانون معرب واژه‌ی لاتین Kanon به‌معنای خط‌کش می‌باشد. اساسی نیز به‌معنای پایه و اساس در لغت معنا می‌شود.

قانون اساسی عالی‌ترین سند حقوقی یک کشور و راهنمایی برای تنظیم قوانین دیگر است. قانون اساسی تعریف‌کننده‌ی نوع حکومت، حدود قدرت سیاسی دولت یک کشور، تعیین و تضمین‌کننده‌ی حقوق شهروندان یک کشور است. هیچ قانونی نباید برخلاف قانون اساسی باشد.

قانون اساسی و انواع رسیدگی‌های
قضایی و غیرقضایی به پرونده‌های
اقلیت‌های جنسی



است که اگر حقوق خود را با توجه به قانون اساسی و سایر قوانین بدانیم مشکلات ما به حداقل خواهد رسید. در هر مرحله‌ای از رسیدگی پرونده‌ی ما باید از واژه‌هایی که به نفع یا ضرر ما است بسیار آگاهانه استفاده کنیم که این هوشمندی اغلب در تخصص عده‌ای مشاوران حقوقی یا وکلای دادگستری است که ما را در رسیدن به راه حل مناسب یاری می‌کنند. اصول مهم در این خصوص در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به ترتیب زیر است:

اصل بیست و سه: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد.»

اصل سی و دو: «هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتبا به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده‌ی مقدماتی به مراجع صالحه‌ی قضایی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.»

از حقوق متهم را به جای نمی‌گذارد. آن هم اتهامی که در باطن یک واقعیت و امر طبیعی است ولی از سوی مقامات قضایی به‌عنوان جرم تلقی می‌شود. در این حالت وقتی ما با حکومتی روبه‌رو هستیم که هیچ یک از اصول و قوانین خود را اجرا نمی‌کند پس هیچ حقی برای اقلیت مسکوتی چون جامعه‌ی اقلیت جنسی باقی نمی‌گذارد. عدم پاسخگویی مقامات ایران در برابر چنین رفتارهای غیرقانونی و غیراخلاقی ناشی از عدم اطلاع و ناآگاهی سطح فردی و عمومی جامعه است که به حق خویش در قانون اساسی و سایر قوانین واقف نیستند.

علت رسیدگی غیرقضایی در ایران به پرونده‌های اقلیت‌های جنسی رفتار امنیتی و اطلاعاتی نهادهای ایران در خصوص اقلیت‌های جنسی به نوعی با زیرکی و سیاست خاصی دنبال می‌شود که هیچ‌گونه رسمیت حتی در احکام دادگاه‌ها به آن نبخشد زیرا عده‌ای از همجنس‌گرایان در سال‌های اخیر قائل به اعتراف هویت جنسی خود در مراجع قضایی به صورت آشکارا بوده‌اند و این مساله‌ای است که با حرف‌ها و سیاست‌های خارجیه‌ی نظام و دولت جمهوری اسلامی ایران در تضاد است.



اصل سی و چهار: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه‌ی افراد ملت حق دارند این گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ کس را نمی‌تواند از دادگاهی به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد.»

اصل سی و پنج: «در همه‌ی دادگاه‌ها طرفین دعوا حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آن‌ها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد.»

اصل سی و شش: «حکم مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد.»

اصل سی و هفت: «اصل بر برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.»

اصل سی و هشت: «هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.»

اصل سی و نه: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.»

ب - رسیدگی غیرقضایی

در این نوع رسیدگی آنچه که واضح است پیگیری این موارد از سوی نهادهای امنیتی و اطلاعاتی دنبال می‌شود و اکثر فعالان سیاسی و اقلیت‌های جنسی تجربه‌ی چنین مواردی را در طول زندگی خود دارند. هیچ‌گونه معیار خاصی در رفتار این‌گونه نهادها دیده نمی‌شود، تا آنجا که شما حتی نمی‌دانید از سوی چه کسی و چه سازمانی تحت تعقیب قرار گرفته‌اید.

بعد از انتخابات ۱۳۸۸ بسیاری از رفتارهای غیرحقوقی نهادهای امنیتی ایران برملا شد و انگشت اتهام از سوی جامعه‌ی ایرانی و ملل به‌سمت سپاه و بسیج انقلاب اسلامی ایران رفت. در این نوع رسیدگی شما بدون گذراندن مرحله‌ی متهم بودن، یک باره وارد مرحله‌ی مجرمیت می‌شوید و گاه مجازات آن را هم پیشاپیش می‌چشید. بارها اشخاص متعددی در سراسر دنیا نسبت به رفتار خودسرانه و غیرقضایی مقام‌های امنیتی ایران هشدار داده‌اند. تلاش در این مقاله نیز هشدار دیگری است در خصوص دنبال کردن پرونده‌های اقلیت‌های جنسی در ایران که طعمه‌ی دیرینه‌ی این‌گونه سازمان‌ها به‌شمار می‌روند.

فرد در این شیوه در مرحله‌ی اتهام هیچ اصل قانونی و اخلاقی را در حق خود موثر نمی‌بیند و دچار بدترین رفتارها مانند حبس، شکنجه، اجبار به اعتراف و اقرار می‌شود که دیگر بحثی

جامعه در جهت استیفای حقوق خود به میان آمده است که در تطبیق این تلاش با جامعه و قانون اساسی ایران، راه بسیار طولانی به‌نظر می‌رسد. ولی این دلیل نمی‌شود که از تلاش باز ایستاد یا چشم‌اندازها را به سمت آینده‌ای روشن، بست.

اصل سیزده قانون اساسی: «ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیت‌های دینی شناخته می‌شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می‌کنند.»

اصل بیست و شش قانون اساسی: «احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی با اقلیت‌های دینی شناخته شده آزادند مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ کس نمی‌تواند از شرکت در آن‌ها منع کرد یا به شرکت در یکی از آن‌ها مجبور ساخت.»

انواع رسیدگی به پرونده‌ی اقلیت‌های جنسی در ایران

الف - رسیدگی قضایی

در این نوع رسیدگی، شما مرتکب اعمالی شده‌اید که در براساس قوانین ایران جرم می‌باشد و در صورت اثبات در دادگاه صالح، با توجه به موقعیت شما، تصمیم مورد نظر و متناسب با عمل سر زده از شما گرفته می‌شود. این تصمیم در قالب رای یا حکم دادگاه آشکار خواهد شد. در هر یک از این مراحل شما دارای حقوقی می‌باشید و با اشخاص مشخص، همچون دادستان، دادیار، بازپرس، بازجو و قاضی مواجه هستید. در این میان، هر میزان از اقدام‌های انجام گرفته در دفاتر مخصوصی ثبت می‌شود که رضایت یا عدم رضایت خود را به مراجع بالاتر در خصوص پیشرفت یا عدم پیشرفت در پرونده‌ی خود می‌توانید از این طریق اعلام کنید. پرونده‌ی شما با توجه به نوع و کیفیت آن در مراحل بدوی (ابتدایی) و تجدید نظر و... رسیدگی خواهد شد. فرآیند قضایی شما با توجه به نظر طرفین دعوا، می‌تواند پروسه‌ای کوتاه مدت یا طولانی مدت باشد.

مهم‌ترین نکته در برخورد قضایی تفاوت متهم و مجرم است که اکثراً در ادبیات مرسوم ما به‌معنایی یکسان به کار می‌رود حال اینکه در حقوق هر کدام از این واژه‌ها دارای معانی و آثار حقوقی بسیار متفاوتی از همدیگر هستند.

متهم: با توجه به قانون جزایی ایران به کسی گفته می‌شود که گمان می‌رود کار مجرمانه‌ای انجام داده است ولی هنوز ثابت نشده که آن عمل مجرمانه را انجام داده است یا نه.

مجرم: کسی که ثابت بشود عمل مجرمانه‌ای را انجام داده است. در بسیاری از پرونده‌ها ما، اقلیت‌های جنسی، متهم شناخته می‌شویم ولی با اعمال، گفتار نامتناسب و نادرست خود، قدم به قدم، خود را به مجرم بودن نزدیک می‌کنیم و این در صورتی

این رفتار زیرکانه با مهارت خاصی دنبال می‌شود تا آنجایی که بعضی از چهره‌های متخصص حقوقی و سیاسی در تحلیل به اشتباه انداخته است که آن‌ها می‌گویند محدودیت خاصی برای زندگی اقلیت‌های جنسی در ایران دیده نمی‌شود و این در حالی است که تمامی پرونده‌های این چنینی در پشت صحنه‌ی دستگاه‌های قضایی با همکاری نهادهای اطلاعاتی تصمیم‌گیری می‌شود.

این شیوه در حق چهره‌های سیاسی هم اجرا می‌شود ولی آن‌ها به دلیل اینکه سوز‌های خبری داغ رسانه‌های مختلف هستند و می‌شوند، حداقل اطلاعاتی به بیرون درز می‌کند که موجب موضع‌گیری بین‌المللی و تشکیل کمیته‌های مختلفی در سراسر دنیا می‌شود ولی اقلیت‌های جنسی چگونه؟ و اینکه بسیاری از رسانه‌ها در این خصوص سکوت می‌کنند و فرد در درون جامعه‌ی اقلیت جنسی چگونه باید کلاف پر پیچ‌نهادهای امنیتی ایران را که دنیا در کشف آن سردرگم است برای ظلمی که به او شده را توضیح دهد؟ آیا این خواسته‌ای به جا است؟ این را در سوال برخی رسانه‌ها یا مقامات بین‌المللی یا مصاحبه‌ی خود پناهندگان اقلیت‌های جنسی، می‌بینیم.

نتیجه‌گیری

در آخر این نکته بسیار مهم است که بدان به‌طور خاص تاکید می‌کنم و آن هشدار نسبت به رسیدگی‌های بی‌قانون و نابسامان امنیتی و اطلاعاتی به پرونده‌های اقلیت‌های جنسی در ایران است. وقتی رژیم به جرائم درون کشور خود در دادگاه رسیدگی می‌کند آمار این نوع آرا و احکام به خارج از کشور درز می‌کند و مورد تحلیل و بررسی سازمان‌های بین‌المللی دفاع از حقوق متهمین و مجرمین می‌شود و معیاری برای سنجش چهره‌ی قانون و مجال آن در حقوق شهروندی آن کشور است. وقتی برخورد امنیتی با شما آنچنان است که رسیدگی به پرونده‌ی شما در دادگاه نمونه‌ی آماری و ثبوتی برای حضور هویت متفاوت شما است، پس باید دید انکار و تبعیض تا چه اندازه است!

این‌ها همه تلاشی کوچک است برای پر رنگ ساختن خط‌های سرنوشت افرادی که به‌خاطر هویت جنسی متفاوت، این امر پذیرفته شده‌ی جهانی که با غلط‌انگاری‌های یک حکومت پاک می‌شود.

اقلیتی که هرچند دولت با او در تضاد است اما تایید طبیعت را به‌همراه خود دارد...

اقلیتی که با همراهی طبیعت بی‌تمدنی قانون‌گذار در حق خود را نشان می‌دهد...

اقلیتی که روزمره‌ی او جرم است...

اقلیتی که همچنان زنده است و زندگی می‌کند...

منابع:

- ۱ - قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- ۲ - ترمینولوژی حقوق، دکتر جعفری لنگرودی
- ۳ - حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تالیف سید محمد هاشمی
- ۴ - مقدمه‌ی علم حقوق، دکتر ناصر کاتوزیان
- ۵ - محشای قانون آیین دادرسی کیفری، دکتر محمد آخوندی

رابطه بین گرایش جنسی و آسیب‌شناسی روانی از افسانه تا واقعیت صدرا اعتمادی - روانشناس بالینی

میل جنسی یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های انسانی است که نقش بسیار مهمی در سلامت و بیماری افراد بازی می‌کند و براساس تغییرات میل جنسی می‌توان اطلاعات بسیار کلیدی در مورد سلامت عمومی فرد بدست آورد.

تعدادی از اختلالات روانی وجود دارند که میل، انگیزش یا برخی حالات هویت یا گرایش جنسی افراد را تحت‌تاثیر قرار می‌دهند. اما در این موارد، تغییر میل یا گرایش جنسی فرد در واقع ثانوی به اختلال روانی اوست و نه مستقل از آن. به عبارت بهتر، گرایش فرد، علامت بیماری اوست و نه گرایش واقعی وی و با درمان اختلال اولیه، گرایش به حالت قبل از بیماری بازمی‌گردد. این حالت درست مانند مصرف برخی داروها است. شما ممکن است به دنبال مصرف داروهای آرام بخش دچار حالت خواب آلودگی شوید. اما با از بین رفتن اثر دارو، این حالت نیز از بین می‌رود. کلمه‌ی **حالت** اشاره به گذرا بودن این وضعیت دارد.

گرچه امروزه در سکسولوژی مدرن، گرایش جنسی را به عنوان یک مفهوم پویا در نظر می‌گیرند که ممکن است در طول زندگی تغییراتی داشته باشد اما اغلب روانشناسان اذعان دارند که در یک فرد سالم، گرایش جنسی در کودکی شکل گرفته و در نوجوانی تثبیت می‌گردد. در طول زندگی ثابت است و پس از تثبیت، به راحتی قابل تغییر نیست. در مقابل، داده‌هایی نیز مبنی بر تغییر موفقیت‌آمیز گرایش جنسی در تاریخ روانشناسی وجود دارد. اما بررسی‌های بیشتر نشان داده است به احتمال بسیار زیاد، موارد موفق افرادی بوده‌اند که در آن‌ها افکار و رفتار همجنس‌خواهانه ثانوی به بیماری دیگری بوده است. مثلاً بیمار مبتلا به وسواسی را تصور کنید که افکار وسواسی درباره‌ی رابطه‌ی جنسی با همجنس داشته است. درحالی که پس از درمان شدن وسواس، چنین افکاری نیز مرتفع گردیده است. باید توجه داشت در مثال مذکور، این فرد همجنس‌گرا نبوده و نیست. بلکه یک بیمار وسواسی است! اختلالی که درمان شده نیز وسواس است! نه همجنس‌گرایی!!

متأسفانه بسیاری از روان‌شناسان نسبت به این نکته آگاهی لازم را ندارند و تصور می‌کنند که توانسته‌اند گرایش جنسی فرد را تغییر دهند. این است که ادعا می‌کنند میتوانند همجنس‌گرایی را - گویی که یک بیماری است - «درمان» کنند! در این شماره تعدادی از بیماری‌هایی را که ممکن است «رفتار یا افکار جنسی معطوف به همجنس» را ایجاد کنند، به اختصار بررسی می‌کنیم.

اختلال دوقطبی

در این اختلال، مبتلایان دچار تغییرات شدید خلق می‌شوند. اختلال دوقطبی به صورت معمول در آخر دوره‌ی نوجوانی یا

اوائل دوره‌ی بزرگسالی تظاهر پیدا می‌کند. اما انواع نادری از آن در دوران کودکی نیز دیده شده است. دو نوع این بیماری اختلال دوقطبی نوع یک و اختلال دوقطبی نوع دو است. تفاوت این دو اختلال در وجود دوره‌ی شیدایی است؛ که در نوع یک، این حالت به‌طور شدید اتفاق می‌افتد ولی در نوع دو، فرم خفیف‌تری از آنکه نیمه-شیدایی نامیده می‌شود، بروز می‌کند. شروع بیماری معمولاً با دوره‌ای از افسردگی است و پس از یک یا چند دوره از افسردگی، دوره‌ی شیدایی بارز می‌شود. در تعداد کمتری از بیماران شروع بیماری با دوره شیدایی یا نیمه-شیدایی است.

دوره‌های شیدایی از چند روز تا چند ماه به طول می‌انجامد و معمولاً شدت آن‌ها باعث می‌شود که بیمار نیازمند درمان جدی به صورت بستری یا همراه با مراقبت زیاد باشد. با فروکش کردن علائم، به خصوص در اوایل سیر بیماری، معمولاً فرد به وضعیت قبل از بیماری خود برمی‌گردد و به همین دلیل بسیاری از بیماران یا خانواده‌های آنان تصور می‌کنند بیماری کاملاً ریشه‌کن شده و دیگر نیازی به ادامه درمان وجود ندارد. بنابراین درمان خود را قطع می‌کنند. اما قطع زودهنگام درمان خطر برگشت بیماری را بسیار افزایش می‌دهد و باعث می‌شود که بیماری در فاصله‌ی چند ماه عود کند.

دوره شیدایی (خلق بالا)

دوره‌ی شیدایی (یا مانیا) مشخصه‌ی تشخیص اختلال دوقطبی است. این بیماری با توجه به شدت این دوره طبقه‌بندی می‌شود. در این بیماری، ارتباطی بین خلق بیمار و آنچه که واقعاً در زندگی بیمار رخ می‌دهد، وجود ندارد.

- بی‌قراری، افزایش انرژی (از جمله میل جنسی) و میزان فعالیت‌ها
- خلق خیلی بالا (شوخی و خنده و پرحرفی زیاد؛ روی آوردن بی‌سابقه به پوشیدن رنگ‌های تند و یا آرایش‌های غلیظ یا نامتعارف، رفتارهای اغواگرانه و نمایشی)
- احساس شغف شدید همراه با احساس مهم بودن یا اعتماد به نفس شدید
- به‌طور ناگهانی روی آوردن به مناسک مذهبی (به‌طوری که در غالب هنجارهای فرهنگی و سابقه‌ی مذهبی فرد، سوال‌برانگیز است) (مثلاً اگر فردی بوده است که قبلاً نماز نمی‌خواند حال ممکن است دیده شود که به مدت دو ساعت به نماز ایستاده یا ادعا می‌کند که با ائمه یا پیامبران ارتباط دارد یا کسی که بر خلاف عادت‌اش مدام به کلیسا می‌رود)
- تحریک‌پذیری مفرط
- صحبت کردن بی‌وقفه



رابطه بین گرایش جنسی
و آسیب‌شناسی روانی

برای اینکه این دو مبحث را باهم اشتباه نگیرید، بهتر است همیشه تفاوت بین «رفتار جنسی» و «گرایش جنسی» را مد نظر داشته باشید. رفتار جنسی متغیری است که بشدت تحت تاثیر شرایط محیطی قرار دارد. مانند افزایش رفتارهای معطوف به همجنس در خوابگاه‌ها یا سربازخانه‌ها یا جاهایی که امکان دسترسی به شریک جنس مخالف وجود ندارد. خیلی افراد هستند که خود را همجنس‌گرا نمی‌دانند ولی رفتارهای همجنس‌خواهانه را تجربه کرده‌اند. همین اتفاق نیز در جریان بیماری دوقطبی رخ می‌دهد. اما گرایش جنسی عامل پیچیده‌ای است که از دوران کودکی شکل می‌گیرد و در نوجوانی تقریباً تثبیت شده است. لازم به ذکر است مصرف ماری‌جوآنا؛ کوکائین و مت‌امفتامین (شیشه) نیز ممکن است موقتاً علایمی شبیه به دوره‌ی شیدایی ایجاد کند.

اختلال شخصیت مرزی

ویژگی اصلی این اختلال بی‌ثباتی فوق‌العاده عاطفه و رفتار است. تشخیص اختلال شخصیت مرزی شایع‌ترین تشخیصی است که در مورد بیماران سرپایی و بستری صورت می‌گیرد (گروئینچ؛ ۱۹۹۲). الگوی روابط بین فردی ناپایدار افراد مبتلا به این شکل است که فرد نسبت به طرف مقابل دید همه یا هیچ دارد (یا او را می‌پرستد یا از او متنفر است. یا او را ایده‌آل می‌بیند یا کاملاً بی‌ارزش).

برخی علایم اصلی این اختلال عبارتند از:

- ناپایداری و بی‌ثباتی در روابط بین فردی
- حملات خشم غیر قابل مهار
- مشکلاتی در زمینه‌ی هویت
- بی‌ثباتی هیجانی و خلقی
- تلاش‌های دیوانه‌وار برای اجتناب از ترک شدن و رها شدگی
- احساس مزمن خلأ و پوچی
- خود زنی یا اقدامات مکرر به خودکشی
- رفتارهای پرخطری مثل سوء مصرف مواد، ولنگاری جنسی، رانندگی با سرعت غیرمجاز و...
- فرد باید در زمان تشخیص این اختلال حداقل ۱۸ سال داشته باشد.

تجربه‌ی دوران کودکی سخت و استرس‌آمیز، خانواده‌ی از هم پاشیده، وجود والدین افسرده، مورد غفلت واقع شدن و یا تجربه‌ی قرار گرفتن در معرض سوءاستفاده‌ی جنسی از مهمترین عواملی هستند که به عنوان عوامل زمینه‌ساز اختلال شخصیت مرزی شناخته شده‌اند. در واقع چنین تجاربی در کودکی موجب ضعف خود پنداره و اختلال در رشد عاطفی کودک می‌شود که می‌تواند در ترکیب با سایر عوامل فردی و محیطی، زمینه‌ی بروز

ارتباط با دیگران و حتی درمورد تصویری که در مورد خودشان دارند. ممکن است این افراد در زمان‌هایی بسیار با اعتماد به نفس باشند و در زمان‌هایی دیگر احساس حقارت کنند. بی‌ثباتی هیجانی، رفتارهای جنسی آشوبناک و مهارگیسختگی این بیماران سه عاملی است که ممکن است رفتار جنسی آن‌ها را تحت‌الشعاع قرار دهد.

اختلالات اضطرابی:

اختلالات اضطرابی شامل دسته‌ای از بیماری‌ها است که ممکن است علایم و نشانه‌های بسیار گسترده‌ای داشته باشند. از وسواس گرفته تا ترس‌های مختلف همگی ذیل این عنوان طبقه‌بندی می‌شوند. توضیح درباره‌ی تک تک این اختلالات از حوصله‌ی این بحث خارج است اما آنچه که لازم است خوانندگان عزیز نسبت به آن آگاهی داشته باشند این است که در برخی حالات اضطرابی، فرد ممکن است موقتاً و به دنبال تجربه‌ی شدید اضطراب، به رفتار جنسی با همجنس روی بیاورد یا در موارد دیگری (مانند وسواس) افکار جنسی در مورد ارتباط با همجنس داشته باشد. در این بیماری‌ها نیز این حالت موقتی بوده و به دنبال درمان اختلال اولیه، این حالت نیز از بین می‌رود.

در انتهای این نوشتار روی صحبت با دوستان عزیز همجنس‌گرا است. این دوستان باید نسبت به علایم این سه بیماری توجه‌ی کافی داشته باشند و درمورد ارتباطات خود مراقب باشند.

مثلاً بارها دیده و شنیده‌ام که دوستانی وارد رابطه‌ی عاطفی با فردی می‌شوند اما خیلی زود به این نتیجه می‌رسند که این فرد اصلاً همجنس‌گرا نبوده و گاه اظهار می‌دارند که صرفاً از آن‌ها سوءاستفاده کرده است! ممکن است این افراد از همان دسته‌ی بیماران مبتلا به اختلالات خلقی باشند که در دوره‌ی شیدایی خود به فردی همجنس‌گرا نزدیک شده و ابراز تمایل کرده‌اند، اما با فرونشینی دوره‌ی شیدایی یا وارد شدن به فاز افسردگی، این افراد روابط خود را با شریک همجنس‌گرایشان ترک می‌کنند و حتی ممکن است شدیداً در ارتباط با این ارتباط دچار احساس گناه شوند.

در پایان لازم میدانم یادآوری کنم در این مقاله هر آنچه در مورد اختلالات سخن رفت اطلاعاتی کلی به منظور آشنایی عزیزان خواننده با برخی علایم این بیماری‌ها بود. اما تشخیص چنین اختلالاتی باید بر اساس ملاک‌های تخصصی‌تر و به وسیله‌ی یک روان‌شناس یا روان‌پزشک صورت گیرد.

1. state
2. Mixed State
3. parasitism.

چنین اختلالی را فراهم کند. هرچند چرخش گرایش و رفتارهای جنسی معطوف به همجنس ممکن است در این افراد دیده شود که ثانوی به سردرگمی در مورد ابعاد مختلف هویتی‌شان - از جمله هویت جنسی‌شان - است.

آن‌ها به دلیل برخی علایم خاص بیماری‌شان (اختلال در هویت‌یابی؛ عدم تعادل؛ تکانشگری؛ بی‌توجهی به قواعد مرسوم و عدم تحمل تنهایی) بیشتر امکان دارد به رفتارهای معطوف به همجنس روی بیاورند. بررسی زانارینی و ریچ (۲۰۰۸) نشان داده است مبتلایان به اختلال شخصیت مرزی، نسبت به سایر اختلالات شخصیت، به‌طور معناداری بیشتر امکان دارد گرایش به همجنس یا به هردو جنس را گزارش دهند. در این زمینه تفاوتی بین زن و مرد یافت نشده است. به‌نظر می‌رسد چنین گرایشاتی در تقریباً یک سوم از زنان و مردان مبتلا به اختلال شخصیت مرزی وجود دارد (ریچ و زانارینی، ۲۰۰۸). کرنبرگ (۱۹۷۵) روان‌شناس مشهوری که سال‌ها قبل درباره‌ی این بیماری پژوهش کرده بود نیز از امکان ظهور همجنس‌گرایی در بیماران مرزی سخن گفته بود. نتایج یک مطالعه در امریکا، حاکی از آن بوده است که تنها ۶۰ درصد این بیماران در سن چهل سالگی متأهل هستند. در حالی که این رقم در جمعیت عادی امریکا نود درصد است. اما بر خلاف آنچه ممکن است تصور شود، نرخ طلاق در این بیماران بیشتر از جمعیت عمومی نیست. شاید ترس این بیماران از طرد شدن و تنها ماندن یکی از دلایل نرخ عادی طلاق در میان آن‌ها باشد (پدنلت، ۲۰۰۹). مشکلات جنسی بیماران مرزی در بزرگسالی، آشکارترین بازتاب سوءاستفاده جنسی از آن‌ها در کودکی و مشکلات دل‌بستگی آن‌ها است. افراد واجد ملاک‌های اختلال شخصیت مرزی، به‌طور معناداری در سن پایین‌تری، اولین آمیزش جنسی را تجربه کرده‌اند که این تجربه شامل بر تجاوز نیز بوده است. هویت از هم پاشیده و نداشتن احساسی منسجم درباره‌ی خود، میل به آمیختن و یکی شدن با دیگری را در آن‌ها بر می‌انگیزد و آمیزش جنسی برای آن‌ها راهی برای دست‌یابی موقت به احساس انسجام است.

از زندگی بیماران مرزی، به واسطه‌ی وابستگی بیمارگون‌شان، به‌عنوان زندگی «انگلی»^۳ یاد کرده‌اند. با این حال، افراد مبتلا به اختلال شخصیت مرزی، قادر به حفظ روابط دیرپا نیستند. بنابراین زندگی آن‌ها مجموعه‌ای از اپیزودهای از هم گسسته است و مردمی که پیوسته و به‌طور متوالی می‌آیند و می‌روند (فاچز، ۲۰۰۷).

به‌طور کلی اگر بخواهیم این افراد را در یک کلمه توصیف کنیم باید بگوییم: بی‌ثباتی. بی‌ثباتی در خلق، در عاطفه، در هویت، در

- عدم توانائی برای تمرکز، حواس‌پرتی شدید و پریدن از موضوعی به موضوع دیگر با سرعت خیلی زیاد
- کاهش نیاز به خواب و غذا
- اعتقادات غیرواقعی در مورد توانمندی و قدرت فردی (افزایش اعتماد به نفس به طرز غیر واقع‌بینانه)
- قضاوت ضعیف
- ولخرجی یا کرامت و بخشش بی حد و اندازه
- دست زدن به رفتارهای بالقوه پرخطر که فرد پس از اتمام این دوره از پیامدهای آن‌ها پشیمان شده یا شرمناک می‌شود (مانند رفتارهای جنسی لاقیدانه، رانندگی با سرعت بالا، مصرف مواد و مانند آن).

دوره افسردگی (خلق پایین)

افسردگی می‌تواند قبل یا بعد از دوره‌ی شیدایی در این بیماران ایجاد شود. درصد کمی از بیماران ممکن است در طول بیماری خود اصلاً افسردگی را تجربه نکنند.

دوره‌ی خلق ترکیبی

خلق ترکیبی^۲ وضعیتی است که در آن هر دو علائم شیدایی و افسردگی به طور همزمان بروز می‌کنند (مثلاً تحریک‌پذیری، اضطراب، خستگی، احساس گناه، پرخاشگری، تحریک‌پذیری، افکار خودکشی، ترس، شک یا بدبینی، صحبت بی‌وقفه و خشم). حالت‌های ترکیبی معمولاً خطرناک‌ترین دوره در بیماری‌های خلقی هستند زیرا رفتارهایی مانند سوءمصرف مواد و اقدام به خودکشی تا حد زیادی افزایش پیدا می‌کنند.

ممکن است که رفتارهای معطوف به همجنس در این بیماری در خلال دوره شیدایی یا خلق ترکیبی و به دنبال افزایش میل و انرژی جنسی دیده شود. اما همان‌گونه که پیش از این نیز ذکر شد، ریشه‌ی این رفتارها وجود یک گرایش جنسی پایدار نیست بلکه مهارگسستگی ناشی از خلق بالاست. چون زمانی که میل جنسی یک فرد به‌طور مداوم بالا باشد احتمال اینکه بتواند در تمام زمان‌هایی که نیاز به شریک جنسی دارد به شریک دسترسی یابد ضعیف است، بنابراین رفتارهای معطوف به اهداف جنسی دیگر (مانند خودارضایی یا نزدیک شدن به شرکای همجنس) در این دوره افزایش می‌یابد.

معمولاً روان‌شناسان یا روان‌پزشکان قدیمی‌تر در ایران که شناخت زیادی در مورد مسئله‌ی گرایش جنسی ندارند، این دو موضوع را با هم اشتباه می‌گیرند و یا به اشتباه به هم ارتباط می‌دهند! مثلاً بسیار شنیده‌ام که همکاران قدیمی‌تر من می‌گویند که «اغلب مراجعان گی ما دوقطبی هستند!» این یک اظهار نظر صد در صد اشتباه است. در واقع این گی‌ها نیستند که دوقطبی هستند بلکه دوقطبی‌ها هستند که رفتار معطوف به همجنس نشان می‌دهند!

توفان در مرداب

توفان در مرداب نوشته‌ی مرسا

چراغ/نشریه دگرباشان جنسی/شماره ۷۲/اسفند ۱۳۹۱

تا حالا یک زوج همجنسگرا از نزدیک ندیده‌اند، چون تمام مدت سوال‌های بی‌ربط می‌پرسیدند و توهین می‌کردند. اگر از کنار ما می‌خواستند رد بشوند، داد و فریاد راه می‌انداختند که به ما نخورید، انگار می‌خواستند از کنار کثافت رد بشوند.

شب ساعت ۱۰ خاموشی زدند، موقع خواب باکمال تعجب دیدم باید در روشنایی کامل بخوابیم. جایی که قرار بود من و «س» بخوابیم، یعنی همان راهروی دستشویی، یک در آهنی باریک داشت که موقع خاموشی در را بستند و گفتند از آنجا بوی دستشویی می‌آید، هر چه «س» گفت «ما سردمونه» فایده‌ای نداشت و ما توی آن جای کتیف و سرد رفتیم زیر پتوهای خاکستری رنگی که از توالت بیشتر بو می‌داد اما ما که تقریباً یک روز تمام هیچی نخورده بودیم، از سرما آن‌ها را به خودمان پیچانیدیم.

تقریباً دو سه ساعت بعد از خاموشی، همه جا کاملاً ساکت شده بود. ما خواب‌مان نمی‌برد، س ما که داشتم هنوز گریه می‌کردم بغل کرد و بعد از کمی نوازش، شروع کرد به بوسیدن من. چند لحظه‌ای نگذشته بود که در بالای سر ما به شدت تمام باز شد و خورد تو پشت س. آنجا دوربین داشت.

وای، مامورها ما را دیده بودند، بعدها فهمیدم دوربین را داخل جعبه‌ی کنترل پنکه قایم کرده بودند و ما دوربین را ندیده بودیم. من این قدر شوکه شده بودم که اصلاً دیگر چیزی نمی‌دیدم. همه بیدار شده بودند، فقط صداها را می‌شنیدم:

«جنده‌ها یه شبم نتونستن خودشونو نگه دارن!»

«آه به خاطر این انگشتی‌ها ما نباید بخوابی!»

«همین الان باید اینارو سنگسار کرد!»

و فحش‌ها و ناسزاهایی که یادآوری‌شان هم عرق شرم بر پیشانی‌م می‌نشاند.

نمی‌دانم دقیقاً ساعت چند بود اما بعد از اینکه کلی تو سر و صورت‌مان زدند، ما را وسط حیاط به دو طرف یک وسیله‌ی ورزشی که زیر آن هم آب فاضلاب جمع شده بود تا صبح دستبند زدند. اول‌اش ما ایستادیم اما کم کم خسته شدیم و تو همان آب روی زمین نشستیم. هنوز که هنوز، اثر آن شب توی آب نشستن دارد مرا عذاب می‌دهد، شاید باورتان نشود اما الان که ۲۵ سالم شده، مثل یک پیرزن همیشه استخوان‌هایم و زانوهایم درد می‌کند.

بالاخره صبح شد. بعد از تحویل شیفت و معرفی ما به مامورهای شیفت بعد و کلی هم تحقیر و توسری خوردن از آن‌ها، رئیس زندان و مسئول حفاظت و یک مرد دیگر وارد بند نسوان شدند. روی سر ما چادر انداختند و بقیه‌ی زندانی‌ها به داخل بند رفتند. چشم‌تان روز بد نبیند، رئیس که اول با پوتین دو سه تا به ساق پاهایمان زد و کلی چرت و پرت گفت و در آخر هم که داشتند

فردای روز تولدم، من و «س» را به جرم‌هایی که حتی تا آن موقع اسم‌شان را هم نشنیده بودم، به زندان بردند.

وقتی از در بازرسی وارد شدیم ما را به سمت بند نسوان راهنمایی کردند، حتی من در آن موقع نمی‌دانستم منظور از نسوان، همان زنان است.

در زندان به رویم گشوده شد و در ۲۳ سالگی، در تمام دنیا برویم بسته شد.

وقتی ماموران زندان از جرم ما که «مساحقه» یا همان «همجنسگرایی در زنان» است مطلع شدند، هرکدام چیزی به ما گفتند. یکی گفت «خاک تو سرتون» یکی گفت «اینا دیگه مردا سیرشون نمیکنن»، آن یکی گفت «مردا رو اینا تف هم نمیندازن، برای همین این کثافت کاری‌ها رو در میارن» و ...

خلاصه بعد کلی تحقیر و توهین ما را تحویل و کیل بند دادند و به او هم فهماندند که جرم ما چیست. وکیل بند هم که بعدها فهمیدم از مجرمان موادفروش بود، با یک حالت توهین‌آمیز و طوری که انگار دارد به یک موجود پست و حقیر نگاه می‌کند، ما را به سمت بند راهنمایی کرد. وقتی از در آهنی وارد شدم، توقع داشتم زندان مثل توی فیلم‌ها اتاق، اتاق باشد با درهایی از میله‌های گِرد اما این زندان مثل یک سوله‌ی ۴۰ متری بود که در آن حدوداً ۶۰ یا ۷۰ نفر زندانی وجود داشت. یعنی به ازای هر نفر ۱ متر جا هم وجود نداشت. بند بوی تعفن می‌داد. ما را به راهرویی که در انتهای بند بود فرستادند که به راهروی توالت معروف بود. این راهرو به ۱ توالت و ۱ دوش که به اصطلاح حمام نام داشت، منتهی می‌شد. در بند ۷ تخت ۳ طبقه وجود داشت که حبس سنگین‌ها روی آن‌ها می‌خوابیدند. اینکه محیط زندان رو تعریف کردم برای این است که بتوانید تصور کنید ما وارد چه جای وحشتناکی شده بودیم.

خلاصه کمتر از نیم ساعت همه داخل زندان متوجه شدند جرم ما چیست و هر کسی می‌آمد و به ما چیزی می‌گفت. چند نفر دور ما جمع شده بودند. من بی‌اختیار گریه می‌کردم. همین موقع یکی از حبس سنگین‌ها که جرم‌اش قتل بود خواست برود دستشویی. او با یک صدایی که بیشتر به جیغ شبیه بود، داد زد «بلند شید راه رو باز کنید جمع شدید دور این انگشتی‌ها». چقدر این حرف برایم گران تمام شده بود. چقدر احساس حقارت می‌کردم. خصوصاً تری بخش زندگی من شده بود لقلقه‌ی دهان دیگران.

بگذریم. من این قدر گریه کردم که نفهمیدم کی خوابم برد. وقتی چشم‌هایم را باز کردم دیدم «س» هم کنارم خوابیده. نفهمیدم چند ساعت خوابیدیم اما وقتی بیدار شدیم، داشتند شام پخش می‌کردند. به ما چون ورودی بعدازظهر بودیم، شام ندادند و گفتند ما سهمیه نداریم. آن روز فکر می‌کردم این آدم‌ها

می‌رفتند، گفت خودم حکم سنگسار شماها را می‌گیرم و چند ساعت بعد ما را فرستادند دادگاه و آنجا ۱۰۰ ضربه شلاق ناقابل به ما زدند که من در میان شلاق خوردن از هوش رفتم و بعد از آن تازه دوره‌ی زندان شروع شد. من و س را از هم جدا کردند و من بعدها به این نتیجه رسیدم که شاید آن شب ما را مخصوصاً در کنار هم خوابانده بودند تا هیچ راه فراری نداشته باشیم، چون بعدها شنیده بودم موادی‌ها و معتادها را می‌برند توی آن راهرو تا اگر موادی چیزی همراهشان باشد رو کنند و مامورها آن موادی را ضبط کنند.

روزها اصلاً نمی‌گذشت. هر کسی از راه می‌رسید یک چیزی توی سر ما می‌کوبید. یواش یواش که با محیط آشنا شدیم، س به چند تا از دوستانش تماس گرفت و مقداری پول برایش آوردند، توی زندان اگر پول داشته باشی، هستند کسانی که هوای تو را داشته باشند که البته یک همچین آدم‌هایی همان‌طور که به خاطر منفعت خودشان بهت خدمت می‌کنند، اگر جای دیگری برایشان به‌صرفه باشد، تو را به دیگری می‌فروشند.

من و س حدوداً ۲ ماه با هم توی یک زندان بودیم و اجازه نداشتیم حتی در جمع با هم صحبت کنیم، اگر نه تنبیه می‌شدیم. در زندان رسم است بعضی‌ها پول می‌گیرند و کار نوبتی نظافت دیگران را انجام می‌دهند اما مامورها اجازه نمی‌دادند کسی کار ما را انجام بدهد و ما را مجبور می‌کردند توالی بشوریم و روزهایی که نوبت کاری ما می‌شد، این قدر از ما کار می‌کشیدند که من تا یک هفته مریض می‌شدم.

کم کم س با یک خانم به اسم خاله زهرا دوست شد که هوای ما را داشته باشد تا ما بتوانیم هر از گاهی همدیگر را ببینیم اما این دوست پولکی به یک هفته مرخصی، ما را به مامورها فروخت و باز هم ما را گرفتند. این دفعه خیلی بدتر از گذشته با ما رفتار کردند و بعد از اینکه ما را دوباره بردند دادگاه، س را به یک زندان دیگر منتقل کردند. تا آن موقع دلم به دیدن س از دور خوش بود که همان را هم از ما گرفتند. روزی که داشتند س رو می‌بردند به خاطر اینکه ما همدیگر را بغل کردیم و بوسیدیم، مرا به یک هفته نظافت اجباری محکوم کردند.

حالا من بودم و این آدم‌هایی که اصلاً از در کنار هم بودن با آن‌ها احساس امنیت نمی‌کردم. احساس می‌کردم پشتم با رفتن س خالی شده است. دیگر نه از تو راهرو بیرون می‌آمدم نه با کسی صحبت می‌کردم، فقط مواقعی که ما را به اجبار به حیاط می‌بردند من هم می‌رفتم و یک گوشه آن قدر می‌ایستادم تا ساعت هواخوری تمام بشود.

جرات نمی‌کردم بروم دست‌شویی یا حمام، خدا نمی‌کرد یکی توی حموم بود، منم می‌رفتم دست‌شویی، برنامه‌ای می‌شد و بعد توهین بود و تو سری خوردن ...

«کنافت برو بیرون... داد و هوار که این اومده منو دید بزنه!» مامورها گفتند حق ندارم وقتی کسی توی حموم است، بروم دست‌شویی. من هم به‌خاطر اینکه زیاد با این موضوع مشکل پیدا نکنم، سعی می‌کردم تا آب و چایی نخورم. کسی با من حرف نمی‌زد، اگر هم حرفی می‌زد یا فحش و توهین بود یا داشتند به من دستور می‌دادند.

هر روز مرا می‌ترساندند، هم مامورها هم زندانیان که حکم من سنگسار است و این موضوع را به روش‌ها و شکل‌های مختلف به رویم می‌آوردند، همه خودشان را از من بالاتر می‌دانستند، از موادفروش گرفته تا قاتل و کلاه‌بردار و کسی که به همسرش خیانت کرده بود می‌گفت «خدا رو شکر ما مثل اینا نیستیم.» توی زندان تا آنجایی که من دیدم، مواد فروش‌ها از همه بهتر زندگی می‌کنند، چون پول دارند و معمولاً از مامورها گرفته تا زندانی‌ها هوای آن‌ها را دارند.

وقتی یک مدت گذشت، متوجه شدم اکثر زندانی‌های اینجا که خودشان را همجنس‌گرا نمی‌دانند و حق هم داشتند، چون همجنس‌گرا نبودند بلکه درحقیقت همجنس‌باز بودند، خودشان با هم در رابطه هستند و چند نفر بودند که به نوعی از دیگران سوءاستفاده می‌کردند با خرج کردن برای اون‌ها از شان برای ارضای خودشان استفاده می‌کردند و از همه جالب‌تر اینکه آن خانمی که گفتم روز اول گفت دور این انگشتی‌ها جمع شدید، خودش با چند نفر در رابطه بود، البته تمامی این زندانی‌ها زمانی که توی زندان بودند و مرخصی نمی‌رفتند، برای ارضای میل جنسی با هم در ارتباط بودند و در بیرون از زندان با مردان، حالا چه همسران‌شان و یا غیره رابطه برقرار می‌کردند.

زندان مکانی نیست که شما بتوانید تصورش کنید. اکثراً مجرم‌ها از آدم‌های بیسوادی هستند که شما نمیتوانی از شان توقع رفتار معقولی داشته باشی، عین یک سی‌دی می‌ماند وقتی چیزی رویشان ضبط می‌شود دیگر نمی‌توانی تغییرش بدهی، چند تا از ماجراهای توی زندان که برایم اتفاق افتاده را برایتان تعریف می‌کنم.

اوایل که رفته بودم زندان یک روز من و س داشتیم با هم زیارت عاشورا می‌خوندیم که همه مسخره‌مان می‌کردند و می‌گفتند «بیرون دولا اینجا ملا» و حرف‌هایی مثل این و وقتی به سجده رفتیم ما را اذیت می‌کردند و هل می‌دادند، دیگر آن آخرین باری بود که من زیارت عاشورا خواندم و یا سجده کردم.

هیچ‌وقت یادم نمی‌رود یک شب طوفان خیلی بدی شد، برق رفت، آب تمام بند را گرفته بود. آن موقع همه به من فحش می‌دادند و می‌گفتند به‌خاطر شماها است که یک همچنین بلاهایی سر ما می‌آید. می‌گفتند که مربی قران گفته قوم لوط هم به‌خاطر همجنس‌گرایی عذاب بهشان نازل شد و حرف‌هایی

این زندان جایی است که اگر قرار باشد بار دیگر مرا به آنجا ببرند، مطمئناً خودم را خواهم کشت. البته بارها در بیرون از زندان هم مردم طوری با من رفتار کردند که با خودکشی آنی فاصله‌ای نداشتم. به هر حال این مشکل ادامه داشت تا من توانستم از دادگاه فرار کنم و بعد با زندانی بزرگ‌تر و زندانیانی خطرناک‌تر روبه‌رو شدم به اسم جامعه که اگر فرصتی باشد، در قسمت بعدی خاطراتم راجع به آن‌ها را هم برای‌تان می‌نویسم. بعضی وکیل‌ها هم به‌خاطر اینکه بگویند دارند کار بزرگی انجام می‌دهند و پول بیشتری می‌گیرند امانتداری نمی‌کنند و برطبق عدم آگاهی افراد نسبت به حقوق‌شان می‌تازند و سوءاستفاده می‌کنند.



مثل این می‌زدند. یک روز هم رفته بودم دست‌شویی دیدم سر و صدا بلند شده، آمدم دیدم یکی از خانم‌ها که تنها کسی بود توی آن جهنم گاهی به من توجه می‌کرد، رفته بالای تخت و لباس زیرش را درآورده دارد به همه نشان می‌دهد و می‌گوید اگر من نماز نمی‌خونم به‌خاطر این است که من پریدم و با «م» رابطه ندارم، همین موقع یکی از پشت کوبید توی سرم که همه‌اش تقصیر این جنده است.

با این چیزها من از دین هم زده شدم. البته در زندان‌ها همجنس‌بازی به صورت مخفی رایج است اما همان‌طور که قبلاً هم گفتم، همجنس‌بازی نه همجنس‌گرایی. کسی که به هر دلیل بر دیگران احساس برتری می‌کند، در واقع از بقیه سوءاستفاده می‌کند یا بعضی هم برای رفع موقت نیازهای جنسی‌شان به این کار روی می‌آورند.

در زندان‌های بزرگ شاید کمی شرایط فرق بکند اما در زندان‌هایی مثل این زندان که من در آنجا بودم، به علت کوچکی، افسر نگهبان خدای آنجا است و زندانی‌ها هم برای ذره‌ای امکانت بیشتر حاضر می‌شوند به هم ظلم کنند و در جنگ گلاادیاتورها که در واقع طراحانشان همان ماموران می‌باشند، همدیگر را تکه‌پاره می‌کنند.

از تجاوز جنسی به دیگران برای ساکت کردن آن‌ها استفاده می‌کنند. من خودم شاهد بودم که ماموران یکی از زندانیان را تحریک کردند تا به زندانی دیگری که مشکل اعصاب داشت در حمام تجاوز جنسی بکند و به اصطلاح «خفتش کنه» و چون این قضیه که شما مفعول یک رابطه‌ی همجنس‌بازی در زندان باشید، به شدت سرافکنندگی به دنبال دارد، خواستند تا با این کار سر و شاخ آن زندانی را ببرند.

این در حالی است که افراد همجنس‌گرا را که می‌خواهند از حقوق حقه و اجتماعی خودشان بر خوردار باشند به بند می‌کشند و مجازات می‌کنند.

در زندان‌ها و دادگاه‌ها به شما حقوق‌تان را تفهیم نمی‌کنند و از عدم آگاهی شما به حقوق‌تان بر ضد شما استفاده می‌کنند. بعد اینکه بارها از قاضی، ماموران زندان و رئیس زندان و حتی زندانیان شنیدم که حکم من مرگ و سنگسار است و مدت طولانی با این موضوع من و هم‌جرم را شکنجه‌ی روحی کردند، فهمیدم مجازات مساحقه تا ۳ بار البته، بسته به تشخیص قاضی تا ۱۰۰ ضربه شلاق است.

در روز اول بازداشت از ما ۴ مرتبه اعتراف گرفتند و از ما پای اعتراف‌مان امضا گرفتند و بعد ما فهمیدیم که این ۴ بار اعتراف خود به معنی اثبات جرم می‌باشد و این در صورتی بود که آن‌ها از عدم آگاهی ما به این قضیه سوءاستفاده کرده بودند.

طپش‌های دل: نظری بر زندگی و آثار زاویر دولان نوشته‌ی احسان



جوانی کارگردان

«انقدر منو با هم سن و سال‌هام مقایسه نکن! من شبیه اون‌ها نیستم.» فریادی که کاراکتر «هوبرت» با بازی او در فیلم «من مادرم را کشتم» بر سر مادرش می‌کشد. اما بیشتر شبیه این است که این فریاد را بر سر منتقدان و اطرافیانی می‌کشد که او را به ستوه آورده‌اند.

زاویر دولان کارگردان، بازیگر، نویسنده و تهیه‌کننده‌ای ۲۳ ساله است ساکن مونترال کانادا که با اولین فیلمش در مقام کارگردان (با نام «من مادرم را کشتم»)، تنها در سن ۲۰ سالگی توانست سه جایزه از جشنواره‌ی کن و بسیاری از دیگر جشنواره‌ها را از آن خود کند. دومین فیلم دولان، «طپش‌های دل» نیز در جشنواره‌ی کن با موفقیت روبرو شد و درنهایت در یک رشته برنده شد. همه‌ی این موفقیت‌ها برای کارگردانی است که هنوز در آمریکا به سن مجاز نوشیدن مشروب هم نرسیده بود. سومین فیلم او با نام «Laurence Anyways» که در سال ۲۰۱۲ اکران شد نیز از جوایز جشنواره‌ی کن بی‌بهره نماند و دو جایزه‌ی نخل کوئیر و بهترین بازیگر زن را برای «سوزان کلمنت» به دست آورد. این فیلم عاشقانه‌ای بسیار بلند اما تحسین شده است که برای اولین بار و در معیت گاس ون سنت، در آمریکا اکران خواهد شد.

زاویر دولان علاوه بر آنکه از ۴ سالگی بازیگری می‌کرده است، به طرز خارق‌العاده‌ای فروتن و خودساخته است. از طرف دیگر او خود نیز واقف بر این فروتنی خویش می‌باشد و این احتمالاً باید از تاثیرات بزرگ شدن او در برابر دوربین باشد.



رنگارنگ

لازم به ذکر است در میان ده فیلم محبوب او، «طعم گیلان» کیارستمی در مقام پنجم قرار دارد. در ادامه مروری مختصر بر فیلم‌های او خواهیم داشت.



فیلم می‌گوید که در دنیای واقعی با مونیلا چوکری و نیلز اشنایدر دوست است و هنگام برگشت از یک سفر از امریکا، به این فکر کرده‌اند که چه طور بیشتر با هم باشند و به این نتیجه رسیده‌اند که چون دولان یک کارگردان است، هیچ چیز بهتر از این نیست که او متنی بنویسد و به واسطه‌ی فیلم‌برداری هر سه‌شان اوقات بیشتری را در کنار هم بگذرانند. نیکو دون‌ژوانی است که شاید آدم بدجنسی نباشد، اما دلربایی‌هایش ناآگاهانه نیست. آن‌چه که از آن آگاهی ندارد، میزان آسیبی است که می‌کند، نیاز دارد که آن برق شعف را در آن‌ها ببیند و این نگاه این حس برتری را به او می‌دهد که او بر آن‌ها برتری دارد و این که او دلیل این برق شعف است. دولان اذهان می‌دارد که موسیقی فیلم را به کمک مونیلا انتخاب کرده است. از *The Knife* گرفته تا آهنگ کلاسیک *Dalida* یعنی همان *Bang Bang* معروف. او کوپریک و تارانتینو را از زمره‌ی کارگردان‌هایی می‌داند که موسیقی متن فیلم‌هایشان بی‌عیب و نقص است.

طپش‌های دل (۲۰۱۰)
داستان دو دوست صمیمی به نام‌های فرانسیس (دولان) و ناری (مونیلا چوکری) که هر دو هم‌زمان عاشق دوست جدید خوش‌قیافه و مرموزشان نیکو می‌شوند (نیلز اشنایدر) که به‌تازگی به گروه دوستان آن‌ها وارد شده است. فضای فیلم موسیقی‌گون و رمانتیک است. دولان مشخصاً استعداد مثال‌زدنی‌ای در داستان‌گویی زیرکانه و تصویربرداری هنری دارد و سلیقه‌اش در چگونگی استفاده از موسیقی برای افزودن بر بار احساسی فیلم فوق‌العاده است. او درباره‌ی نحوه‌ی شکل‌گیری فیلم‌نامه‌ی این



من مادرم را کشتم (۲۰۰۹)
داستانی شبیه یک زندگینامه‌ی خودنگاشت که از روابط بین دولان و مادرش می‌گوید. هوبرت مینل پسر ۱۷ ساله‌ی گستاخی است که شدیداً از مادرش نفرت دارد. فیلم روایتگر رابطه‌ی فرزند و مادری است که مادر با گرایش جنسی فرزندش مشکل دارد. این تفاوت که تحملش به خودی خود برای نوجوان دشوار است، حال با عدم تمایل مادر برای پذیرفتن آن سخت‌تر و سخت‌تر می‌شود. مشاجرات و کشمکش‌ها که بین دولان و مادرش در جریان است بسیار دردناک تصویر شده‌اند اما صحنه‌های عشق‌بازی او با پارتنرش تقابل مناسبی را در این میان ایجاد می‌نماید. این فیلم مملو از خشم، غم، عشق و نفرت و ... است. شایان ذکر است که دولان سرمایه‌ی اولیه‌ی این فیلم را با دستمزدی که از فیلم‌های دوران کودکی‌اش در آن‌ها بازی کرده تأمین کرده است. دولان می‌گوید که تهیه‌کننده‌ها از سرمایه‌گذاری بر روی فیلمم سر باز زدند ولی وقتی فیلم عازم کن بود، ناگهان همه برای اینکه لوگویشان بر فیلم بخورد، برای تقبل هزینه‌های سفر و اقامت از هم سبقت می‌گرفتند. هرچند می‌گوید که از آن‌ها کینه‌ای به دل ندارد. او در مورد اینکه چه‌طور به کارگردانی روی آورد می‌گوید دوست داشته نقش هوبرت را خودش بازی کند و از این می‌ترسید که کارگردان‌های دیگر تمایل داشته باشند که از ستاره‌های بزرگ برای این نقش استفاده کنند یا بخشی از فیلم‌نامه را تغییر دهند و از این رو که این داستان، داستان زندگی خود اوست، ترجیح داده که خود شخصاً کارگردانی آن را بر عهده بگیرد. پس از این تجربه بر او مسلم شده است که میل دارد در این رشته به فعالیت خود ادامه دهد.



Laurence Anyways (۲۰۱۲)

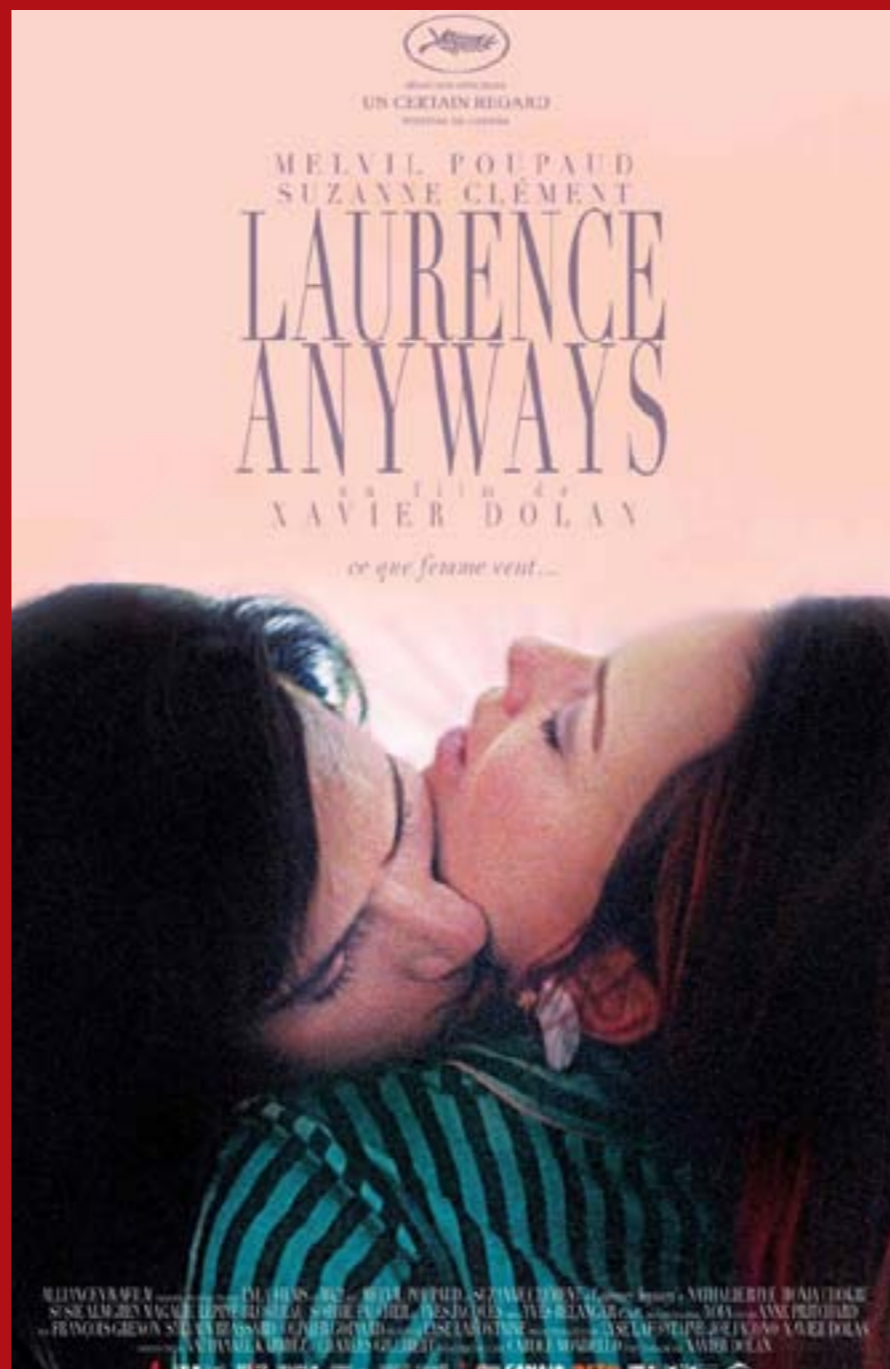
لورنس الیا یک استاد دانشگاه و نویسنده است که با دوست دخترش «فرد» زندگی می‌کند. یک رابطه‌ی فوق‌العاده و سرشار. بر روی پوست همدیگر شعر می‌نویسند و «لیستی از چیزهایی که از لذت‌موند کم می‌کنه» دارند اما یک شب، لورنس در سی‌امین سالگرد تولدش به فرد می‌گوید که از درون زن است و دیگر بیش از این نمی‌تواند آن را مخفی کند. آن دو دنبال چیزهایی می‌گشتند که لذتشان را زایل می‌کرد اما جای اشتباهی را می‌گشتند. این چیزی که عیش‌شان را زایل می‌کرد عوامل بیرونی‌ای مثل سر و صدای ساختمان‌سازی همسایه‌ها یا شکلات تلخ نبودند. لورنس باید به درون خودش نگاه می‌کرد.

باز هم در این فیلم مادری داریم که برای بردن تلویزیون به طبقه‌ی بالا احتیاج به یک مرد دارد و از لورنس کمک می‌خواهد ولی وقتی خبری را که لورنس برایش دارد می‌شنود، با گریه سرش داد می‌زند که: «اصلاً دیگه می‌تونی تلویزیونو بالا ببری؟»

لورنس با اعتراض والدین دانش‌آموزهای مدرسه‌ای که در آن درس می‌دهد و با استناد به DSM - که توسط انجمن روانپزشکان آمریکا به چاپ رسیده است - که ترنس‌سکشوالیتی را جزء بیماری‌های روانی طبقه‌بندی کرده است، از کار اخراج می‌شود.

در این فیلم فریادهایی را خواهیم شنید که یک عمر در خودمان ریختیم و دم نزدیم. بلند، رسا و درست در برابر دماغ‌های فضولی که به سبک زندگیمان فرو رفته‌اند. بغض‌هایی که شکستن‌شان را شخصاً تضمین می‌کنم.

دولان برای اولین بار بود که در فیلمی که خود کارگردانی کرده بود، جز در یک صحنه‌ی کوتاه، نقش دیگری بازی نکرد. فیلم چهارم او در حال فیلم‌برداری است. این فیلم روایتگر زندگی تام است. تام پس از مرگ معشوق خویش دست به گریبان اندوه و افسردگی می‌شود. برای تسلیت سراغ خانواده پارتنرش می‌رود و تازه می‌فهمد که مادر او از گرایش جنسی فرزندش اطلاعی ندارد و اصلاً نمی‌داند که تام چه کسی است. فیلم امسال اکران خواهد شد.





اختصاص دارد، برخی نامه‌های آن‌ها را ترجمه کرده‌ام و علاوه بر آن، داستانی با الهام از این رابطه‌ی عاشقانه نوشته‌ام که تاکنون شصت و چهار قسمت آن را در وبلاگم قرار داده‌ام. از همان اول که نامه‌های ویولت و دست‌نوشته‌های محرمانه‌ی ویتا در مورد این رابطه را خواندم، دست به قلم بردم، البته تقریباً یک سال گذشت که تصمیم گرفتم آن‌ها را در وبلاگی بنویسم. این شروع وبلاگ‌نویسی من بود، سال ۱۳۸۷ ولی به دلایلی بعد از چند قسمت وقفه‌ای طولانی افتاد. دوست داشتم دیگران این داستان را بخوانند و الان خوشحالم که این اتفاق افتاده است. من اهل ادبیات نیستم و می‌دانم حرفه‌ای نمی‌نویسم ولی این نوشتن حداقل یک خوبی دارد، من پیش از این کار مشابه‌ای را به زبان فارسی ندیده‌ام، یعنی یک اقتباس داستانی از رابطه‌ی عاشقانه‌ی دو سافویی مشهور.

سافویی؛ این واژه را جایگزین لزبین کرده‌ای که امروز کمتر به کار می‌رود، کمی از این واژه می‌گویی و دلیل این انتخاب؟

اتفاقاً قدمت این نام بیشتر از لزبین است و فکر می‌کنم به نوعی با مسماتر هم باشد. در متون اروپایی اوایل قرن بیستم (همان‌طور که گفتم بیشتر مد نظر من است) زنان همجنسگرا sapphist نامیده شده‌اند که نسبت با سافو شاعر همجنسگرای یونان باستان (معاصر سقراط و افلاطون) دارد. بعدها به دلایلی واژه lesbian جای آن را گرفت که نسبت با لزبوس دارد، جزیره‌ای که سافو به آن تعلق داشت. واژه‌ی لزبین به معنای اهل لزبوس است و من فکر می‌کنم سافیست (یا سافویی) یعنی آنکه شبیه سافو یا سافو مسلک است و این بسیار با مسماتر است. من ترجیح می‌دهم در نوشته‌هایم بیشتر از این واژه استفاده کنم، به خصوص در مورد زنان همجنسگرای نیمه‌ی اول سده بیستم که خودشان هم اصطلاح سافیست را به کار می‌بردند.

وبلاگ ویتای عاشق اولین تجربه‌ی وبلاگ‌نویسی شما با محوریت کوئیر است؟

بله، وبلاگ ویتای عاشق اولین تجربه وبلاگ‌نویسی من است. ویتا عثمانی قبل از نوشتن وبلاگ ویتای عاشق کجای زندگی‌اش بود؟ اینترنت و وبلاگ در پیشرفت شما چه تأثیری داشته؟

قطعاً تأثیر زیادی در زندگی من داشته است، پیش از اینترنت من هویت خودم را پذیرفته بودم و از این جنبه همه چیز خوب بود، اما اینترنت باعث شد با کسانی که با من هم احساس بودند آشنا شوم، نوشته‌های آن‌ها را بخوانم و حتی از این رهگذر دوستان خوب واقعی پیدا کنم. به یاد دارم اولین بار که وبلاگ یک سافویی را خواندم، حس خیلی خوبی به من دست داد و آن وبلاگ را مشتاقانه دنبال می‌کردم.

در پستی نوشته‌ای «هموفوبیاست که زنان را از آزادی و اختیار محروم کرده و آن‌ها را در برابر خشونت و بدرفتاری آسیب‌پذیر ساخته است. مبارزه با هموفوبیا مبارزه با خشونت علیه تمامی زنان است.» هموفوبیا و خشونت علیه زنان، چطور این دو را با هم تعریف می‌کنی؟

شاید این تنها مطلب اجتماعی من در این وبلاگ است. در این مقاله که در سایت شبکه‌ی سراسری همکاری زنان ایرانی هم گذاشته شده است، سعی کرده‌ام این دو را به هم ربط دهم، زیرا خودم دیده‌ام و شاهد بوده‌ام که چگونه ترس از برچسب لزبین خوردن، زنان را در برابر خشونت آسیب‌پذیر ساخته است. وقتی بحث زنان واقعاً زنانه پیش می‌آید، وقتی هویت زنانه و زنانگی زنی که می‌خواهد آزاد و مستقل باشد زیر سوال می‌رود، وقتی بالاتر از همه‌ی این‌ها وقتی جامعه به زنانی که می‌خواهند چنین باشند (روا یا ناروا) برچسب لزبین می‌زند، قطعاً هموفوبیا در مسائل مربوط به خشونت علیه زنان دخالت می‌کند، چون اگر زنان هموفوب نباشند دیگر هراسی ندارند که برچسب همجنسگرایی بخورند و بی‌اعتنا به آن به راه‌شان در جهت آزادی و استقلال ادامه خواهند داد.

قصد نداری داستان گذری بر یک رابطه‌ی سافویی را به جز وبلاگت در جای دیگری منتشر کنی؟ مثلاً نشرهای الکترونیکی؟

اتفاقاً این قصد را دارم، البته قبلش باید کار را ویرایش کنم و متن نهایی بشود. یکی از دلایلی که دست نگه داشتم و ادامه‌اش را در وبلاگم نمی‌گذارم، همین است. البته کمی با حجمش هم درگیرم، این روزها کسی دوست ندارد داستان طولانی بخواند، فکر می‌کنم ادامه داستان چیزی برابر همین حجمی است که الان در وبلاگم قرار دادم. در این مورد نیز باید فکری بکنم.

از ناگواری‌هایی که وبلاگ برایت داشته بگو.

یکی از خوانندگان وبلاگم که با نام ناشناس کامنت می‌گذاشت و ذیل پست هموفوبیا هم کامنت گذاشته است. سکسیست و قائل به برتری مردان بر زنان، به شدت مزاحمت ایجاد کرد و به نام من در وبلاگ‌های خودی و غیرخودی کامنت‌های مبتذل گذاشت و کار را به اینجا ختم نکرد بلکه جدیداً وبلاگ‌هایی به نام من ساخته است و در کنار مطالب خودم، مطالبی سطح پایین و مبتذل نیز قرار می‌دهد که مرا بدنام کند. یکی از آن‌ها در وردپرس است. به هر حال وبلاگ‌نویسی برای ما دردسرهای اینچنینی نیز دارد.

فکر می‌کنی ویتا عثمانی با قلمش چقدر به ویتا و ویولت امانت‌دار بوده است؟

من نهایت سعی خودم را کرده‌ام که شخصیت ویتا و ویولت را آن‌گونه که بوده‌اند و خودشان و نزدیکانشان در موردشان نوشته‌اند بنمایانم. ویولت به راستی خیلی پرشهامت، پراحساس، صریح و بی‌ریا بوده است. او درگیر هیچ رسم و قراردادی نبوده است. همان‌طور که ویتا او را پرریزاد نامیده است، گویی از بُعدی فرای ابعاد بشری به این کره آمده بود. او در عشقش ثابت قدم بود و خودش را پذیرفته بوده است. ویتا هم عاشق بوده ولی تا حد زیادی درگیر رسوم و مناسبات پیرامونش بوده است و این رابطه آن‌ها را پرتلاطم ساخته که داستان من آن را بازگو می‌کند. خط سیر کلی داستان و اتفاقات مهمش معمولاً با واقعیت مطابقت دارد، اما از لحاظ امانت‌داری در جزئیات، باید صادقانه بگویم خیر، معمولاً من یک جمله و یا چند سطر را از کتاب‌هایشان گرفته‌ام و پیرامون آن یک فصل نگاشته‌ام. البته جاهایی که تاکید می‌کنم ویولت یا ویتا چنین یا چنان نوشته‌اند، سعی کرده‌ام با امانت‌داری، نوشته‌ی آن‌ها را ترجمه کنم.

من در مورد رابطه‌ی ویتا و ویولت کتاب‌های بسیاری خوانده‌ام که تعداد آن‌ها بالغ بر بیست کتاب است (به اضافه‌ی چندین مقاله). روایت‌ها مختلف است، پسر ویتا سعی می‌کند از ویولت یک افسون‌گر شریر بسازد، ولی مهم‌ترین آثار همان‌هایی است که خود ویتا و ویولت به جای گذاشته‌اند. البته در آثار ویتا نیز تناقض زیاد دیده می‌شود که نشان از درگیری شدید درونی‌اش در مورد ویولت دارد، همان درگیری که در سرتاسر داستانم مشهود است.

حرف آخر شما برای خوانندگان چراغ چیست؟

فکر می‌کنم تاریخ به ما خیلی چیزها می‌آموزد. ما به عنوان منع‌شدگان و بیرون‌شدگان از جنبه‌های گوناگون، می‌توانیم با مطالعه‌ی تاریخ غنی همجنسگرایی در شرق و غرب یاد بگیریم که چگونه مبارزه را به پیش ببریم تا هر چه زودتر و بهتر به احقاق حقوق‌مان برسیم. به امید روزهای بهتر.

رسول معین: به خاطر وقتی که گذاشتید، سپاسگزارم.



خودش را به وضوح بیان کند. در یادداشت‌های خود نوشته است به تئاتر علاقه‌مند شده بود چون «در تئاتر جایی برای خاطره باز نیست، در نتیجه تئاتر تبدیل به وجودی‌ترین^۶ هنرها می‌شود... همیشه امیدوار به صحنه‌ی نمایش بازمی‌گردم چون شاید کسی در این اتاق تاریک بتواند تصویری به نمایش بگذارد و این تصویر در ذهن من شعله‌ور باقی بماند.»

هرچند کین در بریتانیا تماشاگر چندانی نیافت و حتی در ابتدا منتقدین روزنامه‌ها نمایشنامه‌های او را برای بررسی رد کردند اما آثارش گسترده در اروپا و امریکای جنوبی به روی صحنه رفت. در سال ۲۰۰۵، کارگردان تئاتر دومینیک درامگول^۷ نوشت که کین «بی هیچ شک بیشترین اجرا را در بین نویسندگان نو در محفل تئاتر بین‌المللی داشته است.» در یک زمان در آلمان، ۱۷ اجرای مختلف از نمایشنامه‌های کین بر روی صحنه بودند.

آثار نمایشی سارا کین با ترجمه‌ی رامتین شهرزاد در آینده‌ای نزدیک توسط انتشارات «گیلگمشان» در پنج جلد منتشر خواهند شد. این پرونده‌ی کوتاه در «چراغ» تهیه شده است تا معرف این نویسنده‌ی بریتانیایی، برای خوانندگان مجله باشد، با این امیدواری که در آینده‌ای نزدیک شما هم از خوانندگان این مجموعه باشید.

- 1 -Sarah Kane
- 2 -Expressionist theatre
- 3 -Jacobean tragedy
- 4 -Naturalist theatre
- 5 -Skin
- 6 -the most existential
- 7 -Dominic Dromgoole

فیلم اسکین را در این لینک می‌توانید تماشا کنید
<http://www.youtube.com/watch?v=Z35muSlIISg>

سارا کین^۱ (۳ فوریه‌ی ۱۹۷۱ تا ۲۰ فوریه‌ی ۱۹۹۹) یک زن انگلیسی‌تبار و نمایشنامه‌نویس بود. نمایش‌هایش البته به‌خاطر مضمون‌های غریب‌اش مطرح شدند، رستگاری از طریق عشق، میل‌های جنسی، درد، رنج و شکنجه - هم شکنجه‌ی روحی روانی و هم شکنجه‌ی فیزیکی و جسمی - و درنهایت مرگ در نمایشنامه‌های وی دیده می‌شوند. البته موضوع زبان نیز در آثار وی مطرح است، هم از لحاظ کیفیت شعرگونه و هم چنین به‌خاطر زبان طبقات پایین اجتماع. او در نمایش‌هایش به کنکاش در فرم‌های تئاتری دست می‌زد و در آثار نخستین خود، در صحنه از خشن‌ترین و شوک‌آورترین تصویرسازی‌ها و اعمال استفاده می‌کرد. ژانر تئاتر وی را در «تئاتر اکسپرسیونیستی^۲» و «تراژدی جاکوبینی^۳» طبقه‌بندی می‌کنند و تاثیرگذاری «تئاتر ناتوریالیستی^۴» را در آثار وی گسترده می‌بینند. نمایشنامه‌های کین شامل بر پنج دفتر است و همچنین یک فیلم کوتاه با نام «پوست^۵» نیز ساخته است و دو مقاله در روزنامه‌ی «گاردین» منتشر ساخته است.

کین در خانواده‌ای مسیحی و معتقد متولد شد و تا نوجوانی انسانی متعهد به مذهب باقی ماند. در سال ۱۹۹۲ از دانشگاه بریستول در رشته‌ی مطالعات نمایشنامه فارغ‌التحصیل شد و سپس فوق‌لیسانس خود را در دانشگاه بیرمنگام گذراند. کین سال‌ها با افسردگی شدید دست و پنجه نرم می‌کرد و دو مرتبه در تیمارستان بستری شده بود. با این حال، بی‌وقفه می‌نوشت، هرچند خیلی کند. کین در سال ۱۹۹۹ دو روز پشت سر بیش از اندازه از داروهایش مصرف کرد و درنهایت خودش را در توالی بیمارستان کینگ کالج در لندن دار زد.

ویرانی بخشی از زندگی او است و البته در تمامی آثارش اثر این نابودی شخصیتی را می‌توان دید. سارا کین در ابتدا می‌خواست شاعر باشد اما بعد به این نتیجه رسید که از طریق شعر نمی‌تواند افکار و احساس‌های

تولد دیگر

BLASTED

LOOKS LIKE THERE'S A WAR ON

DIRECTED BY FELIX MORTIMER
AND SUSANNA DAVIES-CROOK
A PLAY BY SARAH KANE

AT THE MOSSER HOTEL CENTRAL SAN FRANCISCO

INFORMATION VISIT WWW.NINETEENTWENTHTRAIL.CO.UK

– سارا کین در هنرپیشگی تئاتر: «کار ۱» نوشته‌ی وینسنت اوکانل، «پیروزی ۲» نوشته‌ی
هوارد بارکر، «پاک شده» و «ویار» نوشته‌ی خودش

– سارا کین در کارگردانی نمایشنامه: «اوه، چه جنگ عشقولانه‌ای ۳» نوشته‌ی جوئان
لیتل‌وود کار تحصیلی دوره‌ی لیسانس، «آثار شکسپیر» کار تحصیلی دوره‌ی لیسانس، «خرس»
نوشته‌ی چخوف در پلیتکنیک سوهو، «مکبث» نوشته‌ی شکسپیر در دانشگاه بریستول،
«دخترهای سطح بالا» نوشته‌ی کاریل چرچیل در دانشگاه بریستول، «هراس در سطح پایین ۵»
نوشته‌ی کلر مگ‌انتیر در دانشگاه بریستول، «ویزک ۶» نوشته‌ی جورج بوچنر، «عشق فاندرا»
نوشته‌ی خودش

– سارا کین در نویسندگی نمایشنامه / ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳: بیمار، سه مونولوگ اجرا شده در
فستیوال هنری ادینبرو. مونولوگ‌ها شامل می‌شدند بر: مونولوگ کامیک، قحطی زدگی، زن چه
گفت ۷

متن این مونولوگ‌ها موجود نیستند اما بخش‌هایی از این مونولوگ‌های در آثاری مانند «ویار»
یا «جنون در ساعت ۴،۴۸» آمده است

«ترکیده» در تولیدات دانشجویان ارشد دانشگاه بریستول به روی صحنه رفت

– ۱۹۹۵: «ترکیده» در تئاتر کورت رویال در شهر لندن به روی صحنه رفت

– ۱۹۹۶: «عشق فاندرا» در تئاتر کورت رویال در شهر لندن به روی صحنه رفت

– ۱۹۹۷: «پوست» فیلمی ۱۱ دقیقه‌ای نوشته‌ی سارا کین از کانال ۴ بریتانیا پخش شد

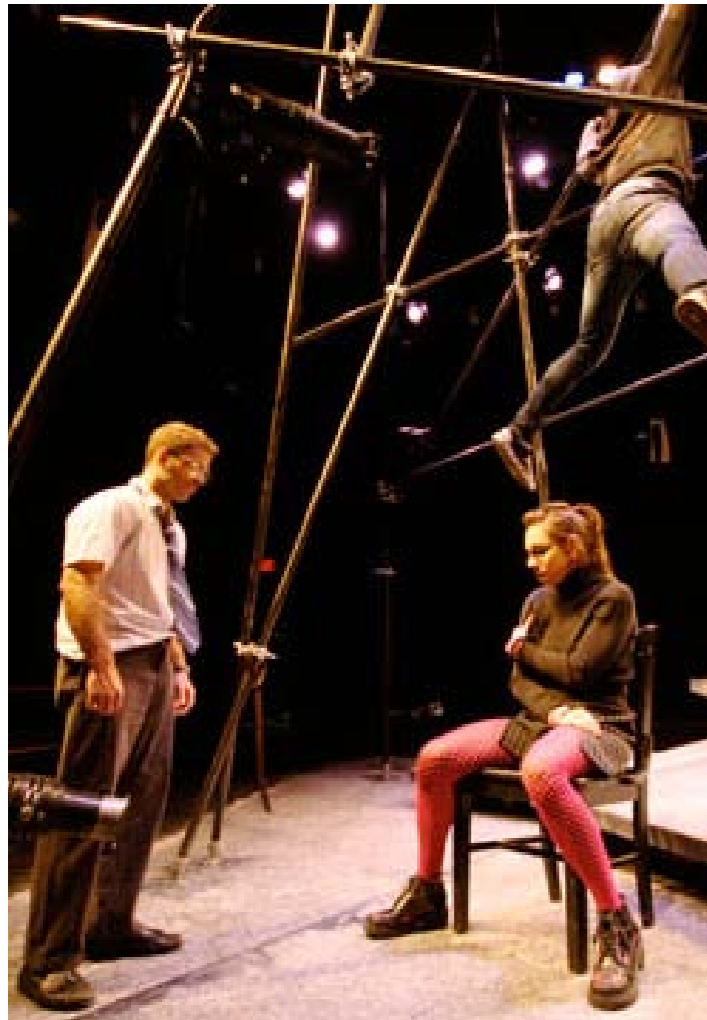
– ۱۹۹۸: «پاک شده» در تئاتر کورت رویال در شهر لندن به روی صحنه رفت

– ۱۹۹۸: دو مقاله‌ی کوتاه در روزنامه‌ی «گاردین» منتشر شد با عنوان‌های «نمایش با دل
و جرات» و «تنها به خاطر می‌آورم که...»

– ۱۹۹۸: «ویار» در تئاتر تراورس در ادینبرو به روی صحنه رفت

– ۲۰۰۰: «جنون در ساعت ۴،۴۸» بعد از مرگ سارا کین در تئاتر کورت رویال در شهر
لندن به روی صحنه رفت

- 1 Word by Vincent O'Connell
- 2 Victory by Howard Barker
- 3 Joan Littlewood's Oh, What a Lovely War
- 4 Caryl Churchill's Top Girls
- 5 Clare McIntyre's Low Level Panic
- 6 George Buchner's Woyzeck
- 7 Sick: - Comic Monologue – Starved – What She Said
- 8 "Drama with Balls" and "The only things I remember is..."



ویار / Crave

سارا کین با چهارمین نمایشنامه‌ی خود، «ویار»، توانست نظر منتقدین را جلب خود کند. این اثر را ویکی فیدرسون در سال ۱۹۹۸ در تئاتر تراورس در ادینبرو به روی صحنه برد. نمایشنامه با نام مستعار مری کلوندون به جای نام سارا کین در سمت نویسنده به روی صحنه رفت چون کین می‌خواست عکس‌العمل‌ها عاری از فعالیت‌ها و شهرت گذشته‌ی وی باشد. «مری» نام وسط کین بود. «ویار» از خشونت‌های مرسوم کین عاری بود و بیشتر در زبانی شاعرانه می‌گذشت، البته کین آن زمان تحت‌تأثیر مطالعات خود بر «کتب مقدس» و «سرزمین برهوت» نوشته‌ی تی. اس. الیوت نیز قرار داشت. نمایشنامه چهار شخصیت دارد، هرکدام فقط یک حرف الفبا به‌عنوان نام و توصیف خود دارند. اثر هیچ‌گونه کمکی به هنرپیشه‌ها برای اجرای خود نمی‌کند و هیچ‌گونه توصیفی از صحنه ارائه نمی‌دهد. اثر همچنین لبریز از ارجاع‌های درون‌متنی است. کین این نمایش را «نامیدکننده‌ترین» اثر خود نوشته است و اعتراف کرده بود آن را در زمانی نوشته است که «اعتقاد خود به عشق» را از دست داده بود.

جنون در ۴,۴۸ / ۴,۴۸ Psychosis
این نمایشنامه زمانی کوتاه قبل از مرگ سارا کین کامل شد و بعد از مرگ وی در سال ۲۰۰۰ به روی صحنه رفت. نمایشنامه را جیمز مک‌دونالد در رویال کورت برای اولین مرتبه اکران کرد. این نمایشنامه، کوتاه‌ترین و در عین حال پراکنده‌گوترین اثر سارا کین است. این اثر پلات و شخصیت‌پردازی را کنار می‌گذارد و اصلاً به جز صدای راوی، اشاره نمی‌کند چه تعداد هنرپیشه برای اجرا لازم است. نمایشنامه در زمانی نوشته شده است که سارا کین از افسردگی عمیق رنج می‌برد و تلاش‌های او و دیوید گریگ را دنبال می‌کند که در سوژه‌ی «ذهن روان‌پزش» کار می‌کردند. گریگ می‌گوید این زمان - ۴,۴۸ - اشاره به زمانی دارد که سارا کین در اوج افسردگی‌اش، مرتب صبح‌ها از خواب می‌پرد و بیدار می‌ماند.



عشق فاندرا / Phaedra's Love
تئاتر گیت لندن، سارا کین را استخدام کرد تا نمایشنامه‌ای اقتباس یافته از یک اثر کلاسیک بنویسد. «عشق فاندرا» درحقیقت اقتباسی آزاد از «فاندرا» نوشته‌ی سنکا، نمایشنامه‌نویس روم باستان است، هرچند در فضایی مدرن می‌گذرد. در چهارچوب اسطوره‌ای عشق نافرجام فاندرا به پسرخوانده‌ی خویش، در اینجا فاندرا نقش اصلی را برعهده می‌گیرد - برخلاف نمایش سنکا - و در نهایت به خودکشی دست می‌زند. کین اصول سنتی نمایشنامه‌های کلاسیک را کنار گذاشت و به جای توصیف خشونت، خشونت را به روی صحنه اجرا کرد. این نمایشنامه شامل بر بخشی از مشهورترین و زیرکانه‌ترین دیالوگ‌های کین می‌شود. کین این اثر را «کم‌دی من» خوانده است. اولین اجرای اثر در سال ۱۹۹۶ در تئاتر گیت لندن، با کارگردانی سارا کین بود.

توضیح: انتشارات گیلگمشان در شش ماه آینده، پنج جلد نمایشنامه‌های سارا کین را با ترجمه‌ی رامتین شهرزاد منتشر خواهد کرد.
ترکیده / Blasted

اولین نمایشنامه‌ی سارا کین. دو صحنه‌ی اول نمایشنامه در زمانی نگاشته شد که او در بیرمنگام دانشجوی بود و به‌عنوان فعالیت تحصیلی، این اثر اکران شد. کارگزار ادبی مل کینیون در بین تماشاگران بود و او به کین پیشنهاد داد اثر خود را به رویال کورت لندن پیشنهاد بدهد. نسخه‌ی نهایی اثر با کارگردانی جیمز مک‌دونالد در سال ۱۹۹۵ در همین تئاتر به روی صحنه رفت. نمایشنامه در یک هتل مجلل در لیدز اتفاق می‌افتد و در آن ایان، یک روزنامه‌نگار سفیدپوست میانسال نژادپرست و بددهن، ابتدا تلاش می‌کند کیت را اغوا کند و در نهایت به او تجاوز می‌کند. کیت دختری معصوم، با ذهنیتی ساده و جوان است. نمایشنامه در روش‌های مرسوم ناتوریالیستی شروع می‌شود اما ناگهان بُعدهایی جدید و کابوس‌وار به خود می‌گیرد وقتی یک سرباز، مسلح به تیربار، در اتاق ظاهر می‌شود. سبک نگارش اثر، مجموعه‌ای از صحنه‌های کوتاه، نفس‌گیر و آزاردهنده است. این صحنه شامل بر تجاوز معقدی، آدم‌خواری و دیگر شکل‌های بربریت می‌شود و باعث شد تا یکی از بزرگ‌ترین رسوایی‌ها در فضای تئاتر لندن خلق بشود.



پاک شده / Cleansed
«پاک شده» در داون‌استرز (طبقه‌ی پایین) تئاتر رویال کورت در سال ۱۹۹۸ با کارگردانی جیمز مک‌دونالد برای اولین بار به روی صحنه رفت. این نمایشنامه، پرخرج‌ترین اثر در تاریخ تئاتر رویال کورت به‌شمار می‌رود. کین اثر را تحت‌تأثیر جمله‌ی رونالد بارت نوشته بود: «عاشق بودن مانند این است که در آشوبتس باشی.» «پاک شده» در فضای دانشگاه می‌گذرد اما درحقیقت چهارچوب آن بیشتر شبیه سالن شکنجه یا کمپ کار اجباری است و تینکر، یک سادیست، آنجا را اداره می‌کند. تینکر در اینجا زنی جوان و برادر او، یک پسر بچه‌ی آسیب‌دیده، یک زوج همجنس‌گرا و یک رقص را در جهانی لبریز از خشونت رار می‌دهد و در اینجا ابراز نفرت از عشق را با قساوت تمام از این افراد می‌خواهند. این اثر محدودیت‌های صحنه‌ی نمایشنامه را کنار می‌زند: توصیف‌های صحنه شامل می‌شوند بر «یک آفتاب‌گردان بر زمین می‌افتد و به گلی بلندتر از همه تبدیل می‌شود» و «موش‌های پای کارل را با خود می‌برند.»

گفت‌وگو دَن رِباتو با سارا کین، دانشگاه لندن، رویال هالووی، ۳ نوامبر ۱۹۹۹. این مصاحبه در سالن و در حضور تماشاگران صورت گرفته است. متن کامل اثر بیش از ۸ هزار کلمه است و این متن برای انتشار در چراغ خلاصه شده است.

دَن: نمایشنامه‌نویس دیگری به جز شما نمی‌شناسم که این چنین مرورهایی تند و شخصی از منتقدان دریافت کرده باشد. چرا این‌گونه شده است؟

صادقانه فکر می‌کنم چون آن‌ها نمی‌دانند به جز این چه می‌توانند بگویند. اگر آن‌ها نتوانند در مورد یک اثر حرفی بزنند، بلافاصله سراغ نویسنده‌ی اثر می‌روند. یا سراغ کارگردان، یا هنرپیشه‌ها. درست مانند اتفاقی که در کنفرانس مطبوعاتی نمایشنامه‌ی «ترکیده» اتفاق افتاد. ماجرای به‌نسبت غریب بود؛ تئاتر کورت بدترین زمان‌اش را برای اجرای نمایش داد؛ آن‌ها نمی‌دانستند باید با این اثر چه کنند. خیلی از آدم‌های داخل ساختمان نمی‌خواستند کاری به این نمایش داشته باشند. کمی در مورد این اثر، احساس شرمندگی می‌کردند، در نتیجه درست بعد از کریسمس وقت اجرا به ما دادند تا احتمالاً کسی نیاید و متوجه این نمایشنامه نشود.

نمایشنامه در تئاتر آپاسترز (سالن طبقه‌ی بالا) اجرا شد و در نتیجه دو شب کنفرانس مطبوعاتی گذاشتند چون اگر یک شب زمان می‌دادند، سالن فقط از خبرنگارها پر می‌شد. در نتیجه دو شب فرصت اجرا دارید و مجموعه‌ای از آدم‌های گوناگون برای تماشا می‌آیند. البته شب اول یک نمایش مهم دیگر اجرا می‌شد و در نتیجه شب دوم سالن لبریز از خبرنگارها شده بود. در سالن سربرگردانم و دیدم کارگردان نزدیک به صحنه نشسته است و بقیه‌ی سالن را فقط منتقدان نشسته‌اند. فقط سه زن در بین تماشاگرها نشسته بود، مابقی مردهای میانسال سفید پوست از طبقه‌ی متوسط بودند - اکثر آن‌ها کت به تن داشتند. (سارا کین می‌خندد.)

تازه در اینجا متوجه شدم شخصیت اصلی نمایشنامه‌ی من یک مرد میانسال سفیدپوست روزنامه‌نگار است. (خننده‌ای بلندتر.) نه تنها این شخصیت به دوست‌دختر جوان تجاوز می‌کند بلکه خودش هم مورد تجاوز قرار می‌گیرد و مثله می‌شود. ناگهان به‌سرم زد که این‌ها از این نمایشنامه خوششان نخواهد آمد. (خننده) واقعاً هم خوششان نیامد - هرچند دوست داشتم این اثر را دوست داشته باشند. فکر می‌کردم کار واقعاً خوبی شده است، آن‌ها عاشق‌اش خواهند شد. صبح روز بعد البته فقط شاهد هرج‌ومرج بودم. نماینده‌ی ادبی من نمی‌توانست یک خط آزاد تلفن برای پیدا کردن من بیابد. ظاهراً روزنامه‌نگارها



در سالن تئاتر دنبال من می‌گشتند: «خودش کجاست؟» و جواب: در خانه در تخت‌خواب. ساعت تازه ده صبح بود. خوشبختانه تا آن موقع بخش عمده‌ای از جنجال گذشته بود. پدر خودم روزنامه‌نگار بود ولی آدرس من را به همکاران خود نداده بود. آن‌ها نتوانستند مرا گیر بیاندازند.

فکر می‌کنم کار عمده‌ی من این بود که توانستم بخشی از ایده‌هایم را به حقیقت تبدیل کنم و احتمالاً در این کار موفق هم بودم، من توانستم فرمی را خلق کنم که آشکار و واضح پیش از آن ماندی نداشت پس نمی‌شود در مورد نمایشنامه‌ی من گفت: «این فرمی است که بیست سال قبل مشابه‌اش خلق شده بود.» من می‌خواستم فرمی خلق کنم که ماندش نباشد و چون قبلاً نبوده است، کسی هم نمی‌داند در مورد آن چه بگوید. مایکل بلینگتون نمی‌توانست در مورد اثر بنویسد: «اوه، ذره‌ای رئالیسم سوسیالیستی در اثر است و می‌توانم در این مورد صحبت کنم.» او نمی‌توانست بگوید: «این یک اثر سورئالیستی است.» برای همین آن‌ها فقط نوشتند نویسنده‌ای این نمایشنامه آشکارا یک بیمار روانی است و باید او را جایی حبس کرد. «دیلی میرر» درحقیقت پیشنهاد کرد پولی که صرف اجرای نمایش شده است را باید صرف درمان روان من می‌کردند. (می‌خندد) و من هم با این حرف موافقم (بلندتر می‌خندد) اما مساله درحقیقت این موضوع نبود. درحقیقت فکر می‌کنم آن‌ها چون نمی‌توانستند یک چهارچوب مشخص و واضح داخل اثر خلق کنند در نتیجه نمی‌توانستند در مورد این نمایشنامه صحبت کنند. پس در مورد دیگر چیزها صحبت می‌کردند، مانند زندگی شخصی نویسنده، وضعیت سلامت روانی وی، یعنی هر چیزی که دم دست‌شان

به شما می‌گوید، به شما واقعاً نمی‌گوید این یک اثر خوب است یا نیست.

دَن: شما چگونه می‌نویسید؟

این موضوع برای هر اثر من، متفاوت از دیگری است. اغلب هم وابسته به مرحله‌ی نگارش اثر دارد. اول من خلاصه‌ی صحنه را می‌نویسم، در این مرحله دوست دارم کلی چرت‌وپرت را با سرعت خیلی زیادی بنویسم و هیچ‌گونه فرمی برای اثر قائل نیستم. «ترکیده» سفری کاملاً متفاوت بود و فکر می‌کنم چون اولین نمایشنامه‌ام بود این چنین شد، درحقیقت آگاهانه نمی‌دانستم دارم چه فرمی کار می‌کنم. می‌دانید، می‌دیدم چه می‌شود اما از لحاظ آگاهی ذهنی نمی‌دانستم الان در چه مسیری قرار گرفته‌ام؛ می‌دانید، تازه دو صفحه از «ویار» را نوشته بودم و فکر می‌کردم: «اوه، الان می‌بینم چه فرمی به خودش خواهد گرفت، چقدر جالب شده است!» در «ترکیده»، شش ماه از نوشتن اثر گذشت و تازه گرفتم چی شده: «اوه، من فهمیدم چی کار کردم!»

وقتی حالا به «ترکیده» فکر می‌کنم، می‌بینم پاسخ مستقیمی به مواد داستانی است و خودش اتفاق می‌افتد. می‌دانید، می‌دانستم نمایشنامه‌ای در مورد یک مرد و یک زن در یک اتاق هتل می‌نویسم و قدرت کامل عدم توازن موجود است و در نهایت منجر به تجاوز می‌شود. شروع به نوشتن نمایشنامه کرده بودم و چند روزی می‌نوشتم و بعد کار را کنار گذاشته بودم و در یک زمان استراحت اخبار نگاه می‌کردم و صورت یک پیرزن از صربستان را نشان می‌دادند، گریه می‌کرد و گریه می‌کرد و به دوربین خیره مانده بود و می‌گفت: «خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم، کمک کنید، کمک کنید. ما به سازمان ملل احتیاج داریم که بیاید و به ما کمک کند. به کسی احتیاج داریم که بیاید و کاری بکند.» همانجا نشسته بودم، تماشا می‌کردم و فکر می‌کردم: «هیچ‌کسی هیچ‌کاری نخواهد کرد. چند مرتبه‌ی دیگر باید صورت پیرزنی را ببینم که از شهری دیگر از بوسنی در محاصره گریه می‌کند و هیچ‌کسی، هیچ‌کاری نخواهد کرد؟»

بعد فکر کردم: «این موضوع کاملاً هولناک است و من دارم فقط یک نمایش مسخره در مورد دو نفر داخل یک اتاق می‌نویسم - این چه اهمیتی می‌تواند داشته باشد؟ برای چی باید به این کار ادامه بدهم؟» خب می‌خواستم به نوشتن ادامه بدهم و هنوز یک جورهایی داستان این زن و مرد داخل اتاق هتل، هنوز مجذوبم نگه داشته بود. خُب فکر کردم: «چه ارتباطی می‌تواند بین تجاوز به زنی در هتلی در لیدز و آنچه در بوسنی رخ می‌دهد، وجود داشته باشد؟» بعد ناگهان همه‌چیز پدیدار شد و فکر کردم: «البته، این ارتباط واضح است. یکی بذراست و دیگری درخت ریشه گرفته.» بعد فکر کردم ریشه‌ی تمام این جنگ‌های تمام

رسیده بود.

دَن: در تمامی مرورها یک پاراگراف را به یک فهرست اختصاص داده بودند به جزئیات اعمال شرم‌آور داخل نمایشنامه...

آره، این کارشان عصبی‌ام کرده بود... تجاوز، خودارضایی... مشکل این بود که فهرست‌هایشان همیشه اشتباه می‌گفت. همیشه شامل می‌شد بر «یک دختر از لحاظ روانی معلول به سن قانونی نرسیده که مثل یک عروسک با او رفتار می‌شود و او را به گند می‌کشند» یا چیزی شبیه به این می‌گفتند (می‌خندد) که در عمل چنین اتفاقی نیافتاده بود. مشکلی که اتفاق می‌افتد این است که مردمانی که نمایشنامه را دیده‌اند دیگر درباره‌ی آن نمی‌نویسند - یعنی مردمانی مانند پدر خود من، اهالی مطبوعات، این‌ها نمی‌دانند تکه‌هایی شبیه به واقعیت را برایشان چیده‌اند. کلیت کارشان فقط همین شده است تا این حقایق از قبل چیده شده را بازنویسی کنند.

خُب آره، همیشه یک فهرست بود. معمولاً هم اشتباه. این فهرست برای نویسنده یک مرور نمی‌شد. هرچند این اتفاق فقط برای من نیافتاد بلکه برای بیشتر نمایش‌های جدید اتفاق افتاده است. الان در مرورها خلاصه‌ی نمایشنامه را می‌آورند، بعد فهرستی از چیزهایی که در اثر اتفاق افتاده است و در نهایت یادداشتی کوتاه در پایان که می‌گوید این روزنامه‌نگار مرد میانسال از این نمایشنامه خوش‌اش آمده است یا نیامده است و اینکه آیا باید به تماشای اثر برویم یا خیر. یعنی هیچی به شما نمی‌گوید. فقط به شما می‌گوید احتمالاً نمایشنامه چه باشد اما اگر شما دفترچه‌ی معرفی هم نمایشنامه‌ای را بگیرید همین را

و بعضی وقت‌ها اراجیف می‌نویسم و بعضی وقت‌ها... مساله این است که در لحظه می‌نویسم، در عمل یک خط در دفتر می‌نویسم بدون اینکه هیچ نظری داشته باشم به کدام نمایشنامه تعلق دارم اما می‌دانم جای خودش را خواهد داشت. فکر می‌کنم احتمالاً در این روزها (حالا که متفاوت از «ترکیده» می‌نویسم) قبل از شروع به نوشتن سعی می‌کنم از مواد داستانی لبریز بشوم. دن: هر صفحه‌ی نمایشنامه‌های شما فریاد می‌زند: تو هیچ وقت نمی‌توانی این نوشته را به روی صحنه اجرا کنی - یا اینکه فقط بروی هر کاری دلت می‌خواهد بکنی و این فقط مشکل خودت است...

خُب، می‌دانید، یک لحظه‌ای حیاتی بود وقتی من شروع به نوشتن «ترکیده» کردم، درست یادم نیست این لحظه‌ی حیاتی کی بود اما آن موقع من کارگردان نمایشنامه را شروع کردم. اول از هنرپیشگی شروع کرده بودم و بعد فهمیدم خیلی از کارگردان‌ها خوشام می‌آید برای همین سراغ کارگردانی رفتم و بعد فهمیدم نمایشنامه‌های زیادی را دوست ندارم و برای همین شروع به نوشتن کردم. خُب وقتی «ترکیده» را می‌نوشتیم به این لحظه‌ی حیاتی رسیدم - درست یادم نیست، شاید یک بمب جایی منفجر شده بود - بعد داشتم فکر می‌کردم: «نمی‌دانم چه‌جوری باید این نوشته را کارگردانی کرد.» و این یک لحظه‌ی کلیدی شد. فکر کردم: «یا می‌توانم نمایشنامه‌ای را بنویسم و آن را کارگردانی کنم و یا نمایشنامه‌ای که لازم است را می‌نویسم، ولی می‌دانم امکان کارگردانی آن را نخواهم داشت.» خُب من یک توضیح صحنه‌ی مسخره نوشتم - هر کدام را که حساب کنی - «ایان بچه را می‌خورد» یا لابد چیزی شبیه به این. بعد فکر کردم: «این مشکل یک آدم دیگر است؛ این مشکل من که نیست.»

از نوشتن «عشق فائدر» لذت وافری بردم چون موضوعات مسخره‌ی زیادی مثل این داشت «آلت تناسلی‌اش را برید و سمت سگ انداخت» و آن موقع فقط فکر می‌کردم: «این مشکل من نیست و بعد ناگهان ماجرا به‌گونه‌ای شد که خودم آن را کارگردانی کردم.» (می‌خندد) خیلی بامزه و جذاب شده بود چون وقتی «ترکیده» را روی صحنه تماشا می‌کنم اغلب متوجه نمی‌شوم خودم آن را نوشته‌ام و این واقعا اذیت می‌کند اما ناگهان من رودرو با این واقعیت شدم که خلق تصویرهایی که من نوشته‌ام بر روی صحنه، چه کار سختی است. هرچند از این‌گونه نوشتن واقعا خوشام می‌آید.

خُب «پاک شده» داستانی کاملاً متفاوت از این‌ها دارد. هیچ‌کسی باور نخواهد کرد اما این حقیقت محض است: من یک مدل خاص تفکر ثابت در مورد این اراجیف ناتوریالیستی دارم که همه‌چیزی را می‌شود تولید کرد و تصمیم گرفتم نمایشنامه‌ای

بنویسم که هیچ وقت نتواند تبدیل به یک فیلم سینمایی بشود و هیچ وقت نتواند برای تلویزیون فیلم‌برداری بشود که هیچ وقت نتواند به یک رمان تبدیل بشود. می‌خواستم فقط بشود بر روی صحنه آن را اجرا کرد. باور بکنید یا نه این نمایشنامه‌ی ذهنی من درنهایت تبدیل به «پاک شده» شد. این اثر را فقط به روی صحنه می‌توان برد. حالا شما می‌توانید بگویید: «نمی‌شود این را حتی به روی صحنه برد» اما هیچ کار دیگری به جز این نمی‌شود با این اثر کرد، خیلی خُب، این فقط برای تئاتر است. البته، می‌دانم دستور صحنه‌های غیرممکن در اثر نوشته‌ام. هرچند هیچ چیزی نیست که نشود به یک شکل یا شکلی دیگر بر روی صحنه بیان کرد. هرچند کلاً نمی‌شود ناتوریالیستی آن را گفت. «پاک شده» را به هیچ عنوان نمی‌شود ناتوریالیستی به روی صحنه برد چون اگر این کار را بکنی نصف تماشاگرها در حین تماشای نمایش سخته می‌کنند. ولی نکته در همین است: هیچ وقت چنین چیزهایی را نخواسته‌ام، من نخواستم پای هنرپیشه را بر روی صحنه قطع کنند یا از موش‌های واقعی استفاده کنند، هرچند ظاهراً در یک اجرا در آلمان از موش‌های واقعی استفاده کرده بودند. آن‌ها برای موش‌ها جلسه‌ی تمرین گذاشته بودند... (می‌خندد). من خیلی جدی هستم. ولی فقط می‌خواستم چیزی بنویسم که کاملاً، کاملاً تئاتری باشد. نتواند تبدیل به هیچ چیز دیگری بشود. هرچند بخشی از من هم می‌خواست بتواند این نمایش را کارگردانی بکند ولی «خُب، این مشکل بقیه است...» خُب به خودم می‌گفتم: «درنهایت تو باید چیزی را بنویسی که دلالت می‌خواهد.» وقتی شما می‌روی و توضیح صحنه می‌نویسی (می‌دانید که من هیچ وقت نمی‌نویسم که مدیر صحنه باید این را از اینجا به آنجا ببرد یا چه چیزی در کجا خواهد بود) من فقط در مورد تاثیرها و بقیه‌ی چیزها می‌نویسم. تاثیر این است که متوجه بشویم پای کسی قطع شده است. اینکه چگونه چنین کاری بکنید، موضوعی کاملاً متفاوت از بحث الان ما است. اینکه چگونه کل اثر را تبدیل به یک نمایش منسجم بکنید نیز یک بحث کاملاً متفاوت از بحث الان ما است. برای من، ماجرا هیچ وقت در مورد چیزهای واقعی نبوده است - موضوع این نبوده است کسی بیاید و بگوید چقدر عاشق کسی است، بعد بیایند و دست او را ببرند. موضوع این است که یک نفر دیگر نمی‌تواند عشق واقعی را با دست‌های خودش بیان کند. خُب، معنایش چه خواهد بود؟ بعد فکر می‌کردم هرچه کمتر ناتوریالیستی چیزها را نشان بدهی، احتمال بیشتری دارد مردم فکر بکنند: «معنایش چیست؟ معنای این عمل در چیست؟» تا اینکه فکر بکنند: «گندش بزنند، چه‌جوری باید این کار را کرد؟» (می‌خندد).

دن: آیا شما از هنرپیشگی درس‌هایی برای نوشتن آموختید؟

من آموختم که الف) هنرپیشگی چقدر سخت است ب) هنرپیشگی چقدر آسان است. همه هم می‌آیند و این موضوع را خیلی، خیلی پیچیده می‌کنند. هرچند واقعا این طوری نیست. درحقیقت، کل ماجرا خیلی هم ساده است. درحقیقت سادگی این ماجرا است که آن را چنین سخت ساخته است. نمی‌توانم در مورد تمام موارد هنرپیشگی صحبت بکنم اما «پاک شده» سادگی صرف را می‌خواست. خیلی، خیلی هم کار سختی خواهد بود جلوی ۴۰۰ نفر بدون هیچ لباسی بخواید چنین چیزی را نشان بدهید. ساده باشید، می‌دانید چه می‌گویم؟ غریزه‌ی شما، ترک‌تان می‌کند. هرچند کل ماجرا خیلی ساده است. من چه می‌خواهم؟ من چه احساسی دارم؟ چگونه خودم را قادر به چنین احساسی ساخته‌ام؟

دن: شما برای چه کسی می‌نویسید؟

من، من فقط برای خودم می‌نویسم. درحقیقت، واقعیت این است که فقط می‌نویسم تا بتوانم از این جهنم فرار کنم (ناگهان بر روی صحنه احساس غریبگی به سارا کین دست می‌دهد). البته هیچ وقت هم جواب پس نداده است. اما درنهایت آن طرف صحنه نشسته‌ای و چیزی تماشا می‌کنی و با خودت فکر می‌کنی: «خُب، این عمیق‌ترین احساس از جهنم بود که تا حالا احساس کرده‌ام.» بعد شاید، حقیقت در همین باشد. هیچ وقت چیزی را برای دیگری نوشته‌ام. البته به جز یک نمایش کم‌دی کوچک که برای پدرم نوشتم. اما ماجرا خیلی مخفی باقی ماند. دن: درنهایت، تاثیرگذاری آثار شما و آینده‌ی تئاتر؟

او خدايا. امیدوارم همه‌اش تمام بشود و بسته بشود.

نمی‌دانم. همان‌طور که یک نفر گفته، فکر می‌کنم تاثیرگذاری منفی‌ای داشته باشم. دو هفته از اکران «ترکیده» گذشته بود و رویال کورت به من یک متن داد و در آن سه نفر در یک زیرزمین یک بچه را کباب می‌کنند و می‌خورند. فکر کردم: «نمی‌دانم این یارو ترکیده را دیده یا نه؟» چون شباهت‌های خارق‌العاده‌ای با متن من داشت، حتی در خطوط هم مشترک بود. یک گونی اقتباس از «ترکیده» نوشته‌اند و با خوشحالی می‌توانم بگویم هیچ‌کدام‌شان اکران نشده است. این قطعاً تاثیرگذاری منفی است.

در باب تاثیرگذاری مثبت، امیدوارم گام‌هایی به‌سمت دور شدن از ناتوریالیسم در تئاتر برداشته شود. در مورد اینکه بعد از مرگ من چه بر سر آثارم خواهد آمد، این هیچ ارتباطی به خود من ندارد، من که آنجا نخواهم بود. امیدوارم ملت نمایشنامه‌ی بهتری بنویسند. هرچند این فقط امیدواری من است. ولی شک دارم چنین بشود. کلی چرندیات به روی صحنه‌های تئاتر می‌رود و همیشه آثار متوسط تحسین می‌شوند.



مقدمه‌ی نویسنده

ما در این بررسی مختصر سعی داریم به تاریخچه‌ی حضور همجنس‌گرایان در رسانه‌های عمومی پرداخته و اشکال حضور غیرفردی و روابط غیر فرد به فرد را در میان این دسته از اقلیت‌های جنسیتی بررسی نمائیم. دیدگاه ما در اینجا تاریخ‌نگارانه و با تأکید بر دوره‌ی معاصر خواهد بود. سپس با تمرکز بر نشریات اخیر همجنس‌گرایان به بررسی موضوعات اهمیت داده شده در آن‌ها خواهیم پرداخت. لازم به ذکر است که تمامی مستندات ما در اینجا مبتنی بر تاریخ شفاهی بوده و از طریق ارتباط و مصاحبه با افراد دخیل در موضوع به دست آمده است. البته به دلیل حساسیت موضوع، در بعضی موارد به خواست افراد از آن‌ها با نام‌های مستعار انتخابی خودشان در اینجا یاد شده است که با توجه به قانون و عرف ایران این مسئله، اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد.

قبل از انقلاب

شاید بتوان گفت که گروه «هومان» اولین گروهی از همجنس‌گرایان هستند که در تاریخ معاصر ما اسمی از آن‌ها می‌بینیم. گروه هومان در قبل از انقلاب ۵۷ تشکیل شد و به فعالیت پرداخت، ولی تاریخ دقیق تشکیل این گروه در دست نیست. در مدت نگارش این مقاله، تلاش زیادی برای پیدا کردن رد اعضای گروه هومان که اکنون از همگی آن‌ها سن و سالی گذشته است نمودم. اما تلاش‌های من صرفاً منجر به پیدا کردن تنها یک نفر از اعضای گروه شد که اطلاعات ارائه شده در اینجا نیز از طریق همان فرد است. این فرد که با اسم مستعار «نسیم» شناخته می‌شود و خارج از ایران اقامت دارد. گفتنی است که آقای نسیم در زمان تشکیل مجله «ماها» (اولین مجله‌ی تخصصی دگرباشان ایران بعد از انقلاب) نیز نقش محور داشته که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

«ساویز شفایی» که یکی از اعضای تشکیل دهنده‌ی این گروه بود، جزو اولین همجنس‌گرایان ایرانی است که با اسم واقعی او را می‌شناسیم. در واقع تاریخچه‌ی فعالیت‌های معاصر همجنس‌گرایان در حوزه‌ی عمومی با این فرد شروع می‌شود. سخنرانی در دانشگاه شیراز و ظاهراً چند دانشگاه دیگر درباره‌ی مفهوم همجنس‌گرایی از جمله فعالیت‌های ساویز شفایی بوده است. وی ظاهراً به کارهای فرهنگی نیز اشتغال داشته و پیشنهاد استفاده از کلمه‌ی «همجنس‌گرایی» به جای همجنس‌بازی، لواط، مساحقه و امثالهم را به وی نسبت می‌دهند.

مقدمه‌ی چراغ

رامتین شهرزاد: فعالیت‌های تخصصی معدودی در زمینه‌ی همجنس‌گرایان ایران انجام گرفته است و تحقیق‌های علمی و پژوهشی انگشت‌شماری در اختیار ما است. بیشتر چنین فعالیت‌هایی را چهره‌های ایرانی یا غیرایرانی خارج از ایران منتشر کرده‌اند و تقریباً تمامی مواد انجام گرفته توسط ایرانیان، توسط همجنس‌گرایان یا ترنس‌شکوال‌های ایران به سرانجام رسیده است. در زمان اقامت‌م در ایران، من جزو کسانی بودم که اطلاعات محدود خودم را در اختیار محمد قرار دادم البته با این شرط که به لحاظ امنیت، هیچ‌گونه نامی از من در این مطلب نباشد و هیچ‌ذکری از این مصاحبه با شخص من نشود. محمد (نام مستعار) در یکی از زمینه‌های علوم‌انسانی دکتری دارد و این پژوهش را بعد از دریافت مدرک فوق‌لیسانس خود، در سال ۱۳۸۹ انجام داده و سپس در کنفرانسی دانشگاهی در یکی از کشورهای اروپای غربی ارائه داده بود. متأسفانه به دلیل مسائل امنیتی نمی‌توان هیچ‌کدام از این نام‌ها را در اینجا اعلام کرد اما نکته‌ای مهم را می‌توان در اینجا نوشت: محمد همجنس‌گرا نیست بلکه دگرجنس‌خواه (استریت) است.

همچنین باید این موضوع مهم ذکر بشود: این مقاله متمرکز بر تاریخ‌نگاری موضوع گروه‌ها و شکل‌های حضور همجنس‌گرایان معاصر ایران در جامعه، به شکل واقعی و به شکل سایبر آن است. این مقاله بدون تغییری در محتوا از طرف مجله‌ی «چراغ» منتشر می‌شود و ما هیچ قضاوتی در مورد صحت یا عدم صحت مطالب موجود نداریم اما قطعاً متوجه این نیاز هستیم که مطالب ناقص هستند و می‌بایست شکل کامل‌تری از این تاریخ‌نگاری عرضه شود. بر این اساس، از تمامی کسانی که این مقاله را می‌خوانند و می‌خواهند اطلاعات کامل‌تری در اختیار ما قرار بدهند می‌خواهیم تا اطلاعات موجود خودشان را برای ما ایمیل کنند. می‌توانید به من، ساقی قهرمان، مجله‌ی چراغ، سازمان ایرکو یا انتشارات گیلگمشان ایمیل بزنید یا از طریق شبکه‌های اجتماعی ما را پیدا کنید. ما نیازمند اطلاعات کامل‌تری هستیم تا فضاهای خالی این پژوهش را پر کنیم و امیدواریم در نهایت شکل کامل‌تری از این تاریخ‌نگاری را به توان به شکل یک کتاب، در غالبی حرفه‌ای و به زبان‌های فارسی و انگلیسی در کانادا منتشر کرد. لطفاً با ما همراه شوید.

فصل آخر

اعضای گروه هومان ظاهراً نشریه‌ای نیز داشته‌اند که البته از نام نشریه، تعداد چاپ، تیراژ و شکل توزیع آن من در حال حاضر اطلاعی ندارم. اما آقای نسیم اظهار کرده است که مستندات را در این مورد در اختیار من خواهند گذاشت که البته تا اکنون که مشغول نگارش این مطلب هستم، هنوز ایمیل جدیدی از وی دریافت نکرده‌ام و این اطلاعات هنوز برای من ارسال نشده است.

بعد از انقلاب

شرح کارها و فعالیت‌های دگرباشان جنسی (شامل بر گی‌ها، لزبین‌ها، ترنس‌سکشوال‌ها و بای‌سکشوال‌ها) در بعد از انقلاب کمی مبهم است. ظاهراً یک دوره رکود در فعالیت‌های اجتماعی آن‌ها وجود دارد که آن هم به دلیل روی کار آمدن حکومتی مذهبی است که در آن همجنس‌گرایی نه یک شکل از انتخاب جنسی و نه حتی بیماری جنسی تلقی شده، بلکه نوعی انحراف فرض می‌شود.

تنها اتفاق مهم و خبرساز در این دوران، فتوای آیه الله خمینی در مورد تغییر جنسیت است. فتوای آیه الله خمینی زمینه‌ی حقوقی و زمینه‌ی شرعی لازم برای تغییر جنسیت را فراهم نمود. مسئله تغییر جنسیت بر خلاف همجنس‌گرایی چیزی نبود که به‌طور مستقیم در قرآن، احادیث و روایات آمده باشد. البته طرح مسئله‌ی تغییر جنسیت و اصولاً بحث در مورد افراد دوجنسه یا **Transsexual** به سال ۱۳۵۲ بر می‌گردد. در سال ۱۳۵۴ یک دوجنسه‌ی ایرانی نامه‌ای برای آیه الله خمینی می‌نویسد و مسئله را مطرح می‌کند که جوابی در آن زمان به این مسئله داده نمی‌شود. در سال ۱۳۵۷ این فرد به فرانسه می‌رود تا به آیه الله خمینی دیداری داشته باشد که در آن تاریخ موفق به این کار نمی‌شود اما یکی از همراهان آقای خمینی نامه‌ای به این فرد می‌دهد تا اینکه نهایتاً در سال ۱۳۶۲ آیه الله خمینی فتوای حلال بودن تغییر جنسیت را صادر می‌کند. این فرد در سال ۲۰۰۰ میلادی در سن ۵۱ سالگی تغییر جنسیت می‌دهد و تبدیل به زن می‌شود. این فرد که سابقاً نامش فریدون بوده در حال حاضر متولی دو کمیته کشوری و یک NGO در این زمینه است.

متعاقب به فتوای امام خمینی در سال ۱۳۶۲ به صورت پراکنده مسائلی در مورد دگرباشان جنسی در مطبوعات مختلف مطرح شد. اما بحث‌ها ریشه‌ای و دامنه‌دار نبودند و نیز ردپایی از حضور دگرباشان در حوزه‌ی عمومی به صورت چاپ کتاب یا مجله یا روزنامه و رادیو و امثالهم طبیعتاً دیده نمی‌شود.

موج وبلاگ‌نویسی

این روند رکود همچنان ادامه داشت تا حدود سال ۱۳۸۱ که رسانه‌ی جدید اینترنت در ایران تا حدی دامنگیر شده بود و موجی از وبلاگ‌نویسی در بین کاربران اینترنت به راه افتاده

بود. همجنس‌گرایان نیز در این بین دست به ایجاد سلسله وبلاگ‌هایی زدند که این وبلاگ‌ها آغاز فعالیت‌های رسانه‌ای آن‌ها محسوب می‌شود. شروع وبلاگ‌نویسی دگرباشان نیز توسط گی‌ها (همجنس‌گرایان مرد) و با وبلاگ «اپسیلون گی» بود که اولین پست وبلاگ خود را در اواخر بهمن ۱۳۸۱ به روز کرد. نویسنده وبلاگ اپسیلون گی البته مدعی است که شکل‌گیری ایده‌ی ساختن وبلاگی این چنینی را از خانمی ساکن آلمان به نام «آزاده سپهری» گرفته که در سایت خود از اقلیت‌های جنسی ایران طرفداری می‌نمود و پیشنهاد می‌کرد که این دسته از اقلیت‌های جنسی خود را از طریق وبلاگ‌ها و رسانه‌ی اینترنت، بیشتر و بیشتر در جامعه عیان و عنوان کنند.

البته پیش از این نیز سایت‌هایی نظیر «گی ایران» فعال بودند که در این زمان رسماً اعلام کرده بودند که دیگر به فعالیت ادامه نمی‌دهند. تاسیس سایت گی ایران ظاهراً به ده سال قبل از این تاریخ بر می‌گردد و گویا صاحبان سایت در خارج از ایران اقامت داشته‌اند. در این مورد اطلاعاتی دیگری در دسترس نیست. مجلات اینترنتی جنسی فارسی زبان نیز نظیر «سه کاف» نیز در این زمان بسیار فعال بودند که ظاهراً مطالب اختصاص داده شده به دگرباشان جنسی در آن‌ها به صورت پراکنده وجود داشته است. اما وبلاگ اپسیلون گی، به دلیل پرداختن تخصصی به همجنس‌گرایی، به گفته‌ی بسیاری از همجنس‌گرایان امروز، برای آن‌ها نوعی حس نوستالژیک دارد.

باید گفت که وبلاگ اپسیلون گی تنها پیشگام وبلاگ رسمی همجنس‌گرایان ایران نیست، بلکه ظاهراً فردی به اسم «بهروز» در تبریز نیز در همین زمان، وبلاگی به نام «من همجنس‌گرا هستم» تاسیس می‌کند که البته در همان ابتدا و بعد از مدت کوتاهی نوشتن را رها می‌کند. از این زمان به بعد موجی از وبلاگ‌نویسی در میان همجنس‌گرایان دیده می‌شود که و تا تابستان سال ۱۳۸۳ که پرشین بلاگ به یک‌باره همه‌ی این وبلاگ‌ها را فیلتر می‌کند، روند گرایش همجنس‌گرایان به اینترنت و وبلاگ‌نویسی بسیار شدید است.

از پیشگامان همجنس‌گرای وبلاگ‌نویسی در ایران که با اسم حقیقی می‌شناسیم، حمید (عباس) پرنیان است که هم‌اکنون ساکن کانادا و از اعضای موسسه‌ی دگرباشان جنسی ایران و سردبیر فعلی نشریه‌ی چراغ، مجله‌ی الکترونیکی دگرباشان جنسی ایران، می‌باشد.

موضوعات این وبلاگ‌ها عموماً مسائل حسی و خاطرات شخصی بوده و در برخی موارد هم به معرفی شخصیت‌های معروف همجنس‌گرای جهان می‌پرداختند (مثلاً در همان سال ۸۲ شخصی به نام احسان زندگی‌نامه‌ی این افراد را ترجمه می‌کرد و در وب خود می‌گذاشت) اما کمتر دیده می‌شد که

به صورت تخصصی به مسائل پزشکی یا حقوقی این حوزه پرداخته شود.

این موج وبلاگ‌نویسی در سال ۱۳۸۳ (احتمالاً اوائل پاییز) که پرشین بلاگ اقدام به فیلترینگ تمامی این وبلاگ‌ها نمود، دچار رکود شد اما همچنان ادامه دارد. هرچند که این شکل استفاده از رسانه، از همان ابتدا به صورت پراکنده بود و تنها به درد مخاطب محدودی می‌خورد که دسترسی به اینترنت داشتند، در حالیکه این دسترسی برای تمامی همجنس‌گرایان، خصوصاً همجنس‌گرایان ساکن شهرستان‌های کوچک یا آن‌هایی که متعلق به طبقه‌ی پایین جامعه بودند، امکان‌پذیر نبود. مسئله‌ی دسترسی به رسانه، مهم‌ترین نقدی است که به مجلات اینترنتی دگرباشان گرفته می‌شود، چرا که این مجلات نیز تنها تعداد محدودی از مخاطبان را تحت پوشش خود قرار می‌دهند.

سازمان‌های رسمی دگرباشان جنسی ایران

تقریباً همزمان با این دوره شاهد تشکیل اولین سازمان‌های مربوط به دگرباشان نیز هستیم که نخستین مورد آن **Persian Gay and Lesbian Organization** یا به صورت مخفف **PGLO** می‌باشد. موسس سازمان، فردی به نام «آرشام پارسی» بود که در این زمان از ایران خارج شده، به ترکیه می‌رود و سپس به کانادا پناهنده می‌شود. وی سپس در تورنتو به همراه «سپینتا» و «آرین ورجاوندی» سازمان «مردان و زنان همجنس‌گرای ایرانی» را تشکیل می‌دهند. این سازمان در کانادا ثبت قانونی می‌شود، سپس بعد از مدتی تغییر نام داده و با عنوان **Iranian Queer Organization** یا به صورت مخفف **IRQO** به فعالیت می‌پردازد. خانم «ساقی قهرمان» که در ادامه به این سازمان پیوست، مدیر کنونی آن است.

عمده موفقیت‌های سازمان در آن زمان را البته باید مرهون فعالیت‌ها و روابط عمومی قوی آرشام پارسی دانست. آرشام پارسی علاقه داشت که بیشتر چهره‌ای مطرح و رسانه‌ای باشد و با جلب توجه از این طریق، حمایت سازمان‌های بزرگ بین‌المللی فعال در زمینه‌ی حقوق بشر و حقوق همجنس‌گرایان و دگرباشان را جذب کند. آرشام پارسی به این طریق توانست خود را به عنوان مطرح‌ترین شخصیت ایرانی فعال در زمینه‌ی همجنس‌گرایی برای ایرانیان خارج از کشور و نیز مدیران سازمان‌های مذکور معرفی کند و با توجه به فعالیت‌هایش جوایز بین‌المللی مختلفی را نیز برای خود و سازمان به ارمغان بیاورد اما بخشی از فعالیت‌های غیرواقعی و کارهای فردمحورانه‌ی وی باعث ایجاد اختلافی درون گروهی در سازمان (بین آرشام پارسی و ساقی قهرمان) شد که در نهایت کار را به دادگاه کشاند و دادگاهی کانادا رای بر محکومیت آرشام پارسی و بازپس‌گیری بخشی از جوایز داد. از این تاریخ آرشام پارسی از

سازمان جدا شد و مدیریت سازمان را ساقی قهرمان به عهده گرفت.

صرفاً به عنوان نمونه‌ای از این دست فعالیت‌های غیرحقیقی، می‌توان به ابداع شخصیتی به نام «هلیا پرنده» اشاره کرد که ادعا می‌کرد از طریق آرشام پارسی به او که یک همجنس‌گرا است کمک‌های فراوانی شده است که بعداً مشخص شد این شخص خود آرشام پارسی بوده است.

آقای پارسی پس از جدایی از سازمان، سایت جدیدی راه انداخت و سعی کرد به دگرباشان جنسی ایران اطلاعات بدهد و کمک کند. عمده تمرکز وی بر روی مسئله‌ی پناهجوهای بود که از ایران خارج می‌شدند و درخواست پناهندگی به کشورهای دیگر را داشتند. سایت وی این بار با عنوان **Iranian Railroad for Queer Refugees** یا به صورت مخفف **IRQR** شروع به فعالیت نمود و این بار صرفاً سعی در ایجاد پایگاهی برای اطلاع‌رسانی و کمک به همجنس‌گرایانی را داشت که از کشور خارج می‌شدند.

البته انتخاب نام فوق از سوی آرشام پارسی باعث موضع‌گیری منفی از سوی برخی از همجنس‌گرایان داخلی شد، زیرا کلمه‌ی **Railroad** در عبارت فوق، ریشه در جنگ‌های داخلی آمریکا دارد و این اصطلاح اشاره به گروه‌هایی دارد که برای کمک به سیاه‌پوستان آن‌ها را با قطار از ایالت‌هایی که برده‌داری هنوز در آن‌ها جریان داشته خارج می‌کردند و به ایالت‌های آزاد می‌رساندند. ظاهراً آقای پارسی در هنگام انتخاب اسم، به پیش‌زمینه‌ی فرهنگی آن توجهی نداشته است.

دعوی آرشام پارسی و ساقی قهرمان از نوع نگاه آن‌ها شروع می‌شد. ساقی قهرمان معتقد به کمک به همجنس‌گرایان در داخل ایران بود، در حالیکه آرشام پارسی معتقد به خارج شدن آن‌ها از کشور بود. در سال ۱۳۸۳ دعوی میان این دو شدت گرفت و آرشام پارسی تمام پسوردهای سایت سازمان و کامپیوترها را عوض کرد و سپس اطلاعیه‌ای در سایت رسمی سازمان داد و اعلام کرد به دلیل یک سری از مشکلات دیگر ساقی قهرمان عضو سازمان نیست. در این زمان سازمان نشریه الکترونیکی «چراغ» را منتشر می‌نمود که پس از رای دادگاه کانادا، آرشام پارسی چند شماره از این نشریه را مستقلاً سردبیری کرد و ساقی قهرمان هم به صورت جداگانه این کار را انجام داد. نتیجه آن هم این شد که برای چند شماره دو نشریه چراغ وجود دارد که هر کدام را یکی از این افراد در می‌آورد اما از دادگاه به بعد آرشام پارسی بر روی سایت خود نشریه دیگری به نام «ندا» را منتشر نمود که همچنان نیز منتشر می‌شود.

با تمام این مطالب اما نباید از نقش وی در کمک به پناهندگان غفلت کرد. ویژگی مثبت آرشام پارسی روابط عمومی خوب وی

است که از این طریق توانسته با سازمان‌های بین‌المللی مختلفی در تماس باشد (نظیر سازمان IGLA یا Lesbian and Gay Association که معتبرترین سازمان بین‌المللی فعال در زمینه‌ی حقوق همجنس‌گرایان است) البته یکی از ایرادیت که به آرشام پارسى می‌گیرند، اصرار وی بر سیاه‌نمایی وضع ایران برای قانع کردن دگرباشان داخلی به خروج از کشور و نیز جذب سرمایه از سازمان‌های مذکور برای کمک به این پناه‌جوها از طریق این نوع از پروپاگاندا است. به هر حال چه در دوره‌ی آرشام پارسى و چه در دوره‌ی ساقى قهرمان، سازمان دگرباشان جنسى ایران فعالیت‌های رسانه‌ای مختلفی داشت که در ادامه به توضیح آن‌ها خواهیم پرداخت:

رادیو رها

از اقدامات رسانه‌ای سازمان مردان و زنان همجنس‌گرای ایرانی (PGLO) می‌توان به تاسیس رادیویی با این موضوع اشاره نمود، یعنی «رادیو پی‌جی‌ال‌او» که بعدها با نام «رادیو رها» به فعالیت پرداخت. این رادیو، رادیویی اینترنتی بود که مطالب آن از قبل ضبط می‌شد و تا جایی که من پرس و جو کرده‌ام کسی نمی‌داند که آیا در کانادا بر روی موج خاصی هم پخش می‌شد یا نه اما فایل‌های صوتی آن توسط گردانندگان رادیو برای مخاطبانی که مایل به پیگیری مطالب رادیو بودند ایمیل می‌شد. (متأسفانه تا این زمان که مشغول نگارش این مطلب هستم، هنوز نتوانسته‌ام به این فایل‌ها دسترسی پیدا کنم و علی‌رغم قول‌های داده شده توسط دوستان، هنوز این فایل‌ها برای من ارسال نشده است.)

نشریه‌ی چراغ

نشریه‌ی چراغ اولین نشریه همجنس‌گرایان و دگرباشان ایرانی نیست اما نشریه‌ی رسمی سازمان و مهم‌ترین نشریه‌ی فعال در این زمینه می‌باشد؛ البته باید توجه داشت که با توجه به دعوای ذکر شده هم‌اکنون دو نشریه مدعی هستند مجله‌ی رسمی دگرباشان ایرانی می‌باشند، یکی چراغ و دیگری ندا. نشریه‌ی چراغ از زمان ورود ساقی قهرمان بار فرهنگی بیشتری پیدا کرد. دلیل این امر هم شاعر بودن خانم قهرمان و گرایشات فرهنگی وی بود و نیز همکاری «شاهرخ رئیسی» با این مجله که وی نیز جزو چهره‌های هنری و فرهنگی بوده و مسئول سایت «اثر» می‌باشد. مطالب مجله تنوع خاصی دارد و از خاطرات معمولی تا مقالات تخصصی را در بر می‌گیرد. سردبیری این مجله ابتدا در دست آرشام پارسى و سپس ساقى قهرمان بود اما هم‌اکنون حمید پرنیان سردبیر این نشریه اینترنتی می‌باشد.

در دوره‌ی فعالیت ساقى قهرمان، تمرکز بر نیروگیری از همجنس‌گرایان داخل ایران بیشتر شد. وی سعی در تخصصی کردن صفحات مجله داشت، به این صورت که مثلاً صفحه هنر

و ادبیات مدیر سرویسی جداگانه و مختص به خود داشته باشد و صفحه‌ی مقالات علمی دبیر سرویس تخصصی خود را اما این امر در عمل محقق نشد. دلیل آن نیز متخصص نبودن افراد در کارهای مطبوعاتی و نیز نداشتن وقت و سرمایه لازم بود. در مورد مسائل مالی مجله هم به دلیل اینترنتی بودن آن و عدم نیاز به چاپ بر روی کاغذ، انتشار این نشریه هزینه‌ی خاصی در بر نداشت. از سوی دیگر همکاران داخلی نشریه نیز به دلیل ترس از اتهام به وابستگی به بیگانگان نه برای مجله و نه برای کمک به همجنس‌گرایانی که مشکل مالی داشتند، هیچ‌گاه رغبتی به گرفتن کمک مالی از سوی سازمان‌های فعال در این زمینه نداشتند.

موضع انتقادی مجله نیز بیشتر اجتماعی است تا سیاسی و اصولاً هیچ‌کدام از مجلات دگرباشان جنسى ایران سعی در تبدیل این اقلیت جنسیتی به اپوزیسیونی سیاسی نداشته و ندارند. البته این به معنای عدم موضع‌گیری آن‌ها نیست، چنانکه شاهد هستیم که همجنس‌گرایان در بسیاری از موارد برای مسادل سیاسی بیانیه صادر کرده و مطالبات خود را عنوان نموده‌اند که برای نمونه می‌توان به انتخابات ریاست جمهوری اخیر اشاره کرد و نیز بیانیه‌ی آن‌ها در مورد تغییر قانون مجازات اسلامی.

از لحاظ علمی نیز بحث‌های تخصصی و پیچیده‌ای در نشریه مشاهده نمی‌شود و بیشتر سعی شده تا مقالات حاوی اطلاعات علمی مفید باشد که بیشتر حالت کاربردی دارند. اما سطح مطالب ادبی مجله را به نسبت یک نشریه غیرتخصصی در زمینه‌ی ادبیات و هنر می‌توان خوب تشخیص داد و نشریه از لحاظ بار ادبی قوی است و دلیل این هم مشخصاً تخصص بودن اکثر گردانندگان مجله در حوزه‌های هنر و ادبیات است.

نشریه‌ی چراغ عام‌ترین شکل فعالیت رسانه‌ای سازمان بوده و غیر از این، تنها می‌توان به مصاحبه‌های اعضای سازمان با شبکه‌های بزرگ‌تری نظیر «صدای امریکا»، «رادیو فردا»، «بی‌بی‌سی فارسی»، «رادیو زمانه» و غیره اشاره نمود.

در اینجا باید در حاشیه به ماجرای مصاحبه ساقى قهرمان با روزنامه «شرق» نیز اشاره کنم که باعث تعطیلی این روزنامه شد. درست اندکی بعد از آنکه محمود احمدی‌نژاد در دانشگاه کلمبیا ادعا کرد که در ایران همجنس‌گرا وجود ندارد، روزنامه‌ی شرق که مهم‌ترین روزنامه جناح اپوزیسیون در ایران بود به دلیل مصاحبه با یک زن همجنس‌گرا تعطیل شد. «مجتبی پورمحسن» خبرنگار صفحه‌ی ادبیات روزنامه شرق در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۸۶، مصاحبه‌ای را با ساقى قهرمان ترتیب داده بود که محور آن صرفاً شعرهای خانم قهرمان و مسئله‌ی زنانگی در شعر بود. ساقى قهرمان در طول مصاحبه بر روی این ایده تأکید داشت که زنانگی مختص به زنان شاعر نیست و در شعر مردان

هم اشکالی از زنانگی قابل پیگیری است. البته وی در مصاحبه خود از مجله چراغ نیز اسمی به میان می‌آورد که در همان حد بیان اسم است نه طرح موضوع آن.

همزمان با چاپ این مصاحبه، روزنامه‌ی شرق تعطیل شد و روز بعد روزنامه‌ی «کیهان» مطلب تندى را بر علیه ساقى قهرمان و اعضای خانواده وی منتشر نمود که در آن وی را فردی منحرف خطاب کرده بود که در خارج از کشور مدیریت یک سازمان از منحرفین جنسى را بر عهده دارد و برای آن‌ها نشریه در می‌آورد. کیهان سپس به گرایشات سیاسی وی پرداخته بود و سپس برادر ساقى، یعنی ساسان قهرمان را به عنوان یک عنصر فراری و جاسوس سیا معرفی کرده بود. ماجرای تعطیلی روزنامه شرق نشان دهنده‌ی اهمیت موضوع و حساسیت‌های موجود بر روی سازمان و اعضای آن در ایران است به نحوی که می‌تواند به تعطیلی روزنامه‌ی بزرگی مثل شرق منجر شود و روزنامه‌ای مانند کیهان را وادار به موضوع‌گیری نماید.

مجله‌ی ماها

همزمان با تاسیس سازمان پی‌جی‌ال‌او، مجله‌ی «ماها» نیز شروع به انتشار کرد (از آذر ماه ۱۳۸۳ تا مرداد ۱۳۸۵). عنوان این نشریه، مخفف «مجله‌ی الکترونیکی همجنس‌گرایان ایران» است. این مجله که نخستین نشریه همجنس‌گرایان در بعد از انقلاب می‌باشد، به پیشنهاد فردی به نام نسیم که قبلاً در مورد وی سخن گفتیم شروع به فعالیت نمود. غیر از نسیم که در خارج از کشور اقامت دارد، بقیه‌ی گردانندگان نشریه ساکن ایران بودند. البته باید همینجا توضیح بدهم که نشریه‌ی ماها هیچ ارتباطی با سازمان دگرباشان جنسى ایران نداشته، بلکه به صورت مستقل اداره می‌شد و محصول کار گروهی یک گروه مستقل بود که هیئت تحریریه‌ی آن را یک گروه پنج نفره از افراد شامل می‌شدند: «واران»، «دلارام»، «همزاد»، «میلا» و «نسیم».

این مجله به گفته‌ی دست‌اندرکاران آن، هدفی صرفاً اطلاع‌رسانی و عوض کردن دیدگاه فرهنگی را دنبال می‌کرد و نمی‌خواست کار بزرگی انجام دهد. مسئولان مجله از محدودیت مخاطبان خود آگاه بودند و تنها در حد توانایی‌های خود ادعا می‌کردند. ویژگی اصلی این مجله اولین بودن آن در نوع خود بود و علی‌رغم اینکه اکنون بسیاری از مطالب آن ساده و ابتدایی به نظر می‌رسند اما به گفته‌ی بسیاری از همجنس‌گرایان ایرانی، همین مطالب و بحث‌های ساده به درد خیلی از آن‌ها خورده است. این نشریه چون اولین بود، خیلی زود در بین مخاطبان خود جای گرفت و خواننده پیدا کرد. مهم‌ترین بخش‌های این نشریه، شعر و داستان و تحلیل اجتماعی بود که این تحلیل‌های اجتماعی مهم‌ترین قسمت آن نیز محسوب می‌شد. نشریه‌ی ماها تحلیل سیاسی کمتر داشت و به گفته‌ی مسئولان‌اش دنبال کار سیاسی

نبود. اما مسائل مربوط به قانون مجازات اسلامی و نقدهایش برای اولین بار در این نشریه مطرح شد. از دیگر مطالب نشریه، بحث‌های دینی بود و بحث‌های علمی و پزشکی نیز زیاد داشت و البته بخش خاطره که خیلی مهم بود. سرمقاله‌ها حالت تحلیل اجتماعی و وضعیت همجنس‌گراهای ایران داشت. ترجمه‌های چاپ شده در مجله، بیشتر در مورد شخصیت‌های فرهنگی معروف هوموسکس بود. نشریه‌ی ماها در قسمت مصاحبه نیز فعال بود. مصاحبه با ساقى قهرمان باعث شد که خیلی از افراد ساقى قهرمان را برای اولین بار از آنجا بشناسند. این مجله همچنین مصاحبه‌ای هم با نیلوفر بیضایی و سایر شخصیت‌های فرهنگی داشت.

نشریه‌ی ماها حدود دو سال فعالیت کرد و به صورت ماهانه منتشر می‌شد. از زمان تاسیس، این نشریه اعلام کرده بود که قصد ندارد نشریه‌ای دائمی باشد و فقط به صورت یک کار رسانه‌ای پروژه‌ای و در دوازده شماره قرار است چاپ شود، اما با استقبالی که از آن شد، یک سال دیگر هم به فعالیت‌اش ادامه داد و عملاً بیست و یک شماره منتشر نمود.

سیستم توزیع نشریه هم از طریق ایمیل برای افراد بود. یعنی هر فردی که درخواست اشتراک مجله را داشت برای نشریه ایمیل می‌فرستاد و مسئول توزیع نشریه (همان نسیم) نیز شماره‌های نشریه را به شکل ماهیانه ایمیل می‌کرد. تعداد دقیق خوانندگان این نشریه را قرار بود «نسیم» برای من ایمیل کند که تا زمان نگارش این مطالب همچنان منتظر دریافت ایمیل وی هستم. علت اصلی کوتاه‌مدت بودن انتشار این مجله هم به گفته مسئولان‌اش، پرهیز از تکرار بود و نیز اینکه بعد از آن‌ها عده‌ای دیگر بیایند و با دیدگاه‌های تازه‌تری در این مورد کار کنند.

سایر نشریات و رسانه‌ها

غیر از نشریه‌ی الکترونیکی ماها و چراغ، می‌توان به نشریه‌ی «ندا» اشاره کرد که قبلاً در موردش بحث کردیم. همچنین نشریه «هم‌جنس من» که به صورت تخصصی به زنان همجنس‌گرا (لزبین)‌های ایرانی اختصاص دارد. لازم به ذکر است که به دلیل فعالیت بیشتر مردان در نشریه‌های قبلی، سوگیری اکثر مطالب در آن‌ها مردمحورانه است، حتی در چراغی که به سردبیری خانم قهرمان در می‌آمد هم بیشتر اعضای تحریریه را مردان تشکیل می‌دادند. از نشریات اینترنتی که در مورد مسائل جنسى به صورت عمومی منتشر می‌شدند، می‌توان به نشریه‌ی سه کاف اشاره کرد که اکنون دیگر منتشر نمی‌شود و نیز نشریه «جنسیت و جامعه» که هنوز هم انتشار آن ادامه دارد و از طریق ایمیل برای مشترکین خود فرستاده می‌شود. مجلاتی نیز با دامنه‌ی مخاطبین کمتر نظیر «دلکده» به سردبیری سپنتا و یا «رنگین کمان» و غیره نیز فعال بوده‌اند.



در سال ۱۳۸۸ همزمان با ورود و فراگیر شدن Facebook در ایران، صفحات مربوط به دگرباشان جنسی نیز تاسیس شد. صفحات مربوط به سازمان پی جی ال او، خبرگزاری دگرباشان و نیز صفحات مجله‌هایی مانند همجنس من، هم‌اکنون بر روی فیس بوک قابل دسترسی است.

کتاب‌ها و کتابخانه‌ها

پیش از این کتاب‌هایی در مورد همجنس‌گرایی در ایران چاپ شده بود که شاید مطرح‌ترین آن‌ها کتاب «شاهدبازی در ادبیات فارسی» نوشته‌ی دکتر سیروس شمیسا باشد اما کتاب‌هایی که نمونه‌هایی از ادبیات خود همجنس‌گرایان باشد و خود آن‌ها کتاب را نوشته باشند کمتر داشتیم. سایت «کتابخانه دگرباش» که با همین عنوان قابل جستجو و دسترسی بر روی اینترنت است، عمده توجه خود را بر انتشار آنلاین کتاب‌های دگرباشان قرار داده است. البته این کتابخانه فقط شامل کتاب‌های تالیف شده به وسیله‌ی دگرباشان جنسی ایران نیست بلکه کتاب‌های ترجمه شده توسط آن‌ها را نیز شامل می‌شود. این کتاب‌ها با اینکه به صورت پی‌دی‌اف چاپ و عرضه می‌شوند اما همگی آن‌ها از کانادا شماره‌ی انتشار بین‌المللی یا همان ISBN خود را دریافت می‌کنند و حقوق آن‌ها برای مولفین و مترجمینشان محفوظ است.

این کتاب‌ها عموماً متعلق به دو انتشارات ثبت شده در کانادا می‌باشند. نخست انتشارات «افرا» که مسئولیت آن را ساسان قهرمان برادر ساقی قهرمان بر عهده دارد. این انتشارات حتی از قبل از اینکه کتابخانه دگرباش تاسیس شود و کتاب‌های این دسته از اقلیت‌های جنسی را منتشر کند، کتاب‌های فراوان دیگری را نیز چاپ کرده بود که همگی به نوعی کتاب‌هایی بودند که در ایران ممنوعه به حساب می‌آمدند و یا متعلق به شاعران و نویسندگانی بودند که اجازه‌ی چاپ این کتاب‌ها را در ایران نداشتند. کتاب‌های انتشارات افرا از این جهت تنها مختص به دگرباشان جنسی نیست.

نشر دیگری که در این زمینه فعال است، انتشارات «گیلگماشان» به مدیریت ساقی قهرمان است که به تازگی در کاندادا ثبت رسمی شده است و اجازه کار پیدا کرده است. این انتشارات صرفاً و به صورت تخصصی کتاب‌های همجنس‌گرایان را چاپ می‌کند.

سایر فعالیت‌های همجنس‌گرایان در ایران

از دیگر فعالیت‌های همجنس‌گرایان که به طرح نام و چهره‌ی آن‌ها در جامعه می‌انجامد، می‌توان به فعالیت‌های سیاسی و فعالیت‌های اجتماعی آن‌ها اشاره نمود. در هنگام انتخابات اخیر، دانشجویان همجنس‌گرای ایرانی بیانیه صادر کرده و مطالبات سیاسی خود را از رئیس‌جمهور آینده عنوان نموده بودند. اخیراً هم بر سر موضوع تغییر قانون مجازات اسلامی قرار بود «اکبر سردوازی» نامه به سران حکومت بنویسد و مطالبات حقوقی همجنس‌گرایان را مطرح کند که با عدم تغییر قانون مجازات اسلامی و خارج شدن دستور کار آن از مجلس، این مطالبات نیز مطرح نگردید. پیش از این نیز در دوره‌ای که مجله ماها چاپ می‌شد، همجنس‌گرایان نامه‌ای علیه هوموفوبیا (ترس از همجنس‌گرایان) امضاء کرده بودند.

از جمله فعالیت‌های اجتماعی آن‌ها نیز می‌توان به کمک به مددجویان در بهزیستی و نیز کمک به دوجنسه‌ها و گی‌های فراری اشاره کرد. «امیر پور شریعتی» از فعالان این حوزه است. وی که از اولین کسانی بود که در ایران به خاطر همجنس‌گرایی از خدمت سربازی معاف شد، هم‌اکنون تلاش‌های زیادی برای کمک به همجنس‌گرایان و نیز دوجنسه‌های آسیب دیده و آن‌هایی که در بهزیستی هستند انجام می‌دهد تا بتوانند معافیت سربازی خود را اخذ کرده و یا بتوانند گواهی بهزیستی در مورد ثبت اختلال جنسیتی خود را کسب کنند. گفتنی است که معافیت سربازی و نیز گواهی‌های بهزیستی از محدود امتیازات دگرباشان جنسی در ایران است که برای حوزه‌ی نظام وظیفه و نیز نیروی انتظامی وجهه قانونی دارد. سابقاً گواهی بهزیستی فقط برای دوجنسه‌ها صادر می‌شد و اگر در خیابان پلیس به آن‌ها گیر می‌داد که چرا ظاهری این‌گونه دارند، می‌توانستند آن را به پلیس نشان بدهند و قاعدتاً هم نیروی انتظامی این گواهی را حجت می‌داند. این گواهی که نوعی مصونیت قضایی است اخیراً برای گی‌ها نیز صادر می‌شود. تاییدیه‌ی اختلال جنسیتی برای معافیت سربازی را نیز فردی به نام «دکتر محرابی» صادر می‌کند. احراز اختلال جنسی امروزه صرفاً از طریق مصاحبه و تست عمومی شخصیت صورت می‌گیرد که توسط دکتر محرابی و دو تن از همکارانش انجام می‌شود و گواهی آن‌ها برای حوزه‌ی نظام وظیفه دارای اعتبار است. البته چند سال پیش تست بدنی نیز جزو مراحل کمیسیون پزشکی بود که اکنون

دیگر این مرحله برداشته شده است. لازم به ذکر است که این شکل از معافیت سربازی چیز جدیدی نیست و حتی در آغاز جنگ هم برای آنکه سربازان اسلام منحرف نشوند، حکومت معافیت همجنس‌گرایان از سربازی را تایید می‌نمود و برخلاف اشکال دیگر معافیت (مثلاً کفالت، سن و غیره) که تنها مربوط به دوران صلح هستند و اگر جنگی باشد باطل می‌شوند، این نوع از معافیت در دوران جنگ هم اعتبار خواهد داشت.

البته در این موارد به گفته‌ی خود همجنس‌گرایان، هیچ سایت راهنما و مرجعی وجود ندارد که آئین‌نامه‌ها و سیر مراحل قانونی و بقیه چیزها را ارائه بدهد. اطلاعاتی از این دست به صورت فرد به فرد منتقل می‌شود. فقدان یک مرجع اطلاع‌رسانی از این لحاظ مشکلاتی را برای همجنس‌گرایان ساکن شهرهای کوچک و محروم از اطلاعات درست کرده و برخلاف تهران هنوز در بسیاری از شهرها و شهرستان‌ها، مشکلات اجتماعی زیادی را چه با خانواده و چه با جامعه و چه با نیروی انتظامی دارند.



شبکه‌های مختلف دیگر نظیر صدای آمریکا، بی‌بی‌سی فارسی، رادیو زمانه و رادیو فردا نیز همگی برنامه‌هایی با موضوع همجنس‌گرایی در ایران برای مخاطبین خود پخش کرده‌اند. برنامه‌ی ویژه بخش فارسی صدای آمریکا به مناسبت روز مبارزه با هوموفوبیا، نمونه‌ای از این برنامه‌ها است.

همچنین می‌توان به سایت رادیو زمانه نیز اشاره کرد که از مدتی پیش، صفحه‌ای مجزا و جداگانه‌ای را به نام صفحه‌ی «دگرباش» به این گروه از اقلیت‌های ایرانی اختصاص داده است. اختصاص بخشی مجزا به اقلیت‌های جنسی، در شبکه‌ای مثل رادیو زمانه در حالیکه اقلیت‌های ظاهراً مهم‌تری نظیر اقلیت‌های دینی و یا قومی در ایران وجود دارند، نشان دهنده‌ی فعالیت رسانه‌ای بیشتر همجنس‌گرایان و نیز استفاده‌ی بیشتر آن‌ها از رسانه‌ای مانند اینترنت به حساب می‌آید.

از سوی دیگر فعالیت‌های وبلاگی همچنان ادامه دارد و البته اخیراً تخصص‌تر شده است. برای نمونه می‌توان به مجله‌ی وبلاگی «فرهنگسار» اشاره کنم که از سال ۱۳۸۷ شروع به آپدیت شدن کرد و البته در ابتدا نام «گی فرهنگ» را داشت و سپس به فرهنگسار تغییر نام داد. این وبلاگ شاید استنادترین شکل کار رسانه‌ای از این نوع را در این زمینه باشد. فرهنگسار در ابتدای هر شماره خود یک مقدمه کوتاه داشت و سپس به معرفی شخصیت‌های معروف گی جهان می‌پرداخت و هر شماره‌ی آن شامل یک نویسنده، یک کارگردان، یک نقاش، یک فیلسوف و یک دانشمند گی می‌شد. هر شماره‌ی این مجله وبلاگی از لحاظ موضوعی نیز متفاوت بود (مثلاً با موضع زن‌ها و یا دگرجنس‌گرایان و غیره بیرون منتشر می‌شد) و سعی بر این بود که ترجمه‌ها از منابع قوی و معتبر باشد که بعدها قابل ارجاع دهی باشد. مسئول این وبلاگ همزمان با این وبلاگ، وبلاگ دیگری را هم به نام «گی‌هان» ساخت و در آن به ترجمه‌ی اخبار مربوط به همجنس‌گرایان در دنیا پرداخت. البته فرهنگسار هم مانند مجله ماها در شماره‌های محدودی (کمتر از ۲۰ شماره) منتشر شد. ولی خود این مدل وبلاگ‌نویسی نشانگر تفاوت ماهیتی وبلاگ‌های همجنس‌گرایان به نسبت قبل و حرکت آن‌ها به سمت کارهای علمی‌تر بود.

Introduction:

Seeking asylum abroad or staying in the country has always been a challenging question for the queer minorities of Iran. I assume this as a part of a bigger challenge for “the suppressed others” which is “crossing borders”. One of the most quintessential ambitions of the thinkers in Iran has indeed been omitting the borders whether those segregating the geopolitical boundaries or dividing the disciplines of human knowledge. These thinkers -whom they are media activists as well- have always attempted to generalize such notions to their own fields of interest. Accordingly such a tendency is traceable in the writings and talks of the Iranian LGBT activists as well.

Here in this essay it is attempted to ascertain the course of developing that tendency, which can be broken into two different categories: crossing the internal borders and crossing the external borders. By analyzing the content of media utilized by queers these “two” will become transparently comprehensible but because the number of audiences of such media is limited, the outcomes could not be considered scientifically generalizable (i.e. having external validity) therefore some interviews were done to reinforce the conclusions although I must confess that what ever these findings are, they can not be generalized as the idea of the whole queer population of Iran according to the fact that, this population is hidden and the LGBT awareness is forbidden.

As the main focus of this research was on the journals and media of queers and as the given answers in them for the question of seeking asylum abroad were poles apart, first of all it was needed to track the history of these media. I attempted to apply a wider lens to see the history of the presence of queers in the public sphere of Iran focusing on the contemporary history (mostly after the Islamic revolution) but for the reason that no other research has been done before in

this field, the documents were limited to the oral history expressed by the queer media activists. Contacting the people who actually shaped this history and talking to them about what they did, I tried to designate the context - the context because of which the meanings of media orientations were determinable especially in the case of crossing borders. In additions the meanings of the actions undertaken by organizations like PGLO and IRQR can be analyzed by the help of this context which can answer the question why these organizations insist that queers must leave Iran and seek asylum abroad.

The main body of this research is dedicated to an inferential enterprise that seeks to uncover the thematic focus of those media. It enables this research to infer from a sample of notions expressed in media to a population of notions. This illative enterprise was needed to be done to enhance the reliability of the research.

Method of research:

This research uses a combination of quantitative and qualitative methods. A quantitative content analysis was done on the journals of queers along with interviews with queer activists. This enabled the researcher to interpret the question of seeking asylum from an emic perspective as well as etic perspective (looking to the inside of the text and outside of the text).

The interview was done with 9 members of queer population from three categories including:

- 1) social and media activists
- 2) simple homosexuals (who are just the audience of media)
- 3) non-official social workers (who are not media activists and work with homosexuals who do not have access to those media)

Finding these people was based on a so-called snowball sampling so one person in a category helped to find another one. I must confess that this part of research is not repeatable by other researchers because the

people who were interviewed were afraid to reveal their identities accordingly I did not integrate the data gathered from interviews with the data of quantitative content analysis. These interviews were just used to find the history and context of the presence of homosexuals in the public sphere. Furthermore I used my own observations in determining the context. Trying to have a keen and reliable observation, during the research I respected the similarity of observation within time period (I must mention that besides my heterosexual orientation, I lived and had contact with queers for a long time), considered the phenomenon without pause (stability of observation) and used one single method to observe. The quantitative content analysis was done on a set of magazines classified in two groups:

- 1) group A: the magazines belonging to the organizations like IRQO and IRQR
- 2) group B: the magazines belonging to no organization (individuals)

Group A included two magazines - CHERAQ & NEDA- which are known and read more than other magazines by queers and group B included three magazines - MAHA, JENSIAT VA JAME'E & HAM JENSE MAN. The problem facing the analysis of these journals was the mixed genres of their content, because most of the writings were emotion based, so a piece of writing could even be considered semi-poem and semi- scientific essay. This was a challenge to determine the unite of analysis because it was a scientific ignorance to simply chose -for example- an essay and misleading to choose smaller unites like a sentence or etc. so the unite of analysis was determined to be “any distinguishable body of writing” which at least has one theme.

Our sampling ended into 2587 piece of writings in 186 volumes of magazines (all the accessible volumes of the magazines). Among this amount, 1419 unites (54.9%) belonged to group A and 1168 unites (45.1%) belonged to group B. what was sought in these journals was the thematic structure of them which will be classified and explained in the section of findings (Here in this essay as our concern is

the question of seeking asylum abroad, this theme will be discussed more)

History

A group of gays called “Hooman” can be considered as the first known community of homosexuals in contemporary Iran. The members of this group gathered together before the Islamic revolution (1979) but no one knows exactly when. During my research I tried to find the members of Hooman who are now mature and most of them have left Iran but I just found one of them whose pseudonym was “Nasim”. Nasim has sought asylum abroad but still had contact with the homosexuals who were in Iran and helped them to publish the first magazine for queers after revolution which was called MAHA.

Nasim claims that one of the most important members of their group was “Saviz Shafayi” who is one of the few LGBT activists we know by real name. The contemporary social resistance of queers in Iran starts with this man. It is said that he was the one who suggested using the word “hamjens gerayi” which means homosexuality instead of “levat” or sodomy. Apparently the target audience of this group were students and professors of universities, because their common strategy was giving lectures and doing free discussions at universities.

For a while after revolution there is a gap in social activities of queer which is for the reason that the new political system considered homosexuality not as a sexual option but just a perversion that should be punished by death.

The most important news for queer society of Iran in the very beginning years of revolution was the fatwa (Islamic permission) of ayatollah Khomeini about changing sex for transsexuals. Trans-sexuality was not directly addressed in Koran in the other hand Koran transparently condemns homosexuality, but this fatwa at least started a new period of LGBT awareness.

The story dates back to 1972 (7 years before



revolution) when the religious debates about changing gender started. 2 years later an Iranian transsexual wrote a letter to ayatollah Khomeini asking for a solution, how ever this letter was never replied that time and the question remained open. In 1979 when Khomeini was still in exile, this person even went to France in order to meet ayatollah. Although Khomeini's men declared that he has no time for such meetings but one of the acquaintances of ayatollah wrote a letter giving the initial permission. Eventually in 1984 Khomeini gave his well-known fatwa for changing sexuality and Iran became the promised land of transsexuals living in all other Islamic countries for changing sex. The person who was the protagonist of the story of fatwa changed his gender and became a woman in 2000 at the age of 51. She is now a member of two national committees and the head of one NGO which are established to help transsexuals change their gender. The debates about queer issues were continued in newspapers and other media for just a while after fatwa. These debates changed the social consciousness about sexual issues in a way that the word "perversion" was no longer attributed to trans-sexuality. But the sexual legitimacy of trans-sexuality was gained by condemnation of homosexuality. Today even some of the Iranian transsexuals believe that gays and lesbians are pervert and for example if a man wants to have intercourse with another man, they believe the only way for him is to change his gender.

In 2003 when internet as a new media became accessible and also popular, a wave of blogging was launched among queers in Iran. This is the first time one can find traces of sexual resistance of queers in the media of post-revolution Iran. "Epsilon gay" was the first known web log to be created. The owner of this web log claimed that a lady called Azadeh Sepheri -who lived in Germany- taught him how to make a web log suggesting that the online coming out is the best way to spread out LGBT awareness.

Apparently 10 years before epsilon gay up-

dated his first post, a web site called "gay Iran" had had online activities but today there is no data available about this web site. "Se Kaaf" was another popular web site in those days but it was not just dedicated to queer issues. Today Many of Iranian homosexuals claim that they obtained much of their sexual awareness from web logs and feel nostalgic about that wave of blogging. In 2005 the government of Iran filtered all those web logs turning off all the candles of hopes for the queers to change the system of thought. (This last sentence was exactly what one the interviewees mentioned)

The themes covered in these web logs were mostly emotional issues and self experiences there was also a tendency for introducing famous characters in history who were gay or lesbian. This was a new strategy to clear the name of homosexuality which is still performed. Some of the Iranian activists in the field of LGBT believe that in Iran there is a subconscious tendency to follow the legitimate or successful models that's why they support these kinds of themes to be covered in media.

These were first steps in publicizing the issues related to sexual minorities. Later on some organizations and electronic magazines did much more for expansion of LGBT awareness.

Organizations

The first known organization for Iranian queers was founded in Canada. Arsham Parsi, an Iranian refugee, with the help of Arian Varjavandi and Sepanta (again a pseudonym) founded an organization named PGLO (which stands for Persian gay and lesbian organization) it later on changed its name into IRQO (Iranian queer organization) and today Saghi Gahraman is in charge of managing it. IRQO claims to help the queer refugees with the crushing lack of financial and emotional support as long as assault on a daily basis in transit countries like Turkey known for their homophobic atmosphere. Assisting newly-ar-

rived refugees with booking medical appointments, finding and renting apartments, registering in schools and colleges, and any other needs they have in their first months of living in Canada are other services claimed to be provide by IRQO appealing to make a strong network of support for Iranian queer refugees. For the reason that the founders of IRQO and similar organizations believe a democratic Iran in which the human and civil rights of gay, lesbian, bisexual, and transsexual populations are protected by law is unattainable, they insist that queers should leave Iran and they spread out this notion via their media.

The board claims to respond to the calls of refugees from the United States and Europe, assist immigration lawyers with preparing refugee cases, and give needed information and emotional support to refugees from all over the world by corresponding and giving information via email and phone, and by following their UN cases.

Making ties between the supports of Iranian LGBT community living outside Iran and the trust of the LGBT community inside Iran is claimed to be the key motivation for the organization to be based. Relying on sister organizations in Canada, IRQO did so much to help Iranian queers immigrate.

Here it must be noted that much of the triumphs of IRQO were based on the social relations of Arsham Parsi who is motivated to become a media character and indeed this tendency for being famous has led him to found his organizations and obtain economical supports. For his laborious activities in the field of LGBT issues, he won many prizes although some of these honours were taken back when it was proven that he did deliberate trickeries in order to gain advantages from some bigger organizations like IGLA (e.g. he created a character named Helia Parand who was said to be an Iranian lesbian refugee rescued by him from Iran but eventually it was proven this lady does not really exist)

He left IRQO and Saghi Gahraman was appointed instead of him. Later on he founded

another organization in Toronto named IRQR (Iranian queer railroad). This new international, non for profit, queer human rights organization was constituted to help Iranian LGBT refugees all over the world who are threatened with deportation back to Iran.

When Iranian queer people flee persecution in Iran, they generally go to Turkey. The United Nations High Commission for Refugees (UNHCR) interviews these refugees and decides whether their case for asylum is valid or not. If they are granted asylum status, the UNHCR finds a new country for each person on base of their profile.

IRQR claims to help these refugees through the process and, whenever possible, provides funds for safe houses from donations which are the same strategies of IRQO. There are some other organizations like these two in the countries that are more often liked to be the target destination of LGBT population of Iran (including Turkey and Netherlands) and all of them follow the same strategy mentioned above slandering the situation of queers in Iran with exaggeration -how ever it can not be considered as charging falsely with malicious intent according to the fact that the situation of LGBT population of Iran can be described with adjectives like bad, venturesome and non-logic based.

Media

Among non-print media utilized by LGBT activists "radio PGLO" (weekly broadcasting) can be highlighted assuming that a medium like radio requires much more laborious scheduled cooperation which can lead to more sense of unity. The radio changed its name into "radio Raha" but the number of its limited audiences was never changed. Most of the people who were supposed to be audience of this media just received the recorded files via e-mails which were soon deleted from their hard drives for the reason that no one likes to be caught with files like these on his PC by Iranian police.



E-magazines published (monthly) by the organizations -mentioned above- were more read by Iranian queers among them "Cheraq" can be considered as one of the most important ones. Although Cheraq was not the first e-magazine for Iranian queers to be published but the continuity of its publication and its strategy for recruiting staff from the local LGBT literati and journalists made it special. The time when the magazine had Arsham Parsi as its editor in-chief, its content was mostly dedicated to social issues and it used to offer information needed for seeking asylum abroad, while Cheraq under the editorial supervision of Saghi Gahraman, addressed the cultural issues more. It was not only because of Saghi's interests (who is a poet) but also other literati and cultural activists like Shahrokh Raeesi (the administrator of the site: <http://asar.name>). After Saghi Gahraman, Hamid parnian became the editor in-chief. As a translator of some books and papers about queer theory (and etc), he was more interested to see theoretical issues than others in the magazine which was under his editorial. (The themes will be discussed in the rest of this paper).

When Arsham parsi left IRQO he started publishing another monthly e-magazine called "Neda". Neda was aimed to publish articles and news regarding Iranian queer's situation, their stories, refugee process, chats, letters, and also translation of some English articles into Farsi to improve the level of awareness about queer theory and being queer.

Known as the first magazine of Iranian queers after Islamic revolution MAHA launched its publication in 2004 approximately simultaneous with the establishment of PGLO. MAHA stands for the initial letters of "majaleye electeronikie hamjensgerayane Iran" which means the electronic magazine of Iranian homosexuals.

MAHA was a production of a motivated group of Iranian homosexuals and was not supported or distributed by any organization even PGLO. The editorial board was consisted of 5 members including: "Varan", "Delaram",

"Hamzad", "Milad" and "Nasim" -whom we mentioned before- all living in Iran except for Nasim and accordingly they are all willing to be addressed by the pseudonym.

For the reason that MAHA was the first queer magazine to be published, the first criticisms of the constitutional law of Iran from the queer perspective was published by it but the main concern of the editorial board was not political change. MAHA aimed to change the points of view toward LGBT issues appealing to spread sexual awareness in a way that Iranian queers obtain enough trust to express their presence. The sociological analyses given by MAHA monthly were popular along with the interviews and memoirs. As the magazine was intended to be published for a limited period of time it stopped its publication in 2006 but still some of Iranian queers claim that they have nostalgic feeling about this e-magazine according to the fact that it was the first one and its tone was friendly (this is the exact sentence used by one of the interviewees)

There are some other magazines that follow the same framings including "hamjense man" (community journal of Iranian lesbians), "jensiat va jame'e" (which means society and sexuality), "delkadeh", "rangin Kaman" and etc whose themes will be discussed in the next entry of this paper. There are also many facebook pages and one online library for Iranian queers that because of their inconsistency in form we have not covered here and taken data from.

Statistical overview

The magazines were categorized into two groups separating from each other by their type of ownership:

Group (A) included those which were published by LGBT organizations (Cheraq and Neda) and group (B) included the magazines which were not belonged to those organizations (MAHA, hamjense man, jensiat va jame'e).

2587 bodies of writing (as unites of analysis)

were gathered among which 1419 (54.9%) belonged to the group (A) and 1168 (45.1%) of them to the group (B).

The issues covered by these media were mostly social (a class in which the question of seeking asylum abroad has been brought up). 26.8% (690 cases) of the whole sample was allocated to the social issues and themes and for the reason that the main focus of this research is on this class, later on it will be discussed in details. The other classes which shape the subjective structure of the magazines are:

LGBT awareness 9.9% (257 cases), proposing strategies -for being accepted or defending against homophobia- 6.5% (169 cases), literature and art 9% (233 cases), general information 7.1% (184 cases), memoirs and shared experiences 5.8% (151 cases), legal issues 5.9% (152 cases), sexual information 4.1% (106 cases), queer history and the life of famous LGBT characters 5.6% (145 cases) political issues 6.1% (158 cases), theoretical debates 4.9% (126 cases) humour and entertainments 3.3% (86 cases) religious debates 2.1% (55 cases) and miscellaneous 2.9% (75 cases).

According to the chi-square test ($X^2= 73.64$ $df= 13$ and $p=0.001$) there is a significant difference between the magazines of group (A) and group (B) about their subjective structure in a way that group (A) has paid more attention to social issues (58.3%), LGBT awareness (57.2%) literature and art (54.5%) and general information (62.5%) than group (B).

In addition subjective preferences for group (A) were: social issues (28.3%), LGBT awareness (10.4%) and giving general information that queers need (8.1%) while for group (B) the preferences were: social issues (24.7%), LGBT awareness (9.4%) and literature and art (9.1%).

The following tables show more details about the differences of two groups also give more information about chi-square test. (R.P & C.P stand for row percentage and column percentage). The tables are arranged by the sample size.

TABLE 1	GROUP A	GROUP B	SUM
SOCIAL ISSUES	NO. 402	288	690
R.P	58.3	41.7	26.8
C.P	28.3	24.7	

TABLE 2	GROUP A	GROUP B	SUM
LGBT AWARENESS	NO. 174	110	257
R.P	57.2	42.8	9.9
C.P	10.4	9.2	

TABLE 3	GROUP A	GROUP B	SUM
LITERATURE AND ART	NO. 127	106	233
R.P	54.9	45.5	9
C.P	8.9	9.1	

TABLE 4	GROUP A	GROUP B	SUM
GENERAL INFORMATION	NO. 115	69	184
R.P	62.5	37.5	7.1
C.P	8.1	5.9	

TABLE 5	GROUP A	GROUP B	SUM
PROPOSING STRATEGIES	NO. 81	88	169
R.P	47.9	52.1	6.5
C.P	5.7	7.5	

TABLE 6	GROUP A	GROUP B	SUM
POLITICAL ISSUES	NO. 81	77	158
R.P	51.3	48.7	6.1
C.P	5.7	6.6	

TABLE 7	GROUP A	GROUP B	SUM
LEGAL ISSUES	NO. 77	75	152
R.P	50.7	49.3	5.9
C.P	5.4	6.4	

TABLE 8	GROUP A	GROUP B	SUM
MEMOIRES & SHARED EXPERIENCES	NO. 83	68	151
R.P	55	45	5.8
C.P	5.8	5.8	

TABLE 9	GROUP A	GROUP B	SUM
HISTORY & LIFE OF FAMOUS LGBT CHARACTERS	NO. 54	91	145
	R.P 37.2	62.8	5.6
	C.P 3.8	7.8	

TABLE 10	GROUP A	GROUP B	SUM
THEORETICAL DEBATES	NO. 71	126	55
	R.P 43.7	56.3	4.9
	C.P 3.9	6.1	

TABLE 11	GROUP A	GROUP B	SUM
SEXUAL INFORMATION	NO. 106	86	20
	R.P 81.1	18.9	4.1
	C.P 6.1	1.7	

TABLE 12	GROUP A	GROUP B	SUM
HUMOR & ENTERTAINMENT	NO. 48	86	38
	R.P 44.2	55.8	3.3
	C.P 2.7	4.1	

TABLE 13	GROUP A	GROUP B	SUM
MISCELLANEOUS	NO. 38	37	75
	R.P 50.7	49.3	2.9
	C.P 2.7	3.2	

TABLE 14	GROUP A	GROUP B	SUM
RELIGIOUS DEBATES	NO. 55	35	20
	R.P 63.6	36.4	2.1
	C.P 2.5	1.7	

TOTAL	NO.	1419	1168	2587
PERCENTAGE		54.9	45.1	100

($X^2= 73.64$ DF= 13 and $p<0.001$)

The answer for the question of seeking asylum abroad was best found in the issues pertinent to social matters discussed in those magazines. It must be noted that the overlapping themes are categorized in this class (for example fleeing homophobia could be categorized as a strategy which is proposed

by queer media activists and also as result of social crisis of sex in Iran. Here this theme is considered to be a social issue) but those by which no conclusion could be reached about the question of seeking asylum abroad were not considered here.

Among 607 cases, 58.6% (356 cases) of them belonged to group (A) and 41.4% (251 cases) belonged to group (B). The subcategory with the most frequency was "social existence" which had a percentage of 33.8 (205 cases) and after were other subcategories including: "Resistance & surrender" 20.1% (122 cases), "social boundaries" 16.8 (102 cases), "social ambiguity toward sex" 11% (67 cases), "lack of trust" 5.3% (32 cases), "family & other social institutions" 4.6% (28 cases), "intercommunications" 3.5% (21 cases), "enhancing social capital" 3.1% (19 cases) and miscellaneous 1.8% (11 cases).

These subcategories will be discussed with more details in the rest of this paper.

Chi-square test ($\chi^2=45.61$ DF=8 $p<0.001$) shows that there is significant difference between the magazines of group (A) and (B) in covering the social issues in a way that social issues like social existence (61.5%), lack of trust (81.3%), social ambiguity toward sex (62.7%) and inter communications (66.7%) were more covered in group (A) rather than group (B). the following tables manifest more information about the subcategories related to social issues and results of chi-square test. The tables are arranged by the sample size:

TABLE 15	GROUP A	GROUP B	SUM
SOCIAL EXISTANCE	NO. 126	79	205
	R.P 61.5	38.5	33.8
	C.P 35.4	31.5	

TABLE 16	GROUP A	GROUP B	SUM
RESISTANCE OR SURRENDER	NO. 69	53	122
	R.P 56.6	43.4	20.1
	C.P 19.4	21.1	

TABLE 17	GROUP A	GROUP B	SUM
SOCIAL BOUNDARIES	NO. 37	65	102
	R.P 36.3	63.7	16.8
	C.P 10.4	25.9	

TABLE 18	GROUP A	GROUP B	SUM
SOCIAL AMBIGUITY TOWARD SEX	NO. 42	25	67
	R.P 62.7	37.3	11
	C.P 11.8	10	

TABLE 19	GROUP A	GROUP B	SUM
LACK OF TRUST	NO. 26	6	32
	R.P 81.2	18.8	5.3
	C.P 7.3	2.4	

TABLE 20	GROUP A	GROUP B	SUM
FAMILY & OTHER SOCIAL INSTITUTIONS	NO. 26	2	28
	R.P 92.9	7.1	4.6
	C.P 7.3	0.8	

TABLE 21	GROUP A	GROUP B	SUM
INTER COMMUNICATION	NO. 21	14	7
	R.P 66.7	33.3	3.5
	C.P 3.9	2.8	

TABLE 22	GROUP A	GROUP B	SUM
ENHANCING SOCIAL CAPITAL	NO. 12	7	19
	R.P 63.2	36.8	3.1
	C.P 3.4	2.8	

TABLE 23	GROUP A	GROUP B	SUM
MISCELLANEOUS	NO. 4	7	11
	R.P 36.4	63.6	16.8
	C.P 10.4	25.9	

TOTAL	NO.	356	251	607
PERCENTAGE		58.6	41.4	100

($X^2=45.61$ DF=8 $p<0.001$)

Results

Analyzing the subjective structure of the mag-

azines proves that social issues are of high importance for being studied and possess the highest frequency of coverage. Although "immigration" and "seeking asylum" were in some magazines directly addressed but according to the fact that here the aim is to study the causes of leaving the country - not the frequency by which the question has been addressed- so some other subcategories were brought forth assuming that these subcategories are the most pertinent ones to the answer of question.

The most highlighted one was social existence of LGBT people of Iran by which the borders of denial are crossed. The time was September 24th of 2007 when Mahmoud Ahmadinejad in his famous speech to the University of Columbia transparently asserted that: "In Iran, we don't have homosexuals" and again insisted that "In Iran, we do not have this phenomenon. I don't know who's told you that we have it." But just some days later the most famous national newspaper which was critical of the government (Shargh) was shut down for interviewing a lesbian.

Some of the Iranian queer activists believe that if want Iran to be a country in which queers feel not afraid to live the first step is declaring the existence of LGBT people and their issues which results in crossing the boundaries of denial. Accordingly this view that queer issues are just related to a limited number of perverts, whom we can hang and get rid of, will be changed.

Social resistance is another subcategory which was covered. It has dialectic relation with awareness of queer existence. In most of the writings of queers the strategy of resistance was proposed to be: coming out. This will simultaneously enhance the LGBT awareness and works as a social defence mechanism. Some the queer activists assert that when parents see their children having another sexual orientation or when they find out that other people -who are mostly successful and dignified- to be queer, they start rethinking about the LGBT issues which



changes the basic institution of society which is family and the support from family -whether social, psychological or economical- is the most initial motivation for a queer to stay in his/her country.

Social boundaries were categorized as another variable relevant to the social issues of queers. These boundaries include economical boundaries which shapes social classes, power ranges which shapes the levels of hierarchy, and finally bureaucratic segregations which shapes the rate of accessibility to the social institutions. For a queer, the lack of access to the centers of power and social institutions along with the sense of being oppressed are analyzed sexual-basically even though usually these things are not directly caused by difference in sexual orientation. More than others, the queer belonging to the lower social classes express the ideas like: because we are oppressed we are determined to be queer and because we are queer we will become more oppressed.

Social ambiguity toward sex is another subcategory of social issues. This ambiguity may end to inferiority complex, delinquency and etc. in a society which introduces sex as a forbidden issue to be discussed; much of the queer awareness has been obtained by paying dearly for it. In fact sex has always been a mean to reach awareness but when sex itself is ambiguous, the results may not be pleasing and hatred of family, society, nation and home land are among these results which are directly relevant to the question of leaving or not leaving the country.

For a queer in Iran, trust is a decisive factor. The reactions of people toward queer issues are among the reasons for being cautious. This has shaped small groups and non-official communities of queers in Iran. Although the number of members is limited in any of these groups but similarity of the members has made a high rate of trust. Being in such small groups nurtures the sense of loneliness and when the media depicts a picture of lots of LGBT people marching and parading, the desire for feeling such collective will, may

become a motivation for immigration.

The role of family and social institutions has been addressed above indirectly. The support of family, the social class and the level of accessing to social institutions have high relevance to the issue of seeking asylum abroad but it must be also noted that reinforcement of family support or giving assurance for accessing the other social institutions may not solve the problem for the reason that preservation of individuality for a queer may be more important than social acceptance.

The most important role of intercommunication for preventing a queer to leave his/her country is that it increases the collective will. In addition, when different social communities of queers start communicating with one and other, the members discover new horizons which have not yet been explored by them; it may work as a motivation for not leaving the country.

One of the most important factors of social issues is the level of social capital how ever this factor has been covered by queer magazines less than all other subcategories. All the sociologist and students of sociology know where the social capital of a person is enhanced; the state of life for him/her will be drastically changed. The contentment that this person feels when his/her desire for a better life is fulfilled, may be one of the key deterrents for immigration.

Supplementary findings

According to the statistics mentioned above, the ownership of magazines is a differentiating variable which significantly determines the answer that magazine gives to the question of leaving the country and seeking asylum abroad or not, in a way that magazines that belong to queer organizations cover the social issues more and write more about the subcategories related to immigration rather than the magazines which belonged to individuals. (See table1).

They also give more general information to their readers (see table 4) and in most be

noted that a considerable percentage of the information given, is about process and requirements of seeking asylum, how ever the magazines with organizational ownership have paid a too much attention to some issues like social existence of queers, lack of trust among them, social ambiguity toward sex in Iran and the need for inter communications between queer communities which are deterrent factors preventing immigration if they are fulfilled. (See table 15, 18, 19 and 21).

The context which the texts -written in those magazines- are taken from and also are distributed to is consisted of different groups of queer readers or its better to say different mentalities that contemplates the message according to the rules of hermeneutics.

Some of these queers believe that the present situation of queers in Iran is like the situation of African Americans in the time of slavery and segregation. That's why Arsham Parsi has used the word "rail road" in the name of his organization. This group of queer activists assert that there is no hope for Iran to be changed and queers gays should better get out of Iran because outside of Iran, at least queers can have their human right. This activists transfer this message to Iranian queers utilizing magazines, sites, radios and etc.

There is another group of queer activists who believe the situation of queers in Iran can be changed. Saghi Gahraman is the representative of this class of queer activists. This group asserts the sexual minorities in Iran should do a laborious task to make this country livable but meanwhile the important queer activist should leave Iran because they can be more useful outside of country and can lead queers better.

But there is another group of queers who chose to live in Iran. The members of this group are mostly educated and have a reasonable social and cultural capital and believe that LGBT awareness can be expanded indirectly and the better situation for queers is achieved by making situation for all the people. There are two strategies proposed by

this group:

1- Becoming a successful and respectable character and then doing coming out. In this way, they believe the image of queers will be changed in the collective consciousness of others.

2- Expanding social and cultural awareness generally and trying to change the public mentalities in the way that decisions are taken according to knowledge not false pre-suppositions.

This group believes that it's better not to address the sexual issues directly. The members of this group chose not to leave the country but it is just because of their personal reasons. For these people the boundaries to be crossed are not just sexual.

But the majority of queers in Iran belong to a group whose members suffer from lack of education and have social and financial problems. The basic needs do not let these people to associate in making any kind of awareness or content whether sexual or non-sexual. Money, family and compulsory military service are some of the key factors deterring them from seeking asylum abroad along with lack of information and access to the queer organizations. This hidden majority has obtained its LGBT awareness through sex and has suffered from the sexual ambiguity more than others. The strategy of these people is meeting the basic needs. The image of making a life in another country seems too far away for them to be realized.

The question that which of these strategies can do more and better for the queers of Iran requires another research to be done.

